

الْأُصُولُ الْأَرْبَعَةُ

فِي تَرْيِيدِ الْوَهَابِيَّةِ

تأليف

اعلى حضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸ م

زیرنگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکڑک پریس امرتسر باهقام شیخ

غلام یسین پر نرط مطبوع گردید

İŞİK KİTAP EVİ

Dârüşşefeka Cad. No. 72

P. K. 35. Fâtih - İstanbul

1976

الاصول الاربعه

في ترديد الوهابية

تأليف

اعلى حضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸ م

زیرنگرانی

ابوالریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکڑک پریس امرتسر باہتمام شیخ

غلام یسین پر نرط مطبوع گردید

قد اعتنی بطبعه طبعه جدیدہ بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة اشيق بشارع دار الشفقة بفتح ۷۲

استانبول - ترکیه

الحاج واجد احمد صاحب حفظ الرحمن مولانا
در بار حلیہ نقشبندیہ مجددیہ بومہری شریف
تحصیل کھاریال ضلع کجرات (پاکستان)

۴۔ عقیدہ نروان سے کیا مراد ہے؟ اس کے حصول کے طریقہ

۵۔ ۵۰K۔ زرتشت کے فلسفہ خیر و شر کا اسلامی تصور الہ سے موازنہ کر

۶۔ ۵۰K۔ عیسائیت کے عقیدہ کفارہ کا اسلامی تعلیمات کی روشنی میں

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد این چند فقرہ ایست که از
نسب و شجرات ان بنی نیاظر فائز این قلیل البصاعه رنجته اند خواستم که
از جهت یادگار بقید تحریر آیند تا برادران ملت و مذہب از ان منتفع شوند مخفی مباد
که درین زمان فرقه از اہل ہوا در اسلام پیدا شدہ است کہ خود را اہل حدیث
مے نامند و در مقابلہ اہل السنۃ و الجماعۃ خصوص مقلدین مذہب حنفیہ کار و ادبہا
مخالفانہ بہ پیما نہ اعلیٰ بعل می آرند و در پس اطفاء نور ملت و مذہب بجان کوشان
اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده ہم مشرب خود نموده اند و استاد
اول این طائفہ در ہندوستان مولوی امحیٰ دہلوی است کہ تقریباً در سنہ
۱۲۵۰ دوازده صد و پنجاہ ہجری در ہند ظہور کردہ بود و کتاب التوحید محمد بن عبد الوہاب
نجدی را بزبان فارسی ترجمہ کردہ بنام تقویۃ الایمان در ہند شائع نمود و بعد
از ان صراط مستقیم وغیرہ رسائل را برائے فریقین مسلمانان در ہند بسلام
تالیف نمود شاگردان او چون عبد اللہ غزنوی و نذیر حسین دہلوی و صدیق حسن
خان جھوپالی و رشید احمد گنگوہی و بعض افراد مدرسہ دیوبند یہ دلائل میزدہ
بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیرہ تالیف نمودند و بسیارے از خلق
اللہ را در دام ترویج خود آوردند متأسرین این فرقه دوافع روش اختیار کردند
یک فرقه ظاہر ظہور خود را الہدیت گفتہ از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت
مرحومہ را از طبقہ علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مستدین گفتہ فرقه

بطریق نفاق خود را در پرده حقیقت مستور داشته علّا حقی میباشند اما اعتقاداً
 با فرقه اولی بمنفس و بهم قفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اصلال عوام
 مسلمانان اخاف است که در صورت اظهار و ابیت نفرت خلق را بد نظر
 داشته این حیلۀ اظهار خفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند و الحق باین
 حیلۀ مکر مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله و بهم
 زنی عقاید اسلامیّه زیاده از ضرر فرقه ادلی است بنابراین اکثر مخاطبه در این
 رساله با همین فرقه است اگر نظر بظاہرش کنی گوئی که نخبه مسلمان است
 و اگر از خباثت باطنش خبر دار شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاہرش
 بصلاح آراسته با جامه پاک سفید بارش دراز مشروع با اظهار تقوا
 با کفّار نرم دشمنین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پراز خباثت طعن و
 لعن بر کافه امت مرحومہ و انکار از طرق مشائخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید
 مذاہب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح
 طیبیه و انکار از ایصال ثواب بارواح اموات بتبعیین دهم و چهل و سیائیه
 و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم الا ان یاذن الله له و حرام
 دانستن سفیر یارت او صلی الله علیه و سلم و حرام دانستن نداء غائب
 بلفظ یا رسول الله و نحو ذلک و حرام دانستن توسل بارواح انبیاء و صلحاء
 الی غیر ذلک من سوء عقائد بهم چونکہ ذکر عقائد و مایه در میان آمد باید کہ چند
 از عقائد اینها منسوب بکتب مصنفه آنها برائے اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه
 نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن میل زد کہ ذکرش از سوء ادب
 حمالی نیست ولو حکایت مکر ضرورت اعلام مقتضی آنست کہ ذکر آن کرده شود
 بدان کہ مایه نازین طائفه مسئلۀ توحید است و توحید را مخصوص بحاجه خود میدانند

و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است:
 (مسئله امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذاً
 بالله۔ و حق تعالی را از جهت و امکان منزه دانستن بدعت و گمراهی است
 مختصاً ایضاً بحق اسمعیل ص و صیانه الایمان ص مؤلفه شهاب الحق شاکر
 ندیر حسین بر این قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوہی ص حق تعالی بر عرش نشسته
 است بر کرسی هر دو پائے خود داشته است کرسی انان ص صحر میکند و حید الزما
 در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الکرسی صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او
 تعالی هم حادث است۔ اقامه البرهان عبدالاحد غازی پوری و از احوال الغیب ص
 او تعالی پیش از خلق آسمان زمین و هوا می ماند فتاوی محمدیه ص سطر ۲۳۔
 اینست عقاید آنها در باب توحید۔ الآن درباره رسالت باید شنود آنحضرت
 خاتم النبیین نیست که الف لام برائے عهد خارجی است جامع الشواهد بحواله
 نصر المومنین ص ۱۲۹ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم
 نیستند جامع الشواهد بحواله کتاب رد تقلید ص مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه
 صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان
 کردن باید تقویۃ الایمان بلفظ ص سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسمعیل دملوی
 هر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالی از چهار هم ذلیل است
 تقویۃ الایمان ص سطر ۱۵۔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر حیات ندارد بلکه
 مرد و خاک شد۔ تقویۃ الایمان سفر بقبر محمد و مشاهد او و مساجد او و سفر بقبر نبی
 یاولی و دیگر بتان و غیره مشرک اکبر است تقویۃ الایمان ص و کتاب التوحید
 محمد بن عبدالوهاب ص علم غیب آنحضرت را آنچه او را خدا تعالی عطا کرده است

له چهار در اصطلاح هند طائفه اذال است که کار ختن پوستانه جانوران کنند

اعتقاد کردن بد است۔ تقویۃ الایمان ص ۲ خیال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دنیا
 بدتر از خیال گاؤ خراست صراط مستقیم ص ۹۳ مؤلف مولوی اسماعیل عصفائی
 من از محمد بہتر است در قتل مار و غیرہ۔ اوضح البراہین ص ۱ بحوالہ سید احمد علی
 اولیا و انبیاء یکا راند۔ تقویۃ الایمان ص ۲۹۔ انبیاء و اولیاء بھی قدرت ندارند
 نہ می شنوند۔ ص ۲۹۲۳ نظیر او علیہ السلام دیگر نبی ہم پیدا شدن ممکن است
 تقویۃ الایمان ص ۳۔ آنحضرت راضی اللہ علیہ وسلم در علم غیب چه خصوصیت است
 اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکه ہر کودک و دیوانہ بلکہ جمیع بہائم و حیوانات را ہم
 حاصل است و بنص ثابت نیست۔ حفظ الایمان مؤلف اشرف علی تھانوی
 ص ۳۔ آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است ہر کہ عقیدہ آن کند کہ علم او
 علیہ السلام از ملک الموت و شیطان زیادہ است و بنص ثابت است این شرک است
 براہین قاطعہ ص ۵۱ اجماع امت کہ سندان با معلوم نباشد عجت شرعی نیست
 معیار الحق ص ۱۳۱۔ از خواندن کتب متداولہ فقہ آدمی کافر می شود۔ باید کہ آن کتب
 سوختانیدہ شوند بوسلے غلیں۔ از مولوی عبدالخلیل سامروی۔ در وقت ضرورت
 پیغمبران و شہیدان و فرشتگان راند اگر دن شرک است۔ تقویۃ الایمان ص ۱۱۵۔ انبیاء
 و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است۔ تقویۃ الایمان ص ۱۱۵۔ آیت زمانہ را تمام
 مردم کافرانہ تقویۃ الایمان بلفظہ ص ۲۵۔ را بچند کشتن جی لہجہ این جملہ انبیاء
 بودند بر آہنہا ایمان آوردن واجب است۔ ہدیتہ المہدی ص ۵۵ از وجد الزمان
 نبی و ولی را مزارات مثل بیت است از ان مدخواستن شرک است ہدایتہ الی
 از صدیق حسن خان ص ۲ تقلید شخصی میلاد مبارک قیام و وظیفہ یا رسول اللہ
 و عبد القادر جیلانی شیائند و سوم و چہلم و یازدہم پیران اسقاط میت انجلیہ
 کفر و شرک و بدعت است۔ بوامع الانوار ص ۱ مؤلف غلام حسن ہودالہ۔ و براہین

تہذیب
 عبد القادر

زمانه نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام مومنین و مومنینه در این قم موجود اند اگر کسی آن
 کدام علامات است گوئیم بشنود حق تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم
 احوال منافقین چنین میفرماید: اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ومن الناس من
 یقول امن باللہ و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین اینها هم میگویند ایمان داریم
 بخدا و بروز جزا ایا حق تعالی تکذیب این دعوی میکند میفرماید و ما هم بمؤمنین
 یعنی نیستند مومنان بخدا و الله و الذین امنوا یعنی فریب میدهند خدا
 را بزعم خود بدعوی ایمان و همچنین فریب میدهند مسلمانان را و دید این خدا حق
 تعالی میفرماید و ما یخذعون الا انفسهم و ما یشعرون یعنی فریب نمیدهند
 در حقیقت مگر نفسی خود را و نمیدانند قباحت فعل خود را این طالع نیز
 برائے فریب خلق الله اظهار تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را
 داشتن تا مردم را بمکر و دام خود آرد عادت دارند فی قلوبهم مرض فزادهم
 الله مرضا یعنی در دلها ایسان بیماری تفاق است پس زیاده کرد آنها
 را حق تعالی آن بیماری و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون و اذا قیل لهم
 لا تفسدوا فی الارض قالوا انما غن مصالحون یعنی هرگاه گفته شود منافقین را
 فساد نکنید در ملک گویند بد رستیکه ما مصالحانیم و همین است عادت و دلیلی که
 خود را حامیان دین و شریعت میدانند حق تعالی در ترویج آنها میفرماید الا
 انهم هم المفسدون و منکن لا یشعرون یعنی بد رستیکه ایمان مفسد اند
 مگر نمیدانند فساد و عقائد خود را و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا
 انن من کما امن السفهاء یعنی هرگاه گفته شود آنها را که ایمان آرید بصدق
 چنانچه دیگر مردم ایمان بصدق آورده اند در جواب میگویند آیا ما ایمان داریم چنانچه
 ایمان آورده است نادانان بی عقلان و همین احوال است و ایمان زبان را اگر

کے آہنہارا گوید عقائد باطلہ خود را بگزارید چون عموم امت مرحومہ عقائد و علمائے
خود را صحیح و ثابت نمایند میگویند کہ شما یان ناکان و بیعتل سبتید قول اللہ و
قول الرسول را گذاشتہ بقول زید و عمر و عمل میکنید ما ہرگز بمثل ایمان شما ایمان
نمی آیم حق تعالی در تردید این قول شان میفرماید **الا انہم ہم السفہاء و لکن**
لا یعلمون یعنی خبردار شوید اینہا خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را کہ قول
مجتہد مذہب موہومو موافق قول اللہ و قول الرسول است مگر وہ بیان نمیدانند
ماخذ قیاس مجتہد را و اذا القوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا اخلوا الی شیانہم
قالوا انا معکم و اغن متہمز و ن یعنی ہر گاہ ملاقی میشوند منافقان بامؤمنان
خاص میگویند ایمان آوردیم باخلاص ہر گاہ خلاص میشوند بہ رفیقان و سرگاہ
خود میگویند ما با شما ہستیم در عفت اند با مؤمنان در اظہار ایمان مسخرہ کنان ہستیم
و ہمیں است احوال و بیان حنفی نما کہ جماعت اخاف را گویند ما حنفی ہستیم
و ہر گاہ بار و سائے و ہمہ جمع میشوند میگویند ما با شما ہستیم ما فقط برائے فریقین
آہنہا اہلہا رخصیت میکنیم **فائدہ** حق تعالی رؤسائے منافقین را شیطان
فرمود و آہنہا در ظاہر ہستی آدم بودند برائے اینکه بدانی کہ اعتبار عمل و عقائد را
ہست نہ جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکہ کار شیاطین میکند اوہ
شیطان است چنانچہ در سورہ والناس میفرماید یوسوس فی صدورہم الناس
من الجنتہ و الناس حق تعالی در تردید این قول آہنہا میفرماید اللہ یستہزئہم
و یمتدھم فی طغیانہم یعصون ہ یعنی حق تعالی جزائے متخیر آہنہا میدہد
مہلت میدہد و سرکشی آہنہا در حالتیکہ سرگردانند در حیرت و نابینا یا تند از حشمت
بصیرتک الذین اشتروا الضلالۃ بالہدیۃ یعنی میفروشند کہ فریاد گمراہی
بہدایت ہمیں است احوال غیر مقلدان مذہب گمراہی پسند کردند از راہ راست امت

مرحومه حق تعالی نتیجہ این خریداری آہنہا چنان میفرماید فصار بحت تجارتهم
وما كانوا مهتدين لہ یعنی فائدہ نکرد تجارت منافقان و نہ یافتند راہ راست
را بچنین است حال و ہا بیان کہ دریں عقائد فاسدہ خود راہ راست نیافتند
و گمراہ گشتند در اینجا اگر کسی گوید کہ ہمیں آیات متلوہ را اگر غیر مقلدین از طرف
خود بر شما حجت آرند میتوانند کہ مقلدین مذاہب را تشبیہ بمنافقان داده
علامات نفاق را در شما بیان ثابت نمایند۔ در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجہ
وجہ اول آنکہ حق تعالی در اول آیات لفظ ومن الناس فرمودہ است
ولفظ من تبیینی است یعنی بعض الناس کہ جماعہ منافقان مدینہ
طیبہ بودند و آہنہا بہ نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند بچنین غیر
مقلدین بہ نسبت مقلدان مذاہب اربعہ اقل قلیل اند پس این تشبیہ
بامنافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نہ بر مقلدین۔ دیگر آنکہ درین آیات
منافقان احق تعالی میفرماید و اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلوا
الى شياطينهم قالوا انا معكم الآية این علامت در مقلدین گاہی
پیدائی شود کہ نزد و ہا بیان بگویند کہ ما ب مذهب شما ایم و ہر گاہ بہ رؤسای
مقلدین برسند بگویند کہ ما بطریق تسخر خود را و ہا بی نمودیم تا دیگر و ہا بیان
بفریب مقلد نمایم و ہمین علامت بعینہ در غیر مقلدین حقی نما موجود است
من اولہ الی آخرہ ہمین در تمام مقلدین کسے ہست کہ خود را بنفاق
و ہا بی ظاہر سازد و ہزار و ہا بیان ہستند کہ خود را بنفاق حقی میگویند
فانصف و تنبہ الحاصل اصول ما بہ النزاع در میان مقلدین و
غیر مقلدین چہا چیز است التعظیم لغیر اللہ۔ التوسل بارواح
الصلحاء والاستمداد منها۔ اللذ للغائب و سماع الموتی

الاتباع والتقليد لارباب المذاهب الاربعہ۔ این ہر چہاں چیز را وہاں
 شرک و کفر و بدعت میدانند چنانچہ در عقائد آنها بحوالہ کتب آنها ذکر یافت
 دہل سنت و الجماعہ مقلدین مذہب اربعہ این ہر چہاں چیز را مباح و منون
 و واجب میدانند الحال بر ما مقلدان لازم است کہ دلائل ابحاث و
 تسنن و وجوب امور معلومہ از روئے کتاب اللہ و حدیث رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور علمائے اہل سنت
 ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعہ غیر مقلدین را عموماً و جماعہ و ہائے
 خفی نما را خصوصاً بکمال ادب معروض کہ برائے خدا پرستہ تعصب و آتش
 قہر و غیظ بے محل کہ با مقلدان مذہب دارند کیوانداختہ بطریق انصاف
 کہ احسن الاوصاف است بکمال فراخ دلی فکر غائر منصفانہ بر مضامین سالہ
 بعل آورده نتیجہ کہ مقتضای انصاف باشد بر آند کہ حق طلبی این است
 و خواہ مخواہ مجبر دسماع دلیل مخالف طبع بر دو قبح آن نکوشند کہ این طریقہ
 نفس پروری است واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم۔

اصل اول التعظیم لغیر اللہ ثابت است بکتاب اللہ و احادیث
 صحیحہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور
 علمائے اہل سنت اما کتاب اللہ تعالیٰ فقد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز
 و من یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب یعنی ہر کہ تعظیم کند
 نشانہ ہائے حق تعالیٰ را پس این تعظیم از تقوی و پرہیزگاری است اول
 معنای شعائر باید ہمہ محقق دہلوی شیخ عبدالحق رحمہ ربہ میفرماید شعائر
 جمع شعیرہ است و شعیرہ علامت را گویند پس ہر چیز کہ از دیدن آن خدا

یا دآید آن از شعارا شد است. انتہی پس شعارا شد مخصوص بصفاء و مروت
 نیست بلکہ آنها بعضی از شعارا شد ہستند قال اللہ تعالیٰ ان الصفا والمروة
 من شعار اللہ و نہ مخصوص بہ عرفات و مزدلفہ و منی است حضرت شاہ
 ولی اللہ رحمۃ اللہ علیہ در حجتہ اللہ البالغہ صفحہ ۶۹ میفرماید معظم شعارا شد
 اربعۃ القرآن و الکعبۃ و النبی و الصلوۃ و یمین بزرگ و الطاف القدس
 ص ۳ میفرماید و محبت شعارا شد عبارت از محبت قرآن و پیغمبر و کعبہ است
 بلکہ محبت ہر چہ منتسب باشد بخدا حتی اولیاء اللہ نیز انتہی پس اذین
 عبارت مفہوم شد کہ اولیاء اللہ نیز داخل شعارا شد اند خود سرگروہ و ایمان
 مولوی اسماعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اول میگوید و از فروع
 حب منعم است تعظیم شعارا شد یعنی اموری کہ بآن مناسبت خاصہ می دارد
 بحیثیتہ کہ ذہن کس کہ واقف بآن مناسبت باشد ازان امور بآن منعم
 انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی کہ مرکب
 او و مسکن او و الخ انتہی ازین عبارت معلوم شد کہ تعظیم شعارا شد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور
 علیہ الصلوۃ والسلام و کلام او و لباس او و سلاح او و مرکب او و مسکن او و مولد
 و مرقد او و شاہد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیہ الصلوۃ والسلام
 کہ در حقیقت تعظیم رب العزت است و در پس آن تعظیم اہلبیت او و تعظیم اصحاب
 او و چیز ہا ئیکہ بآن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ در حقیقت تعظیم رب العزت است زیرا کہ سبب تعظیم آنست کہ او فرستادہ
 و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحالہ محبوب می باشد
 مولوی اسماعیل پس از عبارت فوق این رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد

لازم بشیم خود که جمال تو دیده است: افتم بیائی خود که بجویت رسیده است
 هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را به کوه دامنست گرفته بسویم کشیده است
 این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگروه و مقتدای قوم چنین
 میگوید و در باب تنبیهات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست که این
 بدختمان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر و توہین و ہدم و محو آثار آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم میکنند که خود سرگروه اینہا این آثار تبرکہ را از جملہ شعارات
 مینویسد و حق تعالی امر بہ تعظیم آنہا میکند این است اتباع این قوم مرکلام
 را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیت را بطریق قیاس منطقی بهم جمع کنی
 ان الصفا والمروة من شعار الله ومن يعظم شعار الله فانها من تقوى
 القلوب بعد سقوط حد واسط نتیجہ چنین می برآید و من يعظم الصفا والمروة
 فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مروہ کہ دو کوبک خود متصل حرم علی
 اند بسبب رفت و آمد سیدتنا ہاجرہ والدہ حضرت اسمعیل نبی اللہ
 علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام از شعارات بنص قرآن ثابت شد کہ
 یادگار آن مصومہ محترمه است امکانہ مقدسه کہ یادگار فخر الدین الاخرین
 سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہستند چون
 مولد او مسکن او و معبد او و مہجرات و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل اصحاب
 او صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم بجائے خود در مذہب ولایتیہ قابل بقا و بجا
 خود ہم نمائند بلکہ واجب التخریب گشتند۔ انا للہ وانا الیہ راجعون۔ اگر بنظر
 انصاف ورق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیہ الصلوٰۃ
 والسلام یا بی سورہ حجرات بسم الله الرحمن الرحيم یا ایہا الذین امنوا
 لا تقفوا بین یدی اللہ ورسولہ واتقوا اللہ ان اللہ سمیع علیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
 بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ . أَن الَّذِينَ
 يَغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَرَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
 لَلْتَقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاجِرٌ عَظِيمٌ . أَن الَّذِينَ يَنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ
 أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ . وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . در این پنج آیت اگر کسی بغیر و انصاف فکر کند
 معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر
 رسول مقبول خود را صلی الله علیه و سلم بلند ساخته و بکدام مرتبه امر را
 مراعات آداب ادعیه الصلوة والسلام بر امت او فرض نموده تا کدام
 حد تهدید و تقریع بے ادبانه بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر او
 ادعیه الصلوة والسلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را بصیغه جمع
 فرمود برائے اشعار بآنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام
 هم علی است از عمل هائے نیک بسبب سوء ادب رفع صوت مجبوط و نابود
 میگردد و در شان نزول آن الذين ينادونك من وراء الحجرات مفسرین
 می نویسند که عیینہ بن حصن فراری و اقرع بن حابس با همتا و نفرا
 قوم خود بنی تمیم وقت نیمروز در مدینہ منورہ رسیدند و حضور اقدس رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم در استراحت قیلولہ بودند پس این قوم
 بیرون حجره هائے ازواج طاہرات بطریق بے ادبانه نعره ها بر پا کردند و
 گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بے ادبانه
 آن قوم را و امر بتعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود . عجیب اینست که این قوم
 بنی تمیم که نجریان این زمان هم خود را منسوب بہ بنی تمیم میکنند از اول زمان

مچنین بے ادب و باروش جاہلانہ بودند از ان وجہ در حدیث وارد است
 الفاظ و الجفاء فی المشرق و خاعس و رحق نجد فرمود منه یطلع قرن الشیطان
 صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله قد خرج منه قرن
 الشیطان و منه وقعت الفتن و الزلازل فی المسلمین و ای الفتن
 و الزلازل نعت الاموال و قتل الرجال و سبیت المحرمین و الاطفال
 و استمر الوبال علی اهل الحرمین الی هذا الحال فنسأل الله الکریم المتعال
 ان ین یفضله و یکشف السوء و نکال و یخین الحال و المال اگر زبل
 قرآن بہ انتقال حضور اقدس اوصلی الله علیه و سلم منقطع نمی گشت در حق
 این بے ادبان نجدیان چه آیات و عید شدید نازل میگشتند اما افسوس
 کہ آن سلسلہ مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و ہندیان در
 تحمیل آن تخریب تثنوہ اند فائدہ در اول آیات سورہ حجرات شروع ارشاد
 آداب بلفظ یا ایہا الذین امنوا لا تقعدوا الا یہ فرمود و در شروع آیت ثانیہ
 باز لفظ یا ایہا الذین امنوا را مکرر فرمود اگر چه ایجاز و جزا بہ قرآن کریم
 مقتضی و ادعای عطفہ است یعنی اگر و لا ترفعوا اصواتکم الی اخر الآیہ می فرمود
 کافی بود اشعار باینکہ ارشاد عدم رفع صوت بحضور او علیہ الصلوٰۃ
 و السلام و ارشاد عدم مخاطبہ او علیہ الصلوٰۃ و السلام بمثل مخاطبہ آنہا
 باینکہ بگردد در صورت عدم امتثال و عید تحبط اعمال مخصوص باہل زمان
 آل سرور صلی الله علیه و سلم نیست بلکہ ہر کسی کہ متصف بایمان باشد
 الی یوم القیامہ این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام من غیر
 ادست اگر مخصوص باہل زمان بودی یا اصحاب النبی و نحوہ میفرمود و
 آن احکامیکہ مخصوص باہل زمان است چون یا نساء النبی او یا اہل بیثرب

او یا ایہا الذین ہادوا بالفاظ مخصوصہ ذکر فرمودہ است بلکہ چون نماز و روزه و حج و زکوٰۃ و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایہا الذین امنوا ذکر کرده است کہ تا روز قیامت جملہ مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را ہم بہمان طرح بلفظ مکرر یا ایہا الذین امنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت بدکراین فائدہ آنچہ وہا بیان میگویند کہ تعظیم آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام محدود بایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحا بعد از مردن قابل تعظیم ہستند نیستند زیرا کہ مراعات آداب حضور نور تا روز قیامت بر جمیع مومنان یکجہ ہست یا بت فرض گشت فتدبر و انصف۔ این ہمہ تاکیدات مراعات آداب تعظیم لغیر اللہ است یا چیز دیگر بلکہ تعظیم غیر اللہ است بشد آیت کریمہ یا ایہا الذین امنوا لا تقولوا سراعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا للکفرین عذاب الیم چونکہ کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور نور راعینا میگویند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگویند و ہر دو لفظ بصورت مشابہت با ہم داشت حق تعالی مومنان را از استعمال لفظی کہ مشابہ لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود و للکفرین عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الہی مومنان را برائے تعظیم حضور نور است یا چیز دیگر و در صدر آیت یا ایہا الذین امنوا فرمود اشعار باینکہ ہر کہ مومن باشد الی یوم القیامت بر او مراعات آداب حضور نور فرض است۔ کریمہ و لو انہم اذ ظلموا انفسہم رجوا ذلک فاستغفروا اللہ و استغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما یعنی اگر آنہا ہر گاہ کہ ظلم کنند بہ خود بکفر یا بفسق بیایند نزد تو پس طلب

مغفرت کنند از او تعالی و طلب مغفرت کند برائے آنها رسول ہر آنستہ خواہند
 یافت او تعالی را توبہ قبول کنندہ و بسیارہ زبان این آیت شریفہ بحال
 ایضاح تردید مذہب غیر مقلدین میکند زیرا کہ لفظ جاؤک عام است از
 دور بیابند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان میگویند کہ سفر و صیئہ
 مبارکہ حضرت خیر البریہ حرام و شرک است صحیح مخالف و مصادم قول
 او تعالی است زیرا کہ محبت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفر اللہ
 ندای میکند کہ دعائے مغفرت و قضائے حاجات در اماکن متبرکہ مقدسہ
 مقبول است ورنہ استغفار الہی در ہر مکان ممکن بود فا تعقیبی زیادہ تر
 توضیح آن میکنند یعنی استغفاری کہ پس از محبت واقع شود آن مقبول
 است تردید است قول محرومان را کہ او تعالی ہر جادانا و بیانا اماکن مقدرا
 تأثیری و دخلی در آن نیست۔ و استغفر لہم الرسول باب شفاعت کشاد
 گویا کہ استغفار رسول شرط مغفرت است کہ استغفار الہی آن وقت مفید
 می افتد کہ مقرون شود با استغفار رسول و آنچه این محرومان ابرکار شفاعت
 میکنند و میگویند کہ شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقولہ تعالی
 من ذ الذی یشفع عنده الا باذنہ گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند
 شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شدہ است کہ مقام محمود و موعودین
 مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعۃ
 بصیغہ ماضی۔ و اگر محرومان اعتراف آرند و گویند کہ این آیت مخصوص بحالت
 حیوۃ او بود علیہ الصلوۃ والسلام گوئیم لفظ اذ تردید میکند اعتراف شمارا کہ
 از مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمہ سہ اثبات شد
 سفر و صیئہ مطہرہ او علیہ الصلوۃ والسلام واجب است دعا در اماکن مقدسہ

و شفاعت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مرعایان را فتنہ کریمہ ان
الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ بید اللہ فوق ایدیہم یعنی آن کسانی
بیعت میکنند با تو بدستیکہ بیعت با خدا می کنند سبحان اللہ چه مقدس
مرتبہ قرب است آری خلیفہ مطلق ہم رسول برحق است بید اللہ فوق
ایدیہم اسرارے دارد کہ بیرون از حیطہ تحریر است قلم اینجاریسید و
سرشبکت کریمہ و ماکان اللہ ليعذبہم و انت فیہم یعنی حق تعالی عذاب
نمی فرستد بر کفار و حال آنکہ وجود مسعود تو در میان آنهاست آسے عزیزی
قوم ہر بنی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و امتہ آنحضرت از نزول
عذاب الہی در دنیای مامون اند سبب بودن وجود مبارک او علیہ الصلوۃ
و السلام در میان امت خود الی یوم القیمہ اگر وجود مسعود او علیہ الصلوۃ و
السلام در میان مابودی ہر آسے سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب
می گشتیم تردید است مر قول محرومان را کہ او از میان ما رفت و خاک شد
خاک باشد در دہان آن قوم کریمہ یا ایہا النبی انا ارسلناک شاہدا و
مبشرا و نذیرا و داعیا الی اللہ باذنہ و سراجا منیرا یعنی اے نبی مکرم
ما فرستادیم ترا در حالیکہ شاہد ہستی براحوال امت و بشارت دہندہ ہستی
مرومان را بہ دخول جنت و ترسانندہ ہستی مر کفار را بہ دخول دوزخ
و خوانندہ ہستی مرد مرا بسوی بندگی او تعالی باذن او و چراغ روشن ہستی
اینجملہ تشریفات و تعظیفات کہ از جانب او تعالی مرحبیب او را صلی اللہ
علیہ وسلم عطا شدہ است قابل غور ہستند در آخر آیتہ فرمود و چراغ روشن
ہستی و این چراغ از نور ذات الہی روشن شدہ است و ہا بیان دریلے
اطفا این چراغ ہستند بیدون ان یطفوا نور اللہ باقوا لہم واللہ

یعنی آنکہ وجود مسعود تو در میان آنهاست چراغشان عذاب نخواہد کرد

متم فوزه و لو کوہ الکافرون و حال آنکہ چہ راغی را کہ ایند بر سر وزدہ
 اگر گس پت زند ریشش بسوزد۔ ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن
 امر مشکل مؤلف رسالہ عفی عنہ رموز این کریمہ و دیگر متعلق این باب در
 رسالہ تہلیلہ خود بتفصیل و اشباع نوشتہ است من شاء فلیرجع الیہا
 کریمہ و علمک ما لولیکن تعلم و کان فضل اللہ علیک عظیما یعنی آموخت
 ترا آنچه نمیدانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای بنی مکرم عظیم است لفظ ما
 تقاضای عموم میکند کہ علوم اولین و آخرین داخل این عموم میتواند شد
 و درین باب احادیث صحیحہ نیز بمرتبہ تواتر رسیدہ اند و چہ عجیب کسیکہ
 فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید کہ چنین باشد تردید است مر
 قول محرومان را کہ میگویند از علم او علیہ الصلوٰۃ والسلام علم ملک الموت
 و علم شیطان زیادہ است کہ بنص ثابت است اول سوال این است
 کہ آن کدام نص است کہ دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است
 چہر آن نص را ظاہر نمیکند و ازین نص مذکور چہرا چشم بصیرت اینہا کور است
 سعدی خوش گفت چہ چشم بد اندیش کہ بر کندہ باد عیب نماید منہش
 در نظر مؤلف ازین بحر بے پایان چہ مقدار نوشتہ میتواند کسیکہ متابعت
 او مرتبہ محبوبیت و در گاہ الہی حاصل می شود خودش بکدام مرتبہ محبوب و
 مقرب خواهد بود قل انکنتم تحبون اللہ فان تبعونی عجیبکم اللہ کسیکہ اطاعت
 او عین اطاعت خدا باشد و صف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد
 من یطع الرسول فقد اطاع اللہ کسیکہ اشتال امر و نہی او را حق تعالی
 سفارش میکند عظمت قدر او را ہم او میداند۔ ما انتیکم الرسول فخذوہ
 و ما نہیکم عنہ فانتهوا این بحث را باین بیت ختم کنم

لا یکن الشناء کما کان حقہ بعد انخذ بزرگ توئی قصه مختصر صلی الله
 علی سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ و بارک و سلم اللهم اسرنا قنا شفاعتہ
 و امتنا علی سنتہ رجوع باصل مطلب کنیم کہ تعظیم لغیر الله حیہ حکم دارد حق
 تعالی میفرماید و اذ قلنا للملئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابلی و استکبر و
 کان من الکفرین این امر ملئکة کرام را بجهود آدم علیه السلام بجهت تعظیم آدم بود
 یا بجهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چیرا مبادرت نکرد کہ او اول آمان است کہ
 از تعظیم لغیر الله انکار کرده اند و او اول آمان است کہ تحقیر انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام
 مد نظر میسازند و اگر بجهت تعظیم آدم بود پس تعظیم لغیر الله مأمور بگشت یا نه کریم
 و خرد و اله سبحان این سجده اخوان و ابویوسف علیه السلام برائے او بجهت
 تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم لغیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف
 ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله حرام است کہ سجده
 تعظیم مشابہه سجده تعبد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سجده لغیر الله
 منع فرموده است بحديث ابی هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلی الله علیه
 و سلم لو كنت امرا حلانا یسجد لاحد لاموت المرأة ان تسجد لغيرها
 ترمذی اما از حرمت سجده حرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا نیست
 قاضی اول آنکه انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول بخدی
 و نجدی پرستان ابلیس است اذان وجه ابلیس را با بخدیان تعلق درشته
 داری محکم است هرگاه کہ در حضور انور صلی الله علیه و سلم در صورت بنی آدم
 ظاهر شده است بجلیه بخدیان ظاهر شده است قصه دارالندوه کہ کفار قریش
 در قتل حضور انور صلی الله علیه و سلم مشورت میکردند و شیطان بصورت شیخ
 نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند

القول ما قال الشيخ الفجدي اما حق تعالى جيب خود را از شیر آنها نجات داد مشهور و معروف است ازان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بین کتب لغت غیاث وغیره شیخ ابن عربی رحمه الله علیه در کتاب مسامرات خود آورده است که سالی که قریش بنای کعبه عظمه میکردند و در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قومی گفت که من مستحق این خدمتم آخر بصلح کی از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان کعبه برآید او را سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اول ازان دروازه در آمد جمله با اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آنحضرت بجهت مراعات خاطر همه رؤیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر غلیمی داشتند هر یک را امر فرمود که یک گوشه کلیم را گرفته حجر تشریف را بالا کنند چون چنان کردند خود بدست مبارک برداشته بر محل مقرر او ثبت نمود در آن حالت شیطان بصوت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوة والسلام بنگ یعنی این سنگ را در پس حجر استوار کن مقصودش آن بود که هرگاه سنگ دیگر در آن طاق داشته شود بر آئینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل او را علیه الصلوة والسلام مشغوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصلوة والسلام بنور نبوت مقصود او را دریافته فرمود اعدوا بائس من شیطان الرجیم پس خائب و خاسر نا پید انگشت مسامرات باب بنای الکعبه ازان وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن شیطان فرمود کما فی البخاری هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان وعن ابن عمر انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم وهو مستقبل المشرق يقول الا ان الفتنة ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان بخاری هرگاه که نجدیان را با

شیطان علاقه قدیمی ورشته داری استادی و شاگردی است و تا ایوم
 آن رشته داری را بخدیان و نجدی پرستان کمال ادب مرغی میدارند و در
 بدم و تحریب و تحقیر مقامات مقدسه و آثار معظّمه را که یادگار حضور انور صلی الله
 علیه و سلم و اصحاب و اولاد او بودند به تمهت اینکه مردم در آن شرک میکنند
 دیگر کدام باعث بود عیاذ الله من الشکر نقل خواندن و دعا کردن حاجات
 خود را از خدا یغالی در اماکن مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات
 مقدسه قابل نقل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس
 بالتحجج برائے کدام مطلب است و امر و اتخاذ امن مقام ابراهیم مصلی برای
 چه و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حجر اسود را در طواف
 چه سود و استادان خلق بر عرفات و رجوع بمنزله و منی در می جرات و سعی
 بین الصفا و المروه و دعا خواستن در هر مقام برائے کدام مقصد مقرر شده است
 آیا یادگار حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام است یا چیز دیگر بتنا
 لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه قدرے از
 احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نیز در باب تعظیم بغیر الله بشنو
 وقت قدم حضرت سعد بن معاذ برائے تحسین بنی قریظہ آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم جماعه انصار را فرمود قوما السید که او خیر که (بخاری) این امر
 بقیام برائے پایان کردن سعد بود از دایه او که او بیمار بود - مردود است
 بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الانام که قوما بلفظ جمع فرمود برائے امداد
 نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تهای جماعت را
 برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوما السعد کافی بود
 و چونکه قوما السید که او خیر که فرمود صحیح است در تعظیم از اینجا فائده دیگر

بقیام برائے تعظیم شد بود یا چیز دیگر و این حدیث بیگانه است از ادب و ادب

ہم استفادی شود کہ لفظ سید مرئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است۔
وقت قدم زید بن حارثہ رضی اللہ عنہ حضور انور خود بغیر آنکہ جامہ را بر خود را
کند برخاستہ و با او معاقلہ کردہ و بوسہ دادہ است لفظ حدیث این است
عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قدم زید بن حارثہ المدینۃ و رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فی بیتی فانماہ فصرخ الباب فقام الیہ رسول اللہ صلی اللہ
وسلم عمر یا نایحہ ثوبہ فاعتنقہ و قبلہ ترمذی۔ اگر گوئند کہ این قیام و
معاقلہ و بوسہ برائے محبت بود نہ برائے تعظیم گوئیم بوسہ رسول مقبول علیہ
الصلوٰۃ والسلام حجر اسود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با
سنگ معنی ندارد و اگر ہر این ہم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یہودیاں دست پائے
حضرت باغزت را علیہ الصلوٰۃ والسلام تصریح است بہ تعظیم کہ عرفا بوسہ
محبت بر روی می شود و بوسہ تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائی
کنے بچہ تعظیم جائز نبود می حضرت آنہارا اجازت آن نہادی لفظ حدیث
این است عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبہ اذهب بنا
الی ہذا النبی فقال صاحبہ لا تقل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربعۃ اعین
فاتیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات
فقال لہم لا تشرکوا باللہ شیئاً ولا تسرقوا ولا تزنا ولا تقتلوا النفس
التي حرمها اللہ الا بالحق ولا تشوبیرینی الی ذی سلطان لیقتلہ ولا
تسحر وادلا تاكلوا الربا ولا تقذروا محصنة ولا تولوا الفرار یوم الزحف وعلیکم
خاصۃ الیہود ان لا تعتدوا فی السبت قال فقبلوا یدیه ورجلیہ وقالوا
نشہد انک نبی الی آخر الحدیث ترمذی۔ بالے و تعظیم المؤمن گذاشتہ
از ابن عمر روایت میکند میگوید و نظر ابن عمر بویا الی البیت اوالی الکعبۃ فقال

ما اعظمک وما اعظم حرمتک والمؤمن اعظم حصة عند الله منك الى آخر
الحديث قدری رجوع بعل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله
علیه وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیر ثابت است که
صحابہ کرام در حضور انوار صلی الله علیہ وسلم چنان با ادب و فروتنی و خشوع
می نشستند کما علی رؤسهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیہ
وسلم و توقیر مجلس او سر برآوردند و فرمودند می نشستند که گویا بر سر آنها
مرغ وحشی نشسته است که بآذنی تحرک پریده می رود و از کمال تعظیم بطرف
او علی الصلوة والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه
احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال واعمال علماء ائمہ را نیز
بنظر انصاف ملاحظہ فرمایند مولانا مخدوم محمد ہاشم سندھی در حیوة القلوب
فی زیارة المحبوب در باب چہار دہم فصل سوم از مولانا رحمۃ اللہ صاحب
مناسک و شیخ علی قاری خلاصہ عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است
زیارت مساجد و آبار و آثار کہ منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی الله علیہ وسلم
برابر است کہ دانستہ شود عین آنها یا جہتہ آنها و تصریح کرده اند باین استحباب
علی الاطلاق جماعتی از خفیہ و طائفہ از شافعیہ و مالکیہ و حنابلہ الی قولہ تعظیم
ہر چیزے کہ مساس کردہ باشد بدست او یا پہلوے او یا قدم او یا عضوے از
اعضائے او برابر است کہ صحیح گشتہ باشد نقل در ثبوت او یا اینکه معروف
باشد در مردم بروجہ اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتہی مختصراً
حالا انصاف باید کہ در باب آثار متبرکہ شہرت کافی است یا حدیثنا و
عن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دارالرقم بن ارقم مکان خدیجہ
الکبریٰ مولدہ فاطمہ و مساجد آثار کسی نگفتہ است کہ این جعلی اند بلکہ جملہ بر حجت

آن اتفاق دارند زیارت آن آثار را مستحب میگویند بین ایضاح المناسک
 امام نووی و مناسک طاعلی قاری و مایح قطبی تا این حد که پیشوائے نجدت ابن
 تیمیه و غیره نیز از اجلی نگفته اند آری موجب مذہب خود زیارت آنرا حرام می
 گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحلۃ الصدیق از ابن تیمیه میفرماید
 نقل میکند حضرت عبداللہ ابن عمر ہر گاہ کہ حج می رفت پس در مساجد مقامات
 کہ بین الحرمین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بودند می ماند و در آن
 نماز ادا میکرد بجهت حصول برکت و زیر سر درختی کہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید این روایات در صحیح و سنن
 و مسانید و معاجم بحیرت موجود است در طبقات ابن سعد می نویسند رانی ابن
 عمر و اضعا یلہ علی المنبر یعنی منبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعہا علی
 وجہہ ازین وجوہات از حضرت ابام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ و بوسہ منبر و بوسہ قبر
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم بجهت حصول برکت مروی است شیخ سمہودی در وفاء
 الوفا جلد ۲ ص ۳۳ میفرماید قال الفرغی کتاب العلل و السوالات لعبد اللہ بن
 احمد از والد خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یمس منبر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و یتبرک بتمسہ و یقبلہ و یفعل بالقبر مثل ذلک رجأ
 ثواب اللہ تعالی قال لا بأس بہ انتہی مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب
 مذہب اربعہ بر ہمیں استجاب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل
 رحمۃ اللہ علیہ شاید بجهت تبکیست و باینہ نجدیہ آدرودہ است کہ آنہا بظاہر عوی
 تقلید ہیں امام جلیل میکنند و تبرک بآثار جلیلہ شرک و کفر میدانند از اینجا

مستحب

لہ و لنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانہ

اگر بوسہ بر خاک مردان زنی ہر مردی کہ پیش آیدت رویشے

کسانیکہ پوشیدہ چشم دل اند ہمانا کرین تو یا فاضل اند

مستحب

معلوم شد کہ دعویٰ حنبلیت آہنا محض کذب و افتراء است۔ علامہ عینی حنفی در
 عمدة القاری جلد ۴ ص ۶۰ میفرماید کہ استاد م حافظ زین العابدین عراقی میفرماید
 ابن ابی الحافظ ابوسعید بن العلاء قال راایت فی کلام احمد بن حنبل فی جز
 قدیم علیہ خط ابن ناصر و غیرہ من الحفاظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل
 قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و تقبیل منبرہ فقال لا بأس بذلك فاریناہ
 للشیخ ابن تیمیہ فصار یتعجب من ذلك و یقول عجبت احمد عنہ
 جلیل هذا کلامہ او معنی کلامہ قال وای عجیب فی ذلك و قد روینا عن
 الامام انه غسل قمیصہا للشافعی و شرب الماء الذی غسلہ بہ و اذا کان
 هذا تعظیمہ لاهل العلم فکیف بمقادیر الصحابة و کیف یأثرون الانبیاء علیہم
 الصلوٰۃ والسلام و ہمین قول رالسبب شہرت امام مقری مالکی در کتاب خود
 فتح المتعال بصفة النعال بحسنہ نقل کردہ است ص ۱۰۰ قلمی علامہ مقری پر ازین
 نقل مے نویسند کہ ہمین قول امام احمد رضا ماخوذ است از روایتی کہ او در مسند خود
 نقل میکند کہ حضرت ابوالیوب انصاری رضی اللہ عنہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 روئے خود نہاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذازند و سنگی نیامدہ ام
 بحضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ام این روایت درستہ امام احمد جلد
 ۵ ص ۳۳ موجود است شیخ سمہودی و علامہ ابن حجر مکی و امام بسکی نیز طریق ۹
 ایں حدیث بیان کردہ اند در منظم و وفاء الوفاء و شفاء السقام را مطالعہ
 فرمایند۔ انتہی مختصراً۔ ایضاً در کتاب باطل شکن می فرماید صحابہ کرام رضی اللہ
 عنہم از جملہ آثار او صلی اللہ علیہ وسلم تبرک می جستند از آب دہن مبارک او
 از آب پس خوردہ او از آب وضوئی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری
 در جامع خود بابے قائم کردہ است جلد اول ص ۳۳ باب ما ذکر من درج

النبی صلی اللہ علیہ وسلم وعصاه وسیفہ وقد حہ وخاتمہ وما استعمل
 الخلفاء بعدہ من ذلک مما ذکر قسمتہ ومن شعرہ ونعلہ وانیتہ معہ
 یتبرک فیہ اصحابہ وغیرہم بعد وفاتہ علی اللہ علیہ وسلم نزد حضرت عائشہ
 لبادہ آنحضرت بود کہ زیارت میکنانید مرد مرا و میفرمودند کہ حضرت اوشا
 در ہمیں لبادہ رحلت فرمودہ است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشہ
 کساء مطبداً ۳۳ نزد حضرت انس رضی اللہ عنہ مبارک بودند کہ زیارت میکنانید
 مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس رضی اللہ عنہ جرد این ص ۳۳ نزد حضرت
 عبد اللہ بن سلام پیالہ حضور اقدس بود کہ در آن آب انداختہ مردم را مینوشتا
 لفظ بخاری قال ابوہریرہ قال لی عبد اللہ بن سلام الا اسقیک فی قدح
 شرب النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جلد ۳ ص ۸۲ پس ہمیں پیالہ را عمر
 بن عبد العزیز برائے تبرک نگاہ داشت نزد حضرت ام سلمہ ام المؤمنین
 مویہائے مبارک بودند ہر کہ بجایے شد آنرا شستہ آبش بہ نیت شفا
 می خورانید بخاری جلد ۲ ص ۸۲ ہر گاہ جملہ آثار اوصی اللہ علیہ وسلم تبرک و
 واجب التقظیم شدند قبر مبارک او چہر متبرک نباشد از آن سبب ابو ایوب
 بران رو بہاد کہ گویا روی بر قدم اوصی اللہ علیہ وسلم نہادہ است قصہ
 قبر امام بخاری در کتب شراح بخاری موجود است کہ از قبر ابو بوی مشک پیدا
 می شد و مردم خاک آنرا بہ تبرک می بردند رحلت امام موصوف ۲۵۶
 در سلطنت عباسیہ در عین مملکت ترقی شریعت و محکمہ ہائے قضا و احتساب
 واقع شدہ است مگر کسی بر این فعل اعتساب نکرد و ہمین بود عادت سلف
 صاحبین۔ وائے بر حال پیشوایان نجدیت کہ نزد آنہا فقط بر قبر دست
 شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانہ محدثین ربانی و این است زمانہ

محدثین زبانی بین تفاوتِ راه از کجا است تا بجا این بحث را اینجا ختم میکنیم
و درین کفایت است مرا بل انصاف را۔

اصل ثانی مابه النزاع التوسل بالروح الصالح و الاستمداد منها
چونکه تحقیق این مسئله موقوف بر حیوة ارواح است بعد مفارقة الابدان باید که
اول حل این مسئله نموده بعد ازال توکل و استمداد را بران متفرع نماییم
قال الله تعالى و يسئلونك عن الروح قال الروح من امر ربي و ما
اوتيتهم من العلم الا قليلا۔ مسئله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیچیده
است اما ما بقدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیوة و ممات او میکنیم نه در
کیفیت و ماهیت او که روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است
و عالم خلق از عالم امر القدر بیان می تواند که شایع علیه الصلوة و السلام
از کیفیت و ماهیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و
قواعد شرع شریف با اتفاق ثابت است بلکه شعور و ادراک او بعد از آزادی
نفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعه جسم است ارواح سعداً
در نشأة اخروی ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیه چنانچه دین عالم مصفا
فیوض و برکات بودند بچنان دران عالم بقوت تامه زیاده از حال حیوة
این عالم مصفا و فیوض و برکات می باشند بر این مسئله حکماء اسلام و
محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی امام رازی
علامه تفتازانی علامه سید شریف قاضی ربیضادی شاه ولی الله دہلوی
و قاضی شفاء الله در کتب و رسائل خود این مسئله را به پراهمین و دلائل
عقلیه و نقلیه ثابت کرده اند حتی که رؤسائے غیر مقلدین چون ابن قیم و غیره

بیان فرموده است و شایع علیه الصلوة و السلام

نیز اعتراف حیوة و شعور و ادراک تمام روح کرده اند و تفسیر رضیادی جلد اول
 مطبوع هند ص ۵۳ می نویسد در تحت آیه حیوة شهدا و فیها دلالة علی ان الاموات
 جواهر قائمه بانفسها منغاشرة لما یختر من البدن تبقى بعد الموت و تراه
 و علیہ جمهور الصحابة و التابعین و به نطقت الایات و السنن اگر غیر مقلدین
 که از مضامین کتب در سیه هم بخیر اند گویند در کدام آیات و سنن ادراک و شعور
 آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوائف اسلام است
 و سوال و جواب نیک و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحیح
 قریب بمرتبه تواتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیوة و ادراک و شعور روح
 است اگر روح را شعور نبودی سوال و جواب ملکین با کیت و اگر گویند که در آن
 لحظه سوال او را شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که الی یوم
 القيمة در احادیث صحیح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او
 تا روز رتخیز علاوه بر آن بقول صادق مصدق علیه الصلوٰة و السلام یا
 ماوریم به تکلم کردن با اموات آنجا که ارشاد میفرمایند که هر که بمقبره مسلمانان
 برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم و اهل قوم مؤمنین
 و انا انشاء الله بکم للاحقون انتم لنا فراط و نحن لکم تبع استل الله
 لنا و لکم العافیة مسلم و ترندی و ابن ماجه و ابوداؤد و بالفاظ متقاربة حصن^{۱۵۳}
 اگر آنها را شعور نبودی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را بخطاب
 جمادات ماورنمی فرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور انور علیه السلام باین الفاظ
 زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح ص ۵۳
 می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر اینکه
 مردگان زائیرین را می شناسند و از آذ آنها خوش می شوند امام سیوطی

در شرح صدور صحت امی نویسد الاحادیث والاخبار تدل علی ان الزائری
 جاء علم به المنور وسمع كلامه والنسب به ورد سلاما علیه۔ از حضرت علیؓ
 صدیقہ و ابوہریرہ و ابن عباس رضی اللہ عنہم متعدد روایات ابن ابی النیہ
 در کتاب القبور و امام بیہقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است کہ
 ہر گاہ کسی نزد قبر مردہ خود میرود آن مردہ اور امی شناسد و از آواز خود
 می شود و جواب سلام او میدہد۔ عن عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه و یجلس عنده
 الا استأنس به و رد علیہ حتی یقوم۔ کتاب روح ص ۵ و شرح الصدوق ص ۱۳۶
 از این جہت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد کہ بعد از دفن
 من ساعۃ جملہ شما یان بر قبر من توقف کنید تا کہ من استیناس باشم کہم
 باین الفاظ در صحیح مسلم آمدہ ثم اقیمو حول قبری مقدار ما تخرجون من القبر
 لجمہا حتی استأنس بکم ابن قیم ازین عبارت اخذ کردہ در کتاب روح ص ۱۳۶
 می نویسد کہ میت از حاضران انس و انبساط حاصل میکند۔ و آنچہ گفتہ بودیم
 از قول علی کہ درک روح بعد از موت زیادہ می شود باین وجہ کہ در حالت
 حیوۃ اگر کسی اورا در مکانی مجوس می کرد کہ ہیچ منفذ نمی داشت آواز
 ہیچیکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ما قبل می شنود تا کہ در صحیح مسلم
 آمدہ ان المیت یسمع خفق نعالہم و اگر کسی در خانہ باشد بر فتن کسی بر بالائی
 خانہ اورا ایذا نمیرسد و میت را از پائے مالی قبرش ایذا نمیرسد کہ حضور انور
 صلی اللہ علیہ وسلم کسی را کہ تکیہ بر قبر کردہ بود فرمودند لا تؤذ صاحب هذا القبر
 رواہ الامام احمد فی مسندہ تا کہ بایائے پوش در قبرستان رفتن منع فرمودہ
 است ابو داؤد و جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل ص ۱۳ طبع ہند۔

شرح احادیث می نویسند که مفهوم احادیث این است که با قبور اہل بیت
و استحقاق نکردن باید زیرا کہ مردگان را از ان ایذا نمی رسد بلکه قبور اہل بیت
مراتب اہل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۶ ص ۲۰۲ طبع
مصر نوشته است کہ از حضرت عائشہ صدیقہ رضی روایت نوشته است کہ من در
حجۃ خود بعد از دفن حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت ابوبکر صدیق
رضی اللہ عنہ بے تکلفانہ می رفتم و می گفتم کہ حضور انور و پیر است بعد از دفن
حضرت عمر رضی اللہ عنہ بغیر نقاب داخل نمی توانم شد چنانکہ امن عمر حاکم در
مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شدہ
است در لمعات می نویسند کہ درین حدیث دلیل واضح است بر این کہ زنا
احترام و ادب بر آن مرتبہ کنند کہ در حال حیوۃ او میکرد با مخصوص قبور صالحین
را مشکوٰۃ طبع نظامی ص ۱۲ از اینجا باید فہمید کہ مسلک حضرت ام المومنین عائشہ
صدیقہ در باب شعور اموات چیست و البکار ادا از سماع بکدام معنی بود اگر ادا
شان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند با برادر مردہ خود حضرت
عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ خطاب و گفتگو نمی فرمودند۔ مردی است
کہ حضرت عبدالرحمن بقرب مکہ معطر رحلت فرمود و لعش او را بکے معطر آردہ
مدفن کردند چونکہ حضرت صدیقہ پرانے زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود
اے برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم ترا در همان جادفن میکردم
و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود۔ ترمذی کتاب البخاری
جلد اول ص ۱۳ آنجا حاصل کہ معاملہ روح عجب حیرت افزا معاملہ است و طاقت
و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسہ کہ با طوار اعلی
شامل شدہ بصفات آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف

آنها را در عالم هیچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قول
 تعالی فالمدبر انت امرای نولیه کما لملائکة و ارواح الصالحاء اگرچه ممکن
 آنها اعلیٰ علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور
 انور صلی الله علیه وسلم حضرت موسیٰ علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در
 مسجد اقصیٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور
 انور صلی الله علیه وسلم مکالمه و مخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در
 مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاویٰ خودی فرماید ارواح
 المؤمنین فی علیتین دار و اح الکفار فی سجین و لکل ما و جه عجد هـ
 اتصال معنوی الی قول و معذک فمهی ما ذون لها فی النصرف شرح
 صد و رصت^{۱۶۲} از ان جهت سر و عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است
 که اگر در صحرائی شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مددگار نظر نیاید سه مرتبه
 بگوئید یا عباد الله اعیوننی و درین ارشاد لفظ عباد الله عام است
 که شامل است رجال الغیب و ملئکة و ارواح طیبہ صلحاء را اصحاب شایسته
 و علمائے ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصن ص^{۱۶۳}
 شاه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هرگاه روح از علق جمانیت
 آزادی شود در جمع بزاج اصلی خود کرده بملئکة ملحق شده شریک کارهای
 آنها می گردد و اکثر کارشان اعلا رکلمه الله و نصر ضرب الله می باشد حجة الله
 البالغه ص^{۱۶۴} چونکه مسئله حیوة و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدس
 ثابت شد حالا مسئله توکل و استمداد باید فهمید نسبت به ارواح و لیا و چنانچه در
 زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و مظهر عون الهی اند که بتوکل و
 تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب شود و عجایب عالم

برزخ مظاہر عون الہی اند کہ فیوض و برکات روحانی آہنیا وقت توکل و
 تشفع باعث حل مشکلات و قضائی حاجات خلق می شوند خلل المسکلات و
 قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لا شریک است مگر ارواح
 مقدسہ و سیدہ محض و واسطہ صرف می باشند چنانچہ در حال حیوۃ بودند
 در حال ممات نیز ہمان اند اما م غزالی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوۃ
 استمداد میتواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد میتواند کرد۔ طالبان حق و سالکان
 طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات
 ہمیں استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان بعد
 روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ اقوی
 ازان است کہ در حال حیوۃ بود۔ باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس
 آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بعد از فرط می رسند و از بعضی کلمات
 و حرکات ملحدانہ و مشرکانہ سرزد می شوند بر علماء اصلاح و ہدایت آہنیا لازم است
 نہ اینکه مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را ازان قطعاً منع نمایند
 مثلاً کسی نامینا در مسجدے در آمد و رو بغیر چہتہ قبلہ کردہ نماز شروع کرد و بر بنیایان
 لازم آنکہ اورا ہدایت کنند کہ رو بقبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او
 منع کنند عقیدہ صحیحہ مسلمانان اہل سنت و الجماعت این است کہ این نہ زندہ
 را بالاستقلال حاجت ردایے دانند نہ مردہ را اگر کسی کدام دوار انافع
 و صواب حقیقی داند یا کدام حکیم راشانی صلی اللہ علیہ و آلہ و آقاے خود را رزاق مستقل
 داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است
 امر واحد لا شریک داند مگر دوارا سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرا بی صحت
 داند و امراد سلاطین را ذرا لفع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

چنانچہ کہ لازم نیست را قاضی حاجات بالذات داند و اگر کسی فاعل حقینی ہو

و بعد وفات محض وسیلہ و واسطہ حل مشکلات و قضائے حاجات دانندین
 شخص مسلمان صادق الاعتقاد است کہ او بر کرمیہ وابتغوا الیہ الوسیلۃ
 عمل کرده است چنانچہ علامہ جزیری در حصن خود زیر آداب الدعای نوید
 و ان یتوسل الی اللہ تعالیٰ بانبیاءہ (خبر رس) و الصالحین من عبادہ
 (خ) و عمدہ ترین دلائل در باب توسل و استمداد حدیث اعلیٰ است کہ در این
 توسل و استغاثہ و تشفع و استمداد جمله علی رغم انوف الوابیہ موجود است و آن حدیث
 اینست کہ یک نابینا بمصوّر النور صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد و عرض کرد کہ برائے روشنی
 فرمود اللہم انی استلک والوجه الیہ بنیتک محمد بنی الرحمة یا
 محمد الی التوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللہم فتشفع
 فیّ - رواہ الترمذی وصحیہ والنسائی وابن ماجہ والحاکم فی المستدرک وصحیہ علی شرط
 الشيخین و رواہ البیهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات با سند صحیح و زاد فقام قداب
 از جوہر منظم ابن حجر و حصن بحصین ص ۱۲۵ و شفاء السقام للسیکے ص ۱۲۳ و آن شخص
 حسب ارشاد نبوی دعا خواند و پیش حکم او تعالیٰ روشن شد اصحاب کرام بر آن
 حاجتمندان ہمین دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانہ ان
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می بود چنانچہ بعض محدثین باین عذر می سرایند
 اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بشوق قصہ حضرت عثمان بن حنیف را و آن
 این است کہ در زمانہ خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ کسے را
 حاجتے بود بخلیفہ وقت کہ خلیفہ متوجہ حال او می شد شکایت خود نزد عثمان بن
 حنیف فرمود او ہمین دعائے اشی با و نشان داد بمجدد خواندن او خلیفہ متوجہ
 حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعہ را بطرانی بسند معتبر بچند طریقتہ
 ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمہ عثمان بن حنیف در جزر پنجاہم و امام

چشم من دعا بخواند و سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم او را خواندن این دعا ارشاد فرمود

بیهقی نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للبسکی مطبوعه حیدرآباد ص ۱۲۵ و در معجم صغیر نیز در ص ۱۰۳ مطبوعه مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت
 این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من كان له حاجة الى الله تعالى
 او الى احد من خلقه صاحب حصن الحصین جنین میفرماید و من كان له ضرورة
 فليتوضأ فيحسن وضوءه ثم يصلي ركعتين ثم يدعو الله هو اتي اسئلك الخ
 لماعلی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرورة ای حاجة فليجئة الى الله
 او الى احد من خلقه. و در حصن الحصین ص ۲۲ می نویسد قلت وان لم
 يجب الدعاء عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم ففي آي موضع يستجاب
 و در عده حصن الحصین طبع مصر ص ۲۵ در زیر این نوشته است و عند قبور
 الانبياء عليهم السلام و جرت استجابة الدعاء عند قبور الصالحين
 بشرط معرفة علامه ابن عبد البر در استيعاب جلد ۲ ص ۲۲ می نویسد که در
 خلافت فاروقی سالی قحط در مدینه منوره افتاد شخصی نزد قبر مطهر او علیه الصلوة
 و السلام آمد و استغاثه کرد که ای رسول خدا احوالی اُمّت را بین پس جان
 شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد و حافظ ابن حجر عسقلانی در
 اصابه جلد ۶ ص ۱۳۲ طبع مصر تخریج همین قصه را از ابن ابی خثیمه حواله داده است
 شیخ بنهانی رح در دعوة الحق طبع مصر ص ۲ میفرماید رواه البیهقی و ابن ابی شیبہ
 با سند صحیح الحاصل که در قرون ثلاثه المشهود لها بالخير توسل و استمداد
 ببحرث ثبوت موجود است و توسل شان مخصوص به حضور نور صلی الله علیه و سلم
 نبود بلکه از قبور صحابه رض و اهل بیت رض و صالحان اُمّت نیز توسل و استغاثه
 و استغاثه معمول قرون سابقه بود علامه ابن عبد البر که امام محدثین صدی
 چهارم بود در ذکر حضرت ابوالیوب انصاری رضی الله عنه می نویسد و قبر ابی الیوب

قرب سورها معلوم الی الیوم معظم یستسقون به فیسقون استیعاب
 جلد اول ص ۱۵۶ و علامہ ابن الاثیر در اسد الغابہ می نویسد و قبره بہا یستسقون
 بہ جلد ۲ ص ۹ طبع مصر کاتب الحروف مؤلف رسالہ میگوید معلوم است کہ
 قسطنطنیہ در سنیہ چار صد در قبضہ نصاری بود و آنها با وجہ کفر و عداوت اسلام
 قبر حضرت ابوالیوب را معظم داشتہ استقا بان میکردند و حق تعالی بفضل خود
 حاجت روائی آنها میکرد چنانچہ در استیعاب می نویسد وائے بر حال عیین
 اسلام طائفہ نجدیہ کہ قبور اکابر صحابہ و اہل بیت النبوة و اہبات المؤمنین ضون
 اللہ علیہم اجمعین و صلیا امت را جملہ ویران و پامال کردند و هیچ ملاحظہ اصول
 اسلام نکردند از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ مروی است کہ می فرمودند قبر موسی
 الکاظم تریاق مجرب لاجابة الدعاء اشعة اللمعات وغیرہ این روایت
 امام شافعی بطریق غیر مقلدان بسیار گران می افتد کہ او شان با جلالہ و قدر
 چہ طور چنین میفرماید مگر آنها معلوم ندارند کہ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ ہمیشہ
 توسل و تشفع بقبور صلیا با خصوص قبر حضرت امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ میکرد
 چنانچہ علامہ عزالدین بن جماعہ محدث در کتاب خود انس المحاضرہ و یحنین
 امام موفق بن احمد کی دو مناقب امام ابو حنیفہ ص ۱۹۹ ذکر کردہ است
 ذکر السفیری شارح بعض مجالس من احادیث البخاری ونقل عن الدین
 بن جماعہ فی کتابہ انس المحاضرہ عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی
 یقول انی ابرک بابی حنیفہ واجئی الی قبرہ یعنی ہذا افاذا عرضت لی
 حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی قبرہ و سألت اللہ تعالی الحاجۃ
 عنہ فما تبعد عنی حتی تقضی صلح الاخوان للسید داود الخالدی
 طبع بمبئی ص ۸۳ علامہ ابن حجر مکی رحمۃ اللہ علیہ در خیرات الحسان طبع مصر ص ۶۹

میفرماید: اعلم انه لم یزل العلماء و ذرّو الحاجات یزودون قبره رای
 قبر ابی حنیفة) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم و یرون نحر ذلك - منهم
 الامام الشافعی رح لما كان ببغداد فانه جاء عنده انه قال انی لا تبرک بابی
 حنیفة رح و اجئی الی قبره الخ علامه ابن الجوزی در کتاب صفوة الصفوة
 از امام ابراهیم صربی که از ارشد تلامذه امام احمد بن حنبل است روایت میکند
 که می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المجرب و سید جلیله ص ۱۳۹ و نزد
 تمام اکابر بغداد این خبر معروف معروف و مشهور است حضرت امام
 ابوالقاسم قشیری که از اکابر محدثین و صوفیه سه صدی و چهار صدی بود
 در رساله قشیری طبع مصر ص ۱ در تذکره حضرت معروف کرخی رضی الله عنه
 می فرماید کان من المشائخ الکبار حجاب الدخوات یتشفی بقبره یقول
 البغدادیون قبر معروف تریاق مجرب علامه ابن خلکان نیز چنین مینویسد
 در وفيات الاعیان جلد ۲ ص ۱۳ - امام ابو بکر بن خزمیه که در تعریف او امام
 بسکی می نویسد امام الائمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری
 جلد ۲ ص ۱۳ و امام ذهبی که لقب شیخ الاسلام است در تذکره الحفاظ جلد ۲ مینویسد
 که این اکابر هرگاه زیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی بن موسی
 الرضا رضی الله عنه می رسیدند چه مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجای آوردند
 حافظ ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب جلد ۳ ص ۳۸ می نویسد
 قال (ای الحاکم) و سمعت ابا بکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول
 خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمة و عدیله ابی علی المتقی مع
 جماعة من مشائخنا و هم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی بن موسی
 الرضا بطوس قال فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمة لتلك البقعة

و تواضع لها و تضرعها عند ما تخیرنا - محدث مشهور ابو حاتم ابن حبان ص
 یصح در کتاب الثقات لابن حبان در ترجمه امام علی رضا بن موسی رحمه الله علیه
 چنین می نویسد ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس و نزلت قبر علی بن
 موسی الرضا صلوات الله علی جماعه و علیه و دعوت الله تعالی انزل الیها
 عنی الاستجیب لی و نزلت عنی تلك الشدة و هذا شئ جریبه مراراً
 منقول از نسخه قدیمه ازین قبیل روایات مقبره در کتب اسلامیة از زمانه
 خیر القرون الی زماننا بذات طریق توأتر منقول است که همیشه علماء و صلحا و انکا
 دین از قبور اولیا و صلحا و اهل بیت النبوة استمداد میکردند و تقطیم آنها بجا
 می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتابی علیحدہ باید نوشت صاحب
 انصاف را همین قدر زیاده از کفایت است و بے انصاف را دفاتر
 کثیره درایت و روایت زیاده باعث ضلالت است و این وقت باید که
 اجموع باصل مقصد کنیم و گوئیم کہ استدلال منکرین سماع موتی آیہ انک لا تسمع
 الموتی و کرمیہ و ما انت بسمع من فی القبور است و قول حضرت عائشہ
 صدیقہ رض در باب انکار سماع اموات قلب بدر و اینکه فقهاء خفیه و باب
 حلف می نویسند کہ اگر کسی دیگرے را گفت کہ من با تو سخن نگویم اگر بعد از مرگ
 او سخن گوید چانت نمی شود زیرا کہ میت نمی شنود و همین سه وجوه را استدلال
 می کنند مؤلف رساله میگوید کہ این جمله صحیح است نہ آیات قرآنی غلط نہ
 استدلال حضرت صدیقہ رض غلط نہ قول فقهاء کرام غلط اما خدا را قدری
 دلائل مثبتین را هم بغور تأمل بفرمایند آنها میگویند کہ از آیات شریفه
 نفی سماع موتی ہرگز مستنبط نمی شود زیرا کہ ان الاموات لا یسمعون و ارد
 نشہ است کہ بطور استدلال پیش شود و ازین اموات کہ در آیات مذکور

مردگان مرادینند بلکه بطریق استعاره کفار مراد اند که کفار را تشبیه باموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زائل نشده بود لا والله می شنیدند اما اجابت نمی کردند باین در کرمیه صم بکم عی کسی از اهل علم میگوید که کفای حقیقت گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عنی غلبه که در اصطلاح لغت عرب لفظ سمع بمعنائی اجابت بسیار واقع می شود باین لفظ سمع الله لمن حمده معنائش مطلق سمع نیست زیرا که اد تعالی از هر کس می شنود حمد گوید یا نگوید بلکه معنائش اجابت است یعنی قبول میکند اد تعالی حمد حامد را و همچنین در هر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار ترا گفته ام اما شنیدی شاعر میگوید دوش آن نامهربان احوال با پرسید و رفت صد سخن گفتیم و از بایک سخن نشنید و رفت معنائش این نیست که معشوق کراست آهنگی دیگر وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بسمع هر دو از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوایید این از کجا معلوم شد که اموات فی نفسهم نمی شنوند و ادعا هم آنها را نمی تواند شنوایید باین کرمیه انک لا یهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاء هم ازین قبیل است باقی ماند استدلال حضرت صدیق جواب آن باین وجه میگویند که قول یک صحابی در مقابل نص قرآن و در مقابل اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رضی الله عنهما و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم با آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور باستدلال حضرت صدیق رضی الله عنهما قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود

از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضا برابر از خود پس از گزشت چنانچہ گذشت
 صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضا از قول خود - علاوہ بر ان در احادیث
 صحاح سماع موئے ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضا فرمود کہ
 شما یان از مردگان زیادہ نمی شنوید - و در صحیح مسلم وارد است کہ مردہ آواز
 نعل زائران نمی شنود و در روایت دیگر کہ مردہ سلام زائر می شنود و
 جواب آن میدہد - وہ پیشوایان دہلیہ چون ابن تیمیہ و ابن قیم و ابن عبد البر
 و قاضی شوکانی و غیر ہم جملہ صحیح این احادیث کردہ اند و سماع موئے را قائل
 گشتہ اند بہین صارم منکے را در کتاب الروح ابن قیم راصد عجیب حالت است
 غیر متقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیرہ القاب می دہند و اقوال
 آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقہ آنها کہ خلاف مشرب این
 میباشہ اقوال آنها را بجوی نمی شمرد و بعض روایات ضعیفہ کتب خفیمہ را
 با استدلال پیش میکنند و چنین مواضع اترک و اقوالی بخبر الترمذی را چہرہ وقعت
 نمی دہند و احادیث صحاح را تاویل لایعنی و دور از انصاف میکنند کہ این از
 خصائص بود و غیرہ خصوصیت آن دقت معقول بود کہ اگر امت را امر خطا
 اموات نمی فرمود چونکہ اسلام علیکم اہل الدیابراے تمامی امت امر است
 پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب
 پھلواروی رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خللی از لطف نیست خلا
 تقریر شان اینکہ از تموج ہوائی آوازے کہ از راہ تقبہ مجوزہ گوش بہ دماغ
 می رسد و در قوت سامعہ حسی ازان پیدای شود آنرا سماع گفتہ می شود -
 سماع حقیقتہ از مردگان منفی است کہ بسبب موت چونکہ حیات فانی می شود
 قوت ہائے سمع و بصر و لمس و شمع و ذوق ہم معطل می شوند بیشک مردگان بسمع

معمول حیات نمی شنوند پس انک لا تسمع الموتی بر جائے خود بغیر تاویل صحیح
 است و همچنین انکار حضرت عائشہ صدیقہ رض از سمع بجائے خود صحیح است
 و قس علیہ احکام طائفہ امام ادراک و شعور چیز دیگر است کہ خاصہ روح است چونکہ
 روح فانی نیست ادراک و شعور او ہم فانی نمی شوند بلکہ زیادہ از حال حیوۃ تیز
 می شوند و مردگان را شعور و ادراک بہت اما سمع معمول حیات نیست و ہر جا
 کہ در احادیث شریفہ لفظ سمع برائے مردگان وارد شدہ است مراد از ادراک
 ادراک و شعور است نہ تنہا و انکار فقہا از سماع موتی بنا بر عرف عام است
 و در آیمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور و ادراک لازم
 نمی آید فافہم و انصف تتمۃ مسئلہ استمداد شیخ الاسلام علامہ حموی شفی
 و نفحات القرب می نویسد من نسب الی الامام ابی حنیفہ القول بانقطاع
 الکرامات والہم وعن طریق اهل الہدای صال اذ لم یثبت فی شی
 من کتب مذهب ابی حنیفہ رد اصولا و فروعاً القول بانقطاع الکرامات
 بالموت بل لم یثبت فی شی من کتب المذاهب الثلاث الخ ص ۲۱۸ شف
 السقام طبع مصر و در ہمیں کتاب صفحہ ۲۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء
 فی حیاتہم و مماتہم انما ہو باذن اللہ تعالی و ارادۃ لا شریک لہ
 فی ذلک خلقا و لا ایجادا و لا یقصد الناس بسؤالہم قبل الموت و بعدہ
 نسبتہم الی الخلق و الایجاد و الاستقلال بالافعال فان ہذا لا یقصدہ
 مسلم و لا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرہم فصرف الکلام
 الیہ و منعہ من باب التلبیس فی الدین الخ بخدیان و بیان و حامیان
 آنہا معنای مجازی و استعارہ ہرگز قبول نمیکند اگر کسی نسبت فعلی تجسبی
 بکند اگرچہ بطریق مجاہد باشد یکدم بر آنہا حکم شرک و کفر جاری نمیکند و آیات قرآن

نفحات القرب و الا تصال باثبت التصرف لاویاد اللہ تعالی للسید احمد بن محمد حموی المکی المتوفی ۱۲۹۸ھ

کریم کہ در شان کفار و آلہ باطلہ آنها وارد شدہ اند بر مسلمان چسبان کردہ
حکم شرک میکنند حال آنکہ کفار آلہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند
و عبادت آنها میکردند و باین عبادت تقرب الی اللہ می جستند و هیچ
مسلمانی اگر چہ عامی باشد هیچ بزرگ را الہ نمیداند و نہ او را متصرف بالاستقلال
میداند بلکہ فقط ارواح بزرگان را حیاً و میتاً وسیلہ در گاہ او تعالی میکند
حالاً مسئلہ مجاز و حقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل را حقیقتہ
نسب با و تعالی میکند باز همان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہر کس
میداند کہ حاکم او تعالی است کریمہ ان الحکمۃ لا للہ اثبات بعد فی تخصیص
حکم با و تعالی میکند باز میفرماید فلا وربک لا یومنون حتی بحکمواک فیما
شخربینہم و ہر کس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالی است حقیقتہ کریمہ
ہو یحیی و یمیت واللہ یتوفی الانفس حین و تمنا۔ باز مجازاً ہمین فعل منسوب
بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم۔ شفاۃ
بیمار بحکم او تعالی است حقیقتہ کریمہ و اذا مرضت فهو لشفیع مگر مجازاً منسوب
بحضرت مسیح فرمودہ و ابری الاکد و الارض و احی الموتی باذن اللہ اولاً
دہندہ او تعالی است حقیقت و مجازاً حضرت جبریل میگوید لا ھب لک
غلاماً نرکیا مولائی حقیقی بحکم اللہ ولی الذین امنوا او تعالی است مگر
مجازاً ہمین منسوب بعبادہ فرمودہ است انما ولیکم اللہ و رسوله (د) البی
اولی بالمؤمنین من انفسہم ہچنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی
بندگان را امر فرمودہ است و تعاونوا علی البر و التقوی و استعانوا
عل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ و استعینوا بالصبر و الصلوۃ
و ہر زمان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بے محابا او را مشرک

میگویند و از نام عبد البقی عبد الرسول چه مقدار نیز هستند و حق تعالی در
قرآن میفرماید و انکم الایامی و الصالحین من عبادکم و املة که ازین کرمیه
بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود همچنان ب حقیقی پروردگار
عالم است و اذکری عند ربک - اولد الامه ربتھا و یگرے را مجازاً گفته
می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازاً فاستغاثه الذی من
شیعته علی الذی من عده و ارد شده است و در حدیث شفاعت
آمده است فاستغاثوا بآدم و در حصن البصین حدیث حسن مذکور است و
آن اینکه وان اسر ادعونا فلیقل یا عبدا لله اعینونی یا عباد الله یعینونی
بتصریح نداء غائب بلفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری در ادب
المفرد حدیثی نقل میکند حدیثنا ابو نعیم قال حدیثنا سفیان عن ابی اسحق
عن عبد الرحمن بن سعد قال خذرت رجلاً من عمر فقال له رجل
اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاحب
یا محمد اه ص ۱۴ اگر نداء غائب جائز نبود صحابی جلیل القدر چون عبد الله
بن عمر چنین ندان کردی علاوه برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمان
مبارکه الی یومنا هذا السلام علیک ایها النبی میگویند این مخاطب کسی
که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز
اکثر القیاسات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا
رسول الله گفت او را مشرک و کافر می گویند کبریت کلمه نخرج من
افواههم ان یقولون الاکذ یا نجدیان اهل حریم را خصوصاً و تمامی ائمه
مرحومه را مومن و مشرک میدانند از ان وجه قتل النفس و نهب مال مسلمانان
را جائز میدانند و مسلمانان حریم را عبدة الشیاطین می نامند و حدیث صحیح

سرور عالم را صلی اللہ علیہ وسلم کہ در شان اہل عربین فرمودہ است این
 الشیطان قد یثب ان یعبد فی جزیرۃ العرب و در حدیث دیگر اہل حبشہ
 را بشارت ایمان دادہ است و سنگدلی و جہاد را در اہل مشرق کہ نجد
 در مشرق حجاز است فرمودہ لفظ حدیث این است غنظ القلوب للجهنم
 فی المشرق والایمان فی اہل الجہانز صحیح مسلم و نیز آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم بدگاہ الہی عرض کردہ است اللہم لا تجعل قبری و مثالی بعد
 بعدی و یقین کہ ہمین دعائے او بدگاہ او تعالیٰ مستجاب است پس
 مزار مقدس را بخدیان صنم اکبر نام کردہ اند و در اندام آن میگوشت
 این چہ مقدار بے ادبی و گستاخی و توہین آنحضرت است صلی اللہ
 علیہ وسلم. فائدہ نجدی پرستان را عادت است کہ ہر گاہ آیات قرآنی
 و احادیث نبوی در تردید آہنہا پیش می شوند و از جوابش عاجزی شوند
 می گویند کہ دلیلے از قول امام خود ابو حنیفہ پیش کن در باب کلامی
 و استدلال و عرس و مولود شریف و بوسہ قبر و غیرہ قول امام خود پیش کن
 و این نہایت قول بے بنیاد عایانہ است زیرا کہ مقلدین مذاہب
 اربعہ خوب میداند کہ در ہر جزئیہ قول امام را جستن خلاف اصول مذہب
 است مسائل فقہیہ بسبب امتداد زمانہ روز بروز فوہیدای می شوند پس
 حکم آہنہا از اصول قواعد مذہب علماء وقت پیدا کردن می توانند
 مذہب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد و زفر رحمۃ اللہ
 علیہم نیست کہ در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین ہم مذہب حنفی
 است مولانا مولوی عبدالحی در صفحہ ۶۶ کتاب سعی مشکوٰۃ میفرماید لا یلزم
 تصریح کل من الفرع و الجزئیات عن الائمۃ فالعلوم تتراند یوما فیوما

بجسب اختلاف حوادث الامه فماله يظهر تصریحهم علی خلافه بحکم بالحوادث
مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است
بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
تفصیل نمود مثلاً حکم قرآن است اقموا الصلوة بالاجمال و احادیث
تفصیل آن کرد که در هر صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا
القیاس و بحکم ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا قول
و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود
تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کرد
و بحکم علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين من بعدی و اصحابی
کما انهم بايهم اقتديتم اهتديتم و خیر القرون قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص
قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع
را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب تود اصولاً و فروعاً
ثبت کردند و بحکم بعد الذین یستنبطونه باجماع امت این استنباط و قیاس
از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب
مذاهب علماء امت هر مذاهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصیل
آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته و بر آن فتوی
کردند بحکم علماء امتی کانیباء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل
علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیات اصحاب شراک بودند علماء امت
مربوم اصحاب استنباط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آنانست که
در شبهه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهنشان

دین اند و این نیز حجت قطعی است که فردع همان اصول مقررہ صحاح
مذہب است پس در ہر جزئیہ حادثہ قول امام را طلبیدن عوام را در
مغالطہ انداختن است لاحول ولا قوۃ الا باللہ ہدانا اللہ وایا ہم
سواء الصراط۔

اصل ثالث ما بہ النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدانکہ
نجدیان و ہم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا مخاطب یا غائبان
شُرک اکبری نامند اگر بہ نیت حاضر بودن منادی باشد اگرچہ روح مبارک
حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم یا نام غیر مقلدین شوکانی در کتاب خود
در المضیی آورد تعظیم القبور و خطاب الموتی بالحق کفر باز در تطہیر الاعتقاد
صلا طبع فاروقی دہلی می نویسد ومن فعل ذلك مخلوق من حی او میت
سواء کان ملکا او نبیا او دلیا صاغر مشرکا و ان اخبر باللہ و عبد نقل
از سیف الابرار و بعض ولایہ فرق می کنند میگویند کہ اگر نداء یا رسول
اللہ عاشقانہ باشد یعنی بغیر ملاحظہ سماع منادی جائز است و اگر بابت
باشد کہ منادی یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می شنود پس کفر است
مؤلف گوید عفا اللہ عنہ ازیں طائفہ کہ فعل سلف اصلح را شرک فاعل را
مشرک می نویسند سوال است کہ مراد شما یان از غائب کدام است آیا مراد
غائب عن النظر است کہ در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معبود
کہ در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از ان شق اول است پس نداء شما یا
بہ ذات پاک باری تعالی و تقدس اسمہ نیز داخل نی شود کہ منادی از نظر شما
غائب است و بحکم کریمہ لا تدرك الا بصارا ابصار مخلوق طاقت دیدن حاضر

تعالی و تقدس در این جهان ندازند بلکه نزد و بیه از دیدار الهی در پشت پرده
 انکار است بین عقیده ۲۰ شتائی در کتاب سیف الابرار. و اگر مراد شتائی
 است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلوٰۃ
 والسلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود و تصرف
 و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده
 است باین تفصیل آن اقوال در اصل سابق. و اگر گویند که قبول داریم
 که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گوئیم
 که تردید این قول او تعالی می فرماید و در کریمه فالمدبرات امرا مفسرین مخصوص
 قاضی بهینا وی در تحت آن می نویسد کالمشکة داروام الصلحاء پس می گوید
 تدبیر امور مرابرواح را در قرآن مجید ثابت شد تدبیر عین تصرف است ثانیاً
 چونکه ارواح از قبیل مجر و است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون
 تصرف مشکة بامر الله تعالی و مقرآن مجید از قبیل افتاد ایجاد و احیا و
 امانت جا بجا مذکور و مسطور است ازان فرو تر آمده تصرفات اجنه و شیاطین
 در عالم بنظر انصاف باین که تا کدام حد قوی و پراثر است قصه حضرت سلیمان
 علیه السلام بابت خدات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعملون له ما یشاء من
 محاریب و تماثل و جفان کالجواب و قد در راسیات را بنظر انصاف
 تأمل کن ازان هم فرو تر آمده باین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر
 غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از
 نظر غائب است و از تموج آن قلل جبال راسیات و عوالی عمارات
 راسخات بر زمین می غلظند و درختان عظیمه منرگون می افتند و اجساد کبیره
 ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت تموج هوا که آنرا صرصر گویند از هم

عنه مشکة است و تصرف مشکة

پاشیدہ می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیرہا چه عجائب تصرفات دارند اگر چه
موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما بظاہر افعال منسوب با سباب است
پس اینجمله تصرفات مذکورہ اگر قبول کنند تصرف ارواح صلیحا پیرامردود میکنند
اگر آن باذن الہی است این ہم باذن الہی است اگر آن ہمہ را قبول نکنند
مصادومہ و مقابلہ قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها بقرآن ثابت
است و اثرات و تصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست گوئیم کہ آیہ شریفہ
متلوہ فوق اعنی فالمدبرات امرا را پیراموشش کردی۔ درین محل ذکر
مناظرہ عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا
ابراہیم نام مقلد قوم بلوچ بہ مؤلف این اوراق نقل کرد کہ عالمی از پنجاب
بکوئٹہ بلوچستان رسیدہ بود و در مسجدی بناء و عظ نہادہ بود و انہوہ مردم برا
سمع و عظ دیدم من ہم شامل شدم مولوی صاحب در عظ سخن باین حد
رسانید کہ ہر کہ مردنی باشد یا ولی پس از مردن نفع و ضررش بہ هیچ کس نمی رسد
زیرا کہ خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور۔ ناقل گوید عرض کردم اے
مولوی صاحب انبیاء علیہم السلام را در حالت حیوۃ معجزات بودند یا نہ گفت
آری بودند گفتم اولیاء اللہ را در حالت حیوۃ کرامات بودند یا نہ گفت آری
گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سہ طبقہ اند انبیاء و اولیاء و عوام مومنین چونکہ
موت سالب است معجزات انبیاء را علیہم السلام و سالب است کرامات
اولیاء اللہ و رحمۃ اللہ علیہم و نزد عوام مومنین بخیر ایمان دیگر چیز نیست
بر قاعدہ شما باید کہ موت سالب ایمان عوام مومنین شود ہر گاہ از انبیاء و اولیاء
سالب نعمت است از عوام چہ سالب نعمت نشود پس مولوی ضنا از جواب

فرومانده جماعه خود را با خراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا ضراب
 کرد انتہی و این قصه را فقیر در رساله تہلیلہ خود واضح تر ازین بیان کرده بحمل
 کہ در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است۔ چونکہ دلائل این باب
 نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات
 اند کہ در اصل دوم یعنی اصل ہستم دادگذاشتند از ان وجہ الطاب تحریر نکرد
 مگر آن نشد۔ حدیث اعمی و حدیث یا عباد اللہ امینونی و حدیث زیارۃ
 القبور بلقط السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف کہ اصل این باب اند
 جملہ در باب ما قبل ازین بالاستیفاد ذکر شدہ اند۔ درین اصل بابی از اتحاد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در باب زیارت القبور با بخصوص قبر مطہر مکرم فخر
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم و سلم موتی بزائران خود در تسلیم زائران منقول
 از کتاب جوہر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمہ المحققین احمد بن
 حجر الہیثمی المکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور للشیخ الاجل و
 الامام الاکمل الشیخ جلال الدین سیوطی المتفق علی جلالہ و درعہ و مزارۃ
 علمہ بدان و فقک اللہ تعالیٰ کہ آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال
 سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین
 مذاہب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیہ احادیث این باب را ضعیف
 یا موضوع خواهند گفت و اقوال مشائخ و علماء ائمہ خود بر آنہا حجت نمیتواند
 شد زیرا کہ آنہا در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاہب جاری میکنند
 بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و نظیر البین و اعتصام السنۃ
 ص ۳ ترجمہ عبارت ہندی او این است چہار مذہب و خاندان قادریہ
 و نقشبندیہ و چشتیہ و سہروردیہ کافر و مشرک و بدعتی ہستند در اجزاء الحدیث

ولوامع الانوار ومعیار التقلید بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک
و بدعت و بدتر از سرگسستن است نقل از کتاب سیف الابرار و باطل البیہ
فائدہ ہتمہ احادیث حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم حصر در صحاح
ستہ و مسند امام احمد و مؤطا امام مالک رحمہم اللہ تعالیٰ نیستند بلکہ مصنفین
کتب احادیث شکر اللہ تعالیٰ سیعہم اجمعین آن حدیثی را در کتب خود
می نویسند کہ بشرط مقررہ اہل حدیث کہ در سند و رواۃ حدیث مقرر کردہ اند
موافق باشد و اگر بآن شرط موافق نیاید آنرا ذکر نمیکنند چنانچہ صاحب کتاب
صحیح بخاری کہ صحیح الکتب است بعد کتاب اللہ خود می نویسد کہ من از چندین
لکھا احادیث ہمین احادیث مذکورہ کتاب را منتخب کردم و ہمچنین احوال
دیگر مصنفان پس ازین استفاد میشود کہ احادیث ہمین کتب مشہور متداول
صحیح اند و در ان ضعیف و موضوع نیست الا ناوڑ الاما این استفاد می شود
کہ ما سوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا کہ حضرت رسول اکرم
صلی اللہ علیہ وسلم در مقام تبلیغ بودند روزانہ ہزارا حدیث بیان میفرمودند
پس ہر کراہر حدیث بسند صحیح رسید آنرا در کتاب خود ذکر نمود و زمانہ اصحاب
مذاہب اربعہ قبل از زمانہ مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی کہ صاحب
بخاری را مثلاً بسند صحیح رسید و در کتاب خود ذکر نکرد یا لقیض آن در
کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید کہ ہمین حدیث بحضرت امام ابو حنیفہ ^{غیر}
رضوان اللہ علیہم اجمعین نیز بسند ضعیف رسیدہ باشد زیرا کہ آنہا ^{ہم} رحمہم
تعالیٰ در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اہل تقوی و صلاح
بودند و کذب و افتراء در ان زمان نہ بود الا نادراً پس اصحاب مذاہب وضع
مذاہب خود را بآن احادیث صحیحہ کردند و اصحاب کتب صحاح ستہ را اگر آن

حدیث بسند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند صحاب مذاهب از آن چه قبح چنانچه همی مضمون را حضرت شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب خود فتح المنان فی اثبات مذہب النعمان بہ بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده است من شاء فلیرجع الیہ انصاف اینست کہ اصحاب صحاح جامعین اقسام احادیث اند رحمۃ اللہ علیہم و اصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث اند رحمۃ اللہ علیہم پس اصحاب صحاح بمنزلہ عطارین اند کہ اقسام ادویہ فردا راجع میفرمایند و اصحاب مذاهب بمنزلہ حکیمان اند کہ خواص آن ادویہ منفردہ شناختہ موافق مزاج ہر مریض آن مفردات را بہم جمع نمودہ معجون تیار میکنند کہ باعث شفاۓ آن مریض می شود رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم جمعہ رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر کی در کتاب جوہر منظم مذکور در فصل ہذا در ص ۵ طبع مصری نوید العاشرة ينبغي له ايضا ان يستحضر ما قد مناه في الفصل الثاني من حيوة المكرمة في قبرة المكرم وانه يعلم بنزاهة على اختلاف درجاتهم واحوالهم وقلوبهم واعمالهم وانه صلى الله عليه وسلم يلا كل منهم بما يناسب ما هو عليه وانه خليفة الله الذي يشاء وانه لا يمكن احدا ان يصل الى الحضرة العلية من غير طريقه وان من سئلت له نفسه اللعينة شيئا من ذلك كان سببا لخسرانه وقلبي طيعته وخسرانه ومن ثم رآه صلى الله عليه وسلم بعض الصالحين في النوم فقال له يا رسول الله ما تقول في ابن سينا قال صلى الله عليه وسلم ذلك رجل اراد ان يصل الى الله من غير طريقه فقطعته وليشهد لذلك ان المحققين على كفره وادام شقاوته انتهى وقال رحمه الله تعالى في الفصل الثاني من كتابه المذكور ص ۱۱ اعلم انه مروت احاديث

از جعل خزان کرم و موافق طریق بدیع و تحت الردۃ یعنی منہا من یشاء و ینعم من یشاء

كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفنائل عظيمة تحصل للناس فلا بأس
بسردها ههنا لتستحضر قرائد ها وترجي عوائد ها وهي قوله صلى الله عليه
وسلم من نراسر قبري وجبت له شفاعتي ومعنى وجبت له شفاعتي
انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها واقاد قوله صلى الله عليه و
سلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم
عمله اما بزيادة النعيم واما بتخفيف الازوال عنه في ذلك اليوم واما
بكونه من الذين يحشرون بلا حساب واما برفع درجات في الجنة و
اما بزيادة شهود الحق والنظر اليه واما بغير ذلك مما لا عين رأت ولا
اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة
لا تحصل لغيره ويحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و
الافراد للتشريف والبقوية بسبب الزيادة وان يراد انه ببركته يجب
دخوله فيمن تناله الشفاعته فهو بشري بمرة مسلما فيجري على عموم
ولا يضرب فيه شرط الرفاة على الاسلام والالهيون لذكر الزيادة معنى لان
الاسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعته بخلافه على الاولين واقاد
اضافة الشفاعته له صلى الله عليه وسلم انها شفاعته عظيمة جليلة
ان هي تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه وسلم فلا اعظم
من شفاعته وقوله صلى الله عليه وسلم من نراسرني بعد موتي
فكانما نراسرني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني
نراسر الا تعلمه حاجة الانبياء رتي كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني نراسر كان له حقا
على الله عز وجل ان اكون له شفيعا يوم القيمة وموعناه في الفصل

الاول وسيأتي في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل
السادس ماله تعلق بذلك فراجع فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب
العظيم وهو الفوز بتلك الشفاعة العظيمة منه صلى الله عليه وسلم
لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امر
اخر ينالها وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار قبري بعد فاتي
كان كمن زارني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار
قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي وصحبتني وقوله صلى الله عليه
وسلم من حج فزارني في مسجدى بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي
وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني الى المدينة كنت له شفيعا
او شهيدا او قوله صلى الله عليه وآله وسلم من زار قبري اذ قال
من زارني كنت له شفيعا او شهيدا ومن مات في احدى الحرمين
بعث الله عز وجل في الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من
زارني متعمدا اى بان لا يقصد غير زيارتي كما مر في معنى خبر من
جاءني زائرا لا لعمله حاجة الا زيارتي الحديث كان في جوارى يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من سكن المدينة وصبر على
بلائها كنت له شهيدا وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
من زارني بعد موتي فكانما زارني في حياتي ومن مات باحدى
الحرمين بعث من الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
من حج حجة الاسلام فزار قبري وغر اغزوة وصلى في بيت المقدس
لو يسأل الله تعالى فيما اقترض عليه وقوله صلى الله عليه وسلم من
زارني بعد موتي فكانما زارني وانا حي ومن زارني كنت له شهيدا

و شفیعاً یوم القیمۃ و قوله صلی اللہ علیہ وسلم من مات فی احدی الحرمین
بعث من الامنین یوم القیمۃ و من زار رنی محتسباً الی المدینۃ کان فی
جوار یوم القیمۃ و قوله صلی اللہ علیہ وسلم من زار رنی میتاً
فکانما زار رنی حیاً و من زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القیمۃ
و ما من احد من امتی له سعة ثم لم یزر رنی فلیس له عذر و قوله
صلی اللہ علیہ وسلم من زار رنی فی ہائی کان کمن زار رنی فی حیاتی و
من زار رنی حتی ینتہی الی قبری کنت له یوم القیمۃ شہیداً و قال
شفیعاً و قوله صلی اللہ علیہ وسلم من حج الی مکہ ثم قصدنی فی مسجدی
کتبت له حجتان مبرورتان و قوله صلی اللہ علیہ وسلم من زار قبری
بعث موتی فکانما زارنی فی حیاتی و من لم یزر قبری فقد جفانی و قوله
صلی اللہ علیہ وسلم من اتی المدینۃ زائراً الی وجبت له شفاعتی یوم
القیمۃ و من مات فی احدی الحرمین بعث امناء ینقلی - مؤلف گوید
عفا اللہ عنہ تعدد روایات زیارت مع تقارب اللفظ والمعنی از حضرت
شیخ ابن حجر شاید برائے تعصید و تأکید زیارت مکرم است
صلی اللہ علیہ وسلم لان الاحادیث یعضد بعضها بعضاً الحال قدری
از احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال
سلف صالح از قول شیخ امام سیوطی نیز بشنو حضرت شیخ در کتاب شرح
الصدور فی احوال الموتی و القبور فی نوید باب زیارۃ القبور و علم
الموتی بنز و ارفعہم و رویتہم لہم - اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب
القبور عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما
من رجل ینز و یرقبہ أخیه و یجلس علیہ الا استأنس و یرد حتی یقوم

واخرج ايضا والبيهقي في الشعب عن ابی حمزة رضي الله عنه قال اذا مر الرجل بقبر
يعرفه فسلم عليه ورد عليه السلام وعرفه واذا مر بقبرا يعرفه فسلم عليه
ورد عليه السلام - واخرج ابن عبد البر في الاستذكار والتمهيد عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد
يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وورد عليه
السلام صححه عبد الحق - واخرج ابن ابی الدنيا في القبور والصابون في
المأثورين عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من عبد
يمر على قبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وورد عليه السلام و
اخرج العقيلي عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال ابو هريرة يا رسول الله ان طريقي
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم
يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا
انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو هريرة يا رسول الله يسمعون فتال
يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا هريرة اني اني ان يرد
عليك بعد دهم من المثلثة ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اي
جوابا يسمعه الجن والانس والانهم يردون حيث لا يسمع واخرج احمد
والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبي واقول انما
هو ابی وزوجي فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانا مشددة على ثيابي
حياء من عمر واخرج الطبراني في الاوسط عن ابي عمرو قال وقف رسول
الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمر حين رجع من احد
فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزورهم و
سلموا عليهم فالذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

الى يوم القيمة وفي الاربعين الطائفة روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال انس ما يكوف الميت في قبره اذ انزارة من كان يحبه في دار الدنيا
واخرج ابن ابى الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
بلغني ان الموتي يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده
واخرج ايضا عن الضحاك قال من زار قبر يوم السبت قبل طلوع
الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لما كان يوم الجمعة
فصل قال السبكي عود الروح الى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر
الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن
يصير حيا بها الحيوة في الدنيا احياء بدنها وهي حيث شاء الله تعالى
فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي لا عقلي فهذا اي ان البدن يصير
حيا كحيوة في الدنيا مما يجوز العقل وقد ذكر جماعة من العلماء ويشهد
صلوة موسى عليه السلام في قبره فان الصلوة تستدعي جسدا حيا
وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسرى كلها صفات الاجسام
ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في
الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات الاجسام
التي تشاهد ها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات كالعلم والسمع
فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتي وقال غيره اختلف في حياة
الشهداء هل هو للروح فقط او للجسد معها بمعنى عدم البلاله على قولين
وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم
ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في
مسئلة تنوار الارواح وتلاقيها الارواح قسمان منعمة ومعذبة فاما

المعدية فهو في شغل عن التزاور والتلاقي واما المنعمة المرسله غير
المحبوسه فتتلاقى وتزاور وتتدأكر ما كان منها في الدنيا وما يكون
من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها
وروح نبيينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى
ومن يطع الله والرسول فأولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقا وهذه الميعه
ثابتة في الدنيا في دابر البرزخ وفي دابر الجزاء والمطر مع من احب في
هذه الدور الثلاث انتهى فان قيل قوله تعالى ولا تحبين الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف
يكونون امواتا و احياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم ارحمهم
في جزء من ابدانهم يحس جميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزء
كما يحس جميع بدن الحي في الدنيا ببرودة او حرارة تكون لجزء من
اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا تنقطع
ادصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان في تفسيره عند هذه
الآية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء ارحمهم
دون اجسامهم لاننا شاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى
ان الشهيد حي المجيد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن
نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال
تخسها جامدة وهم تمر من السحاب وكما نرى النائم على هيئة وهو يري
في منامه ما يتنعم به او يتألم قلنا ولذا قال الله تعالى بل احياء
وليكن لا تشعرن فتنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم

لا يدركون هذه الحيوة بالمشاهدة والحر وبهذا يتميز الشهيد
عن غيره ولو كان المراد حيوة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاركة
سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حيوة كل الدوايح فيها
بقي لقوله وليكن لا تشعرون معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد
ذلك نقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حفر في مكان
فانفتحت طاقة فاذا شخص على سر يرويه بين يديه مصحف يقرأ فيه و
امامه روضه خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء اذ لانه
سأوى في صفة وجهه جرحا واور ذلك ايضا ابو حيان ويشبه هذا
ما حكاه اليا فعي في روضه الرياحين عن بعض الصالحين قال حضرت
قبر الرجل من العباد فبيته انا سوى اللحد اذ سقطت بسنة من الحدف
يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقبعم و
في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع
رأسه الى وقال لي اقامت القيمة رحمتك الله قلت لا فقال رد اللبنة
الى موضعها عا فاك الله فردتها وقال اليا فعي ايضا روي عن
القبور من الثقات انه حضر قبر افا شرف فيه على افسان جالس على
سريره بيده مصحف يقرأ فيه وتحتة نهر يجري ففتش عليه واخرج من
القبر ولويده واما اصابه فلوفيق الآتي اليوم الثالث وحكي ايضا عن الشيخ
نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع
الميت وهو يقول لا تعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن رجب رينا
من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعافي بن عمران
وذكر من فضله قال حدثني بعض اخواني ان غافا جاء معافي بن عمران

بعد ما دفن فسمعت وهو يلقي في قبرة وهو يقول لا اله الا الله ويقول
 المعاني لا اله الا الله وحكي اليافعي ايضا عن الحب الطبري احد امته
 الشافعية وهو مشا رح التبييه انه كان مع الشيخ الاحاغيل المحض ومقبرة
 نرينية قال الحب فقال لي يا محب الدين اتؤمن كلام الموتى قلت نعم
 قال ان صاحب هذا القبر يقول لي انا من حشوا الجنة وحكي ايضا
 عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكي بكاء شديدا
 او اعلاه حزن ثم نفخ نفخا شديدا او اعلاه سرور فسئل عن ذلك
 فقال كشف وامن هذه المقبرة فرايتهم يعذبون فبكيت ثم تضرعت
 الله تعالى فيهم فقبل لي قد شفعتك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر
 وانا معهم يا فقيه اسمعيل انا فلانة المغنية فقلت وانت فيهم
 فلذلك نفخت وحكي عبد الغفار في الوحيد اخبرنا القاض علاء الدين
 صاحب شرف الدين الغائري ان الشيخ معين الدين جبرئيل
 مات معهم في الطريق قبل دخول القاهرة قال فاذا اوصلنا الى عند
 الباب وهم يمنعون المبيت ان يدخل المدينة رفع الشيخ يده ^{سبع}
 فدخلنا وحكي ايضا قال حكي نرين الدين البوشقي عن الفقيه عبد ^{الرحمن}
 النويري انه لما كان في المنصورة واسر والمسلمين وكان عبد الرحمن النوري
 يقرأ القرآن فتدق قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
 امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبد الرحمن
 حضرا احد الفرنج في يده حربة فلكزه بها وقال قيس لمسلمين انت
 تقول قال وبكم انكم احياء تترزقون من هو رفع الفقيه رأسه قال
 حي وراي الكعبة مودين فنزل الصراخ عن فرسه وجعل يقبل وجهه

وامر غلامه بمجمل معه الى بلدة وفي الرسالة للقشيري بسنده عن
 الشيخ ابن سعيد الحزاز قال كنت بجملة فرأيت نهاب بن شيبه شاباً
 ميّتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد املعت ان
 الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون من دار الى اى انتهى. واين باب را
 امام سيوطي به لبسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از
 احوال موت وسمختى آن وسوال ملكين در قبر وغيره نيز بشو شيخ سيوطي
 هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چند
 از ان برائے آگاهى برادران اسلام واستعداد موت و ما بعده در تحرير
 مى آيند قال السيوطي رحمه الله اخرج احمد وابوداؤد في سننه والحاكم
 في مستدركه وابن ابى شيبه في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب
 القبر والطيالسي والعبد في مسند يمسها وهناد بن سري في الزهد
 وابن جرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب
 قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصاف
 فانتهينا الى القبر ولما لمجد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 جلسنا حوله وكان على رؤسنا الطير وفي يده عود ميتة به في الارض
 فرفع راسه فقال استعبدوا بالله من عذاب القبر مرتين او ثلاثا ثم
 قال ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة
 نزل اليه ملائكة من السماء بيض الوجوه كانوا وجوههم الشمس معهم
 اكفان من كفن الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مد البصر ثم
 يجيئ ملك الموت حتى يجلس عند راسه فيقول ايها النفس الطيبة
 اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدها
 في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك
 الخنوط ويخرج منها كطيب نفحة مسك وجلات على وجه الارض قال
 فيصعدون بها فلا يمرّون على ملاء من الملائكة الا قالوا ما هذا الترحيم
 الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في
 الدنيا حتى ينتهوا بها الى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا
 من كل سماء تحترق بورها الى السماء التي تليها حتى ينتهي بها الى السماء
 السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبي في عليين واعيده الى الارض
 ثاني منها خلقهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعاده روحه
 في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي
 الله فيقولان له ما دينك فيقول دين الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل
 الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له وما علمك به فيقول
 قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادي مناد من السماء ان
 قد صدق عبدى فافرشوه من الجنة البسوه من الجنة وافتحوا له باباً
 الى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه
 رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الرائحة فيقول البشر بالذي
 يترك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول له من انت فوجهك الوجه
 الذي يعجبني بالخير فيقول انا ملك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب
 اقم الساعة حتى ارجع الى اهلي ومالي قال وان العبد الكافر اذا كان
 في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملكة
 سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يحيى ملك الموت

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من
الله وعصبي فتفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الطوف
المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعها في يده طرفة عين حتى
يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كالترييح جيفة وجدت على وجه
الارض فيصعدون بها فلا يرون بها على ملاء من المثلثة الا قالوا
ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقبع اسماء التي كان
يسمى بها في الدنيا حتى يشتر بها الى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له
ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء
لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب
في محبين في الارض السفلى فتطرح روحه طر حاتم قرأ رسول الله صلى
الله عليه وسلم ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير
وتهوى به الريح في مكان سيحوت فتعادر روحه في جسده ويأتيه المكان
فيجلسا نه فيقولان له من ربك فيقول هاهاه لا ادرى فيقولان له
ما دينك فيقول هاهاه لا ادرى فيقولان له ما هذا الرجل الذي
بعث فيكم فيقول هاهاه لا ادرى فينادي مناد من السماء ان كذب
عبدى فافرشوه من النار والسبوه من النار وافتحوا له بابا الى النار فيأخذ
من حرها ومهمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعها يأتيه
رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول البشر بالذي يسؤك
هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجهك وجه الذي
يجي بالشرك فيقول انا املك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة - واخرج
ابو يعلى في مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد الرقاشي عن انس

عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت
انطلق الى وليي فأتني به فاني جبرته بالسراة والضراة فوجدته حيث يجب
فأتني به لاريحه من هبوب الدنيا وغومها فينطلق اليه ملك الموت و
معه خمس مائة من الملائكة معهم الكفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم
صنائر الریحان اصل الریحانة واحد في رأسها عشرون لونا لكل لون
منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر
فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملائكة ويضع كل منهم يده
على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت
ذقنه ويفتح له باب الى الجنة قال فان نفسه تعلل عند ذلك بطرف
الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعمل الصبي
أهله اذا بكى وان ازواجه ليبتهش عند ذلك ابتهاشا قال وتنزول
الروح نزواً ويقول ملك الموت اخرجي ايها الروح الطيبة الى سدرة
مخضود وطلع منضود وظل محمد ودوماء مسكوب قال والملك الموت
اشد ~~تلقا~~ به من الوالد بولدها يعرف ان ذلك الروح جيب الى
ربه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تلك الروح حتى الله عنه فتسل
روحها كما تسل الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملائكة
حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قول
الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان
كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت
وريحان يتلقى به عند خروجه نفسه وجنة نعيم امامه اذ قال مقابله
له اي الجماعات له اي المستحدث من المال له اي الفهم له اي السيرة

تلقا
١٢

فاذا قبض ملك الموت بروحه يقول الروح للجسد جزاك الله عن خير القد
 بي سريرا الى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فتهيأ لك اليوم نقد
 نجت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبلى عليه بقاع
 الارض التي كان يطعم الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه
 عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملائكة روحه اقامت الحسن
 مائة ملك عند جسده لا يقلبه بنوا دم لشق الاقلية الملائكة قبله وعلته
 بالكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته الى باب
 قبره صفان من الملائكة يستقبلونه بالاستغفار ويصيح ابليس عند
 ذلك صيحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم
 كيف خلص هذا العبد مثكم فيقولون ان هذا كان معصوما فاذا
 صعد ملك الموت بروحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام في
 سبعين ألف من الملائكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى
 ملك الموت الى العرش خرت الروح ساجدة الى ربها فيقول الله
 لملك الموت انطلق برح عبيدي وضعه في سدر مخضود وطلح
 منضود وظل حمود وماء مسكوب فاذا وضع في قبره جاءت الصلوة فكان
 عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكر فكانا
 عند رأسه وجاء مشيه الى الصلوة فكان عند رجله وجاء الصبر فكان
 ناحية القبر ويبحث الله له غلقا من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول
 الصلوة دراءك والله ما زال وابناء عمرك كل وانما استراح الان حين
 وضع في قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول القيام مثل ذلك فيأتيه
 له اي طائفة - له اي نقبا -

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتي العذاب من ناحية
 فيلتبس هل يجد اليه مساعداً الا وجد ولي الله قد احضرته الطاعة
 قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما
 انه لم يمنعني ان اباشر انا بنفسي الا اني نظرت ما عندكم فلو عجزتم
 كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتم عنه فانا ذخركم له عند الصراط وعند
 الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين يصارهما كالبرق الخاطف
 واصواتهما كالترعد القاصف وان يابهما كالصياح وانفاسهما
 كاللهب يطان في اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا
 وكذا قد نزعبت منها الرقة والرحمة الا بالموثنين يقال لهما منكر
 وتكبير في يد كل احد منهما مطرقة لواجتمع عليهما الثقلان لم يقلوها
 فيقولان له اجلس فيستوي جالساً في قبره فتسقط الكفانه في حقويه
 فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربّي الله وحده
 لا شريك له والاسلام ديني ومحمد صلى الله عليه وسلم نبي وهو
 خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدا فغان المقبر فيوسعانه من
 بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم
 يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان
 له هذا منزلك يا ولي الله لما اطعت الله قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في الذي نفس محمد بيده انه لتصل الى
 قلبه عند ذلك فرجة لا تتردد ابد فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فلما
 هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولي الله بخوت من هذا فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انه لتصل الى قلبه

عند ذلك فرجة لا تترد ابداً او يفتح له سبعا وسبعين باباً الى الجنة يأتيه
من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى الملك
الموت انطلق الى عدوى فأتني به فأتني قد بسطت له في سريره وسريرتي
بينعتي فأتني الامعصيتي فأتني به لا انتقم منه اليوم فينطلق اليه
ملك الموت في اكره صورة ما رآها احد من الناس قط له ثلثة عشر
عيناً ومعه سفود من نأ وكثير الشوك ومعه خمسمائة من الملكة معهم
غاس وجمر من جمر جهنم ومعهم سيالاً من النار توحم فيضربه ملك الموت
بذلك السفود ضربة يغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل
كل شعرة وعرق من عروقه قال ثم يلويه لياً شديداً فيترع روحه من
إخفاق قدميه فيلقيهما ما في عقبه فيسكر عدو الله عند ذلك سكرة
وتضرب الملكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم تجذب به جذبة فتترى
روحاً من عقبه فيلقيهما في ركبتيه فيسكر عدو الله سكرة وتضرب
الملكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم كذلك الى حقويه ثم كذلك
الى صدره ثم كذلك الى حلقه ثم تبسط الملكة ذلك الخاس و
جمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخرجيها النفس اللعينة
الملعونة الى سموم وحميم وظل من يحميها لا باراد ولا كريم فاذا قبض ملك
الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عني شرراً فقد كنت سراً
لبي الى معصية الله تعالى بطيئاً لبي عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت
ويقول الجسد للروح مثل ذلك وتلعنه بقاع الارض اني كان يعصى الله
عليها وتنطلق جنود ابليس اليه يبشرونه بانهم قد اوردوا عبداً من
له اي الحديد المعوجة - له تجبده حيد -

بني آدم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف
 اضلاع فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله
 اليه حياة وهما فتأخذ بامر نبته وابهام قدميه فتقوضه حتى تلتقي
 في وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك
 ومن نبيك فيقول لا ادري فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه
 ضربة يتطاثر الشاهر في قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر
 فاذا باب مفتوح الى الجنة فيقولان له يا عدو الله لو كنت اطعت الله
 كان هذا منزلك فوالذي نفسي بيده انه لتصل الى قلبه عند ذلك
 حسرة لا ترد ابدا ويفتح له باب الى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك
 لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون بابا الى النار يايتها حرها و
 سموها حتى يبعث الله من قبره يوم القيمة الى النار واخرج ابن حنبل
 والبيهقي عن ابى هريرة رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال حضر
 الملك فاذا كان الرجل صالحا قال اخرجي ايتها النفس الطيبة التي كانت
 في الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب راض غير
 غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح
 لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحبا بالنفس الطيبة
 كانت في الجسد الطيب ادخلي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب
 راض غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تنتهي الى السماء
 السابعة واذا كان الرجل السوء قال اخرجي ايتها النفس الخبيثة التي
 كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمة والبشرى بجحيم وغساق واخر من
 تشعل انزاج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء

يلعنونهم ويتبرؤون منهم ثم عاد ميتا كما كان واخرجه من طريق اخر
 هن عبد الملك بن عمير وعن ابي الخطيب بشير ولفظه دخلت على ميت
 بالمدائن وعلى بطنه لبننة فبينما نحن كذلك اذ وثب وثبة ندرت
 اللبننة عن بطنه وهو ينادي بالويل والتبور فلما راذلك اصحابه قصدا
 عنه قد نوت منه فقلت ما رأيت وما حالك قال صحبت مشيخة من
 اهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سبب ابي بكر وعمر والبراءة منهما
 قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ينفعني وقد انطلقوا الى المدخل
 من النار فآريته ثم قيل لي انك سترجع الى اصحابك فتحدثهم بما
 رأيت ثم تعود الى حالتك الاولى فما ادرى انقضت كلمته او عاد ميتا
 على حاله الاولى واخرج ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل
 بالمدينة فلما وضع على مقبلة يقتل التوى قاعدا ثم اهوى بيده
 الى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني الى عبد الملك بن مروان
 والى الحجاج بن يوسف يسحبان امعاثهما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان
 واخرجه ابن ابي الدنيا عن زيد بن اسلم قال اغنى علي السور بن محرز ثم
 افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبد الرحمن
 بن عوف في الرفيق الاعلى عبد الملك والحجاج يحبران امعاثهما في النار
 وكانت هذه القضية قبل ولاية عبد الملك والحجاج بداهة فان
 السور توفي بجملة يوم جاء نعي يزيد بن معاوية سنة اربع وستين و
 ولاية الحجاج بعد السبعين واخرج ابن ابي الدنيا بسند فيه منهم عن
 ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول مريض لنا اذ هدم وسكن حتى
 ما يتحرك منه عرق فنجيناها واغضناها وارسلنا الى ثيابه وسدرها

وسريه فلما ذهبنا لنفسه تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قد
قال اني قد مت وذهبت بي الى قبري فاذا انسان حسن الوجه طيب
الرائحة قد وضعني في لحدي وطواه بالقرطيس اذ جاءت انسانة
سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب كذا وهذا صاحب كذا
امشياء والله استحي منها كما انما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك
الله ان تدعني وهذه قالت انطلق نخلصك فانطلقت الى دار فيها
واسعة فيها مسطبة من فضة وفي ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلي
فقر سورة الفل فترددت في مكان منها ففقت عليه فانقتل عن الصلوة
فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها سورة النعم قال ورفع
ومادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرته السودا فقال
فعل كذا افعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايذا كرها سني
فقال الرجل عبد ظالم لنفسه وليكن الله تجارته عنه لم ينجي اجل هذا
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين
فارجوا الى ما رايت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذا يان الوجه
قال فلما كان يوم الاثنين صبح حتى بعد العصر ثم اتاه اجله فمات -
واخرج ابن عساكر من طرق عن قررة بن خالد قال عرج يروح امرأة
من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك في رجليها
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات
في تلك الايام التي لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رايت
في السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف في الكفانه وهم
يقولون قد جاء المحسن قد جاء الحسن - واخرج ابن ابى الدنيا عن

صالح بن حي قال اخبرني جاري ان رجلا عرج برحمة نعيم عليه عمله
قال فلما اراني اجديني استغفرت من ذنبي الاغفر لي ولما رزينا لم استغفر
منه الا وجدة كما هو قال حتى جنة رمان كنت التقطها يوما فكتب لي بها
حسنة وقمت ليلة اصلي فرفعت صوتي فسمع جاري فقام فصلي فكتب
لي بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لما اعطاه الا من
اجلهم ووجدته لا لي ولا علي واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال
عرج بروح ابي الماجشون فوضعتاه على صير الفضل وقتلنا للناس نرحم
به فدخل غاسل اليه فزاعرا قا يقرك من اسفل قدميه فاخرناه
فلما كان بعد ثلاث استوى جالسا فقال ايتوني بسويق فاتي به فشربه
فقلنا له اخبرنا بما رايت قال لغمانه عرج بروحي فصعد بي الملك حتى
اتي السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا في السموات حتى انتهى
الى السماء السابعة فقل له من معك قال الماجشون فقل له لم يان
له بقي من عمره كذا اذ كذا ثم يهبط فرايت النبي صلى الله عليه وسلم
ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبد العزيز
بين يديه فقلت للذي معي من هذا اقال او ما تعرفه قلت اني احببت
ان اتثبت قال هذا عمر بن عبد العزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق في زمن الجور وانها عملا بالحق
في زمن الحق واخرج ابن ابي الدنيا والحاكم في مستدركة والبيهقي في دلائل
النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم ابن عبد الرحمن بن عوف
ان عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه مرض مرضا فاعفى عليه حتى
ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثرافا

فقال انه اتاني ملكان فظان غليظان فقالا انطلق بنا نحاكم الى العزيز
الامين فذهبا بي فليقهما ملكان هما اسرق منهما وارحم فقالا امين
تذ هبان به قالوا نحاكمه الى العزيز الامين قالوا دعاه فانه ممن سبقت
له السعادة وهو في بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفي رضي الله
عنه واخرج ابو بكر الشافعي في الفيلانيات عن سلام بن اسلم قال املت
الفصل بن عطية الى مكة فلما رحلنا من فيدا انبهني في جوف الليل
قلت ما تشاء قال اريد ان اوصي اليك قلت وانت صحيح قال رأيت
في منامي ملكين فقالا انا امرنا بقبض روحك قلت لواخر قاني الى
ان اقضي نسكي فقالا ان الله قد تقبل منك نسبك ثم قال احدهما
للاخر اقم اصبعيك السبابة والوسطى فخرج منه بينهما ثوبان
ملأت خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من
الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال
سعيد بن منصور في مسنده حدثنا سفيان عن عطاء بن ^{سليمان} اصحاب
مسكا فاستودعه امرأة فلما حضرته الموت قال امين الذي كنت استود
قالت هوذا قال فادفنيه بالماء ورشه حول فراشي فانه يحضر في خلق
من خلق الله لا يأكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون المريح
واخرج ابن ابى الدنيا عن ابى مكين قال اذا حضر الرجل الموت
يقال للملك شمس رأسه قال اجد في رأسه القران قال شمس قلبه قال
اجد في قلبه المصبيح قال في كتاب من عاش بعد الموت من داود بن
ابى هند انه مره مرهنا مشد يد ا فقال نظرت الى رجل قد اتبل فخم
الهامة فخم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم النط قال فلما رأيت

ثم قد صي قال اجد في قد صي الفيا قال حفظ نفسه حفظه الله واخرج ابن ابى الدنيا

استرجعت وقلت تقبضي هل انا كما قال وسمعت انه يقبض النفس الكفار ملك
اسود قال فبينما انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رايت
السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصار اثنين فصا
بالاسود فادبر وجعل ينظر الى من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد
عند رأسي والاخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين
المس فلس بين اصابعي ثم قال له كثير النقل بها الى الصلوة ثم قال صنا
الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواقي ثم قال سرطبة من ذكر الله
وتخرج الحكيم الترمذي نوافر الاصول من طريق التصريح سعيد عن ابى قلابة
انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلم يعده في مرضه فلما كان
في السوق قال ابو قلابة هو ابن اخي واره الى الله فمهر عنده تلك الليلة
فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معها عتلة فربطها من سقف البيت
قال ابو قلابة فاسمع احد هما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل
تجد عنده شيئا من الخاير قال فلما دنا من ابن اخي شتم رأسه ثم شتم
بطنه ثم شتم قدميه ثم ذهب الى صاحبه فاسمعه يقول شتمت رأسه
فلما اجده في رأسه شيئا من القران وشتمت بطنه فلما اجده صاموا
وشتمت قدميه فلما احده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشتم رأسه ثم
شتم كفيه ثم شتم بطنه ثم شتم قدميه فاسمعه يقول ان هذا العجوب ان
هذا كتبه الله من امة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه
الخصال خصلة ثم ابصر ففتح فمها ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه
يقول الله ابراهيم له تكبيرة كبرها بانطاكية مخلصا فنفع منه ربح المسك
فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

ایضا فلیس لکنا الیہ سبیل فلما أصبح ابو قلابہ اخبر الناس بما رآی
فقیل یا ابا قلابہ انھا بالنکیة فقال لا والذی لا الہ الا هو ما سمعتها من فم
المشکة الا بانطاکیہ فاسرع الناس الی جنازة ابن اخیه قال الحکیم الترمذی
العتل القاس اذا کان نصابہ منہ و آخرج ابو القاسم بن مندہ فی کتابہ
عن ابن مسعود قال اذا اراد الله قبض روح المؤمن ادحی الی ملک الموت
اقرئہ منی السلام فاذا جاء ملک الموت یقبض روحہ قال ربک یقرئک
السلام و آخرج المودنی و ابو الشیخ فی تفسیرہ و ابن ابی الدنیاء عن ابن مسعود
قال اذا جاء ملک الموت لیقبض روح المؤمن قال ربک یقرئک السلام أنتھی
مؤلف رسالہ لوی عفا الله عنہ اللهم أنت السلام و منک السلام و الیک
یرجع السلام حینما ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیٰ
یا ذا الجلال و الاکرام بدان اسے عزیز رکھ اللہ تعالیٰ فقیر مؤلف رسالہ چند
حدیث دین باب از دو نفر علما برگزیدہ نامدار حضرات شافعی یعنی شیخ ابن
مجرکی و شیخ امام سیوطی رحمہما اللہ تعالیٰ نقل کرو اگرچہ اقوال سادات علماء حنفیہ
تیر دین باب بسیار موجود اند بجهت آنکہ اکثر غیر مقلدین احادیث مرویہ احادیث
را قابل اعتمادی دانند بران حکم ضعیف بلکہ موضوع میکنند احادیث مرویہ
ذکر آن برائے اختیار است نہ برائے اختیار روح رحمانی باید کہ قبول اخبار
رسول نماید و یؤمنون بالغیب را مصداق باشند روح حیوانی ظاہر بنیان
کجا قابل این حکایات می تواند شد و گرنہ بیند بر وز شہیرہ چشم چشم
آفتاب را چہ گناہ و ترا ہم یمنظرون الیک و ہم لا یبصرون را مصداق
اند ربنا اننا آمننا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاہدین
ذکر این احادیث اگرچہ بظاہر با موضوع بحث اصل سوم کہ نداء غائب

علی شافعی را مستند میداند اگر این احادیث را نیز ضعیف یا موضوع یا غیرتواتر

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متمق در آن نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت.

اصل رابع در بیان تقلید شخصی بدان اے غریز و فقلک الله للتعادة
 وحبیبك عن مواضع الضلالة که احکام شرع شریفنا دور افتاده گانرا پذیرید
 علماء را سخین و صلحا کاملین رسیدہ اند و آہنادر و طائفہ اند و مجتہدین کار عین
 رحمہم اللہ تعالیٰ تنقید لفظ حدیث است و کوشش در صحت روایت و جماعت سرآمد
 اینہا در مقصد خود بفضل الہی کامیاب شدہ اند جزا ہم اللہ عنایہم البجزاء و کار مجتہدین
 استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم
 و سرآمد اینہا نیز در مقصد خود بفضل الہی کامیاب گشتہ اند و معلوم ذوی العقول است
 کہ عمل مایان در عبادات و معاملات بر احکام است و بسبب بعد زمان نامعلومی
 تاخ و منسوخ و محکم و ماول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اہل حق را درین
 زمان بجز تقلید مجتہدی کہ موصوف باشد باوصاف قرب زمان و دور علم و
 کثرت روایت و کمال تقوی و جودت ملکہ استنباط چارہ نیست حضرت سفیان
 بن عیینہ را قول است الحدیث مضلۃ الالفقہاء چنانچہ ابن امیر حاج مکی
 در مدخل نوشتہ است و ہم اعلم بمعانی الاحادیث باشد چنانچہ ترمذی در ابواب البخاری
 آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین
 می نویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فیہ شرط
 الاجتهاد الی آخرہ در کفایہ می نویسد العامی اذا سمع حدیثا لیس له ان ینقل
 بظاہرہ لجواز ان یکون مصر و فاعن ظاہرہ او منسوخاً بخلاف الفتوی
 و مجتہدین در تقریر شرح تحریر و در آن بعد از لفظ منسوخ می نویسد بدل علیہ

الرجوع الى الفقهاء سيد سہودی رحمہ اللہ در عقد فریدی نوید و قد قال محقق
 الحنفیۃ الکمال بن الہمام رحمۃ اللہ علیہ نقل الامام الرازی اجمع المحققون
 علی منع العوام من تقلید اعیان الصحابة بل یقلد من بعدہم الذین
 یستروا و وضعوا و دونوا صاحب مسلم الثبوت می نوید اجمع المحققون علی
 منع العوام من تقلید الصحابة بل علیہم اتباع الذین یستروا و یقبوا و یذبوا
 و یفقدوا و یفترقوا و عللوا و فقلوا و علیہم ابتنی ابن الصلاح منع تقلید غیر
 الائمة و در شرح منہاج الاصول است قال امام الحرمین فی البرہان
 اجمع المحققون علی ان العوام لیس لہم ان یعملوا بمذاہب الصحابة
 بل علیہم ان یتبعوا مذاہب الائمة پس ہر کہ این اجماع را می شنید
 اور اگر ہا باید گفت زیرا کہ صحابہ کرام بسبب مشغولی امور جہاد و ترقی اسلام تدوین
 کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافتہ بودند و انوار رسالت بر قلوب آہنہا
 آنقدر جلوه گر بودند کہ ضرورت کتاب نہ داشتند ہر کہ بروشنائی ہماں نور بر
 راہ راست می رفت چونکہ زمان خیر القرون با ضرر رسید و اختلافات بسیار
 شد ہر کہ خلاف دیگرے نقل از اصحاب و اتباع میکرد طالبان حق را
 کمال پریشانی دست داد حق تعالی بفضل خود از امت مرحومہ چہار نفر علما
 صلحاء اتقیا را برگزید و طاقت استنباط کمال احتیاط آہنہا را عطا فرمود و خلق را
 بسبب تقلید آہنہا از تہ غوایت بجادہ ہدایت آورد و ذلک فضل اللہ یؤتیہ
 من یشاء الحال حکم الہی در باب وجوب تقلید بشنو قولہ تعالی یا ایہا الذین
 امنوا اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مراد از اولی الامر علماء
 مجتہدین است و علماء مجتہدین ہمیں چہار بزرگوار معروف و مشہور اند دریں دعوا
 ۱۵ من اهل السنة والجماعة و ہم اهل المذاہب الاربعة ۱۶ (مقود الجواہر النبیغہ)

دو شق است شق اول اينكه مراد از اولي الامر علماء مجتهدين است شق دوم انكه
 علماء مجتهدين همين چهار امام مذاهيب اربعه مشهوره اند ثبوت شق اول كه مراد از
 اولي الامر علماء مجتهدين است هم از قرآن بشنو قوله تعالى ولورثه الى الله و
 الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم يعني
 اولي الامر آنانند كه علم استنباط احكام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولي
 الامر احكام وقت داشته شوند چنانچه راى بعضى است پس درين راي
 تفصيل است اگر حاكم صاحب علم و ديانت و استنباط احكام باشد چنانچه
 خلفاء الراشدين المهديين و عمر بن عبد العزيز بودند پس مسلم است من حيث
 الاستنباط لا من حيث الحكومه و اگر حاكم جاهل يا فاسق يا كافر بود و خلاف
 امر الهى حكم و اطاعت او واجب نيست لحيث لا طاعة لمخلوق في معصية الله
 و كرميه دان جاهداك على ان تترك ما ليس لك به علم فلا تطعهما پس همين
 غير مسلم است و در حديث شريف در معنائى اولي الامر تصريح است بان درين
 دارى روايت است اخبرنا يعلى حدثنا عبد الملك عن عطاء قال
 اولي الامر اولى العلم والفقه و تفسير اتقان امام سيوطى منيوسد عن
 ابى طلحة عن ابن عباس قال اولي الامر اهل الفقه والدين اخرج ابن
 جرير و المنذر و ابن ابى حاتم و الحاكم عن ابن عباس و عن مجاهد هم
 اهل الفقه والدين و مجتهدين است و تفسير كبير جلد ثالث صفحه ۳۵ و
 و شرح مسلم امام نووى جلد ثانياً صفحه ۱۲ و در تفسير معالم دنيا پورس باوجود
 ثبوت قرآنى و اقوال علماء ائمه از محدثين و مفسرين در اطاعت علماء مجتهدين
 قول غير معتدين كه بجز خدا و رسول اطاعت ديگرى شرک و بدعت است چه
 مقدار غلط و بى معنى است حالا چند حديث در تحقيق اين بحث بشنو حديث

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعث الى اليمن قال
 كيف تقضى اذا عرض لك قضاء قال اتقنى بكتاب الله قال وان لم
 تجد في كتاب الله قال اتقنى بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة
 رسول الله قال اجتهد برأى ولا آو قال ف ضرب رسول الله صلى الله
 عليه وسلم على صدره وقال الحمد لله الذي وافق رسول رسوله بما رضى
 به رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه الترمذى والرد اودود الدارمى
 پس ازین حدیث ثابت شد کہ مراد از ادلی الامر مجتہد است و اطاعت
 مرضی رسول الله است صلی الله علیه وسلم حدیث دوم العلم ثلثة آية محكمة
 او سنة قائمة او فریضة عادلة رواه ابوداؤد وابن ماجه شیخ عبدالحق محدث
 دہلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فریضة عادله آن است کہ مثل
 عدل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس کہ مستند و مستنبط
 از ان و باین اعتبار آنرا مساوی و متادل کتاب و سنت فرمود و تعبیر از ان
 بفریضة عادله از ان وجه کہ تنبیہ باشد بر آن کہ عمل یا نہا واجب است چنانچہ
 بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد کہ اصول دین چہار اند کتاب
 و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما دلی شرحان
 القضاء قال لا انظر فی ما تبین لك فی کتاب الله صریحا فلا تشل عنه
 احدا و ما لم یبیین لك فی کتاب الله فاتبع ما فیہ سنة محمد صلی الله
 علیه وسلم و ان لم یبیین لك فی السنة فاجتهد فیہ برأیک رواه البیهقی
 حدیث چہارم کان ابوبکر رضی الله عنه اذا اورد علیه المخضّم نظر فی
 کتاب الله فان وجد ما فیہ یقضى بینہم قضی بہ و ان لم یکن فی الکتاب
 و علم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الامر سنة قضی بہ

فان اعياء خرج فسأل المسلمين الى ان اذا اجتمع رأيهم على امر قضى به
 رواه الدارمی حدیث پنجم کان عبد الله بن عباس اذا سئل عن الأمر فكان
 في القرآن اخرج به فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اخرج به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن فيه امر برأي
 وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به رواه الدارمی ۳۳ و ۳۴
 ثبوت شق ثانی و آن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهور اند
 اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون الی زمانه اذ بر تقلید
 و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة و ید الله علی
 الجملة و من شذ شذ فی النار دلائل کافی اند بر صحت همین اجماع دلیل دوم
 برائے وجوب تقلید قوله تعالی یم ندعو کل اناس بامامهم قاضی بفضای
 و تحت این می نویسد ای بمن ائمتوا به من بنی او مقدم فی الدین و همین مضمون
 در تفسیر مآرک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن
 عباس قال بامام زمانهم الذی دعاهم الی ضلالة ادهدی دعن
 سعید بن السیب کل قوم یجتمعون الی رئیسهم فی الخیر و الشر و تفسیر
 حسین است یا مقدمیکه در مذہب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندانند
 یا شافعی یا حنفی انتهى پس در اختلاف امت هر که مقتداء او کامل و مکمل
 باشد او شفیع خواهد بود و مراتب خود را امام شعرانی در میزان می فرماید و لما
 مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله راه بعض
 الصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلسنی
 الملك ان یسلان اتاهم الامام مالک فقال امثل هذا یتحاج الی
 سوال فی ایمانه بالله و رسوله نتیجتاً عنه . فتتبعنا فی باز و همین کتاب

میفرماید ان الصوفیة والفقهاء كلهم يشفعون فی مقلد یهم ویلاحظون
 احد هم عند طلوع روحه وعند سوال منكر وتكدير له وعند الحشر و
 النشر والحساب والصراط ولا یعفلون عنهم فی موقف من المواقف الی آخره
 واذا كان مشاعخ الصوفیة یلاحظون اتباعهم وموید یهم فی جمیع الأحوال
 والمثبات فی الدنیا والآخرة فكیف بائمة المجتهدين وهم ائمة المذاهب
 الذین هم ادتاد الارض وادتاد الدین وأئمة المذاهب علی ائمة فطب
 نفسا یا اخی دقیر عینا بتقلید كل امام ماشئت منهم مطلب امینك
 روز قیامت ہر شخص بنام امام او خواستہ می شود پس ہر کہ امام او عالم مجتہد
 متورع و متقی باشد او شفاعت خواهد کرد مقلد و تابع خود را دین او صاف
 در ہر چہ امام رضوان اللہ علیہم اجمعین بطریق اتم و اکمل موجود اند و
 حق تعالی می فرماید واتبع سبیل من اناب الی و ہمیس بزرگواران باقی
 امت مرحومہ منیبین الی اللہ اند و متابعت شان بر مایان واجب دلیل
 سوم بر وجوب تقلید قول اللہ تعالی و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله
 ما تولى ونفله جہنم دسات مصیرا در تفسیر کبیر جلد ثالث ص ۴۲
 نوشته است ان الشافعی سئل من آیت فی کتاب اللہ تعالی تدل علی
 ان الاجماع حجة فقرء القرآن ثلاث مائة مرة حتی وجد هذه الآية
 و تقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام فوجب
 ان یكون اتباع سبیل المؤمنین واجبا و در تفسیر دارک زیر این آیت
 نوشته است و هو دلیل علی ان الاجماع حجة لا یجوز مخالفتها کما لا یجوز
 مخالفة الكتاب والسنة و در تفسیر برصنادی در معنی آیت مذکورہ می نویسد
 والآية تدل علی حرمة مخالفة الاجماع الی ان قال و اذا كان اتباع

غیر سبیل المؤمنین محرم ما کان اتباع سبیلهم واجباً پس ہر گاہ تقلید را علماً
 و صلحاء امت واجب نوشتہ اند و لاندہی را سخت گناہ نوشتہ اند پس خلاف
 جملہ علما مصادوم و مخالف ہیں آیۃ شریفہ است زیرا کہ حق تعالیٰ ہمیں امت را چنان
 وصف کردہ است کہ تم خیرامتہ اخراجت للناس تأمرون بالمعروف و
 تنہون عن المنکر الا یہ و علماء امتہ ترک تقلید را منکر دیکہ از ان نبی فرمود
 اند پس ہر کہ ترک تقلید را جائز داند و خلاف قول علماء رود منکر آیۃ شریفہ
 خواہد بود معاذ اللہ من ذلک اگر گویند کہ در فرق غیر مقلدین چون دہلیہ و مزائیہ و
 نیچریہ نیز جماعت مؤمنین است اتباع آنها کافی است گوئیم کہ علماء این فرق
 غیر مقلدین از چہار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند و در ترک کردند
 و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعہ اہل السنۃ و الجماعۃ دور افتادند پس
 اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست ورنہ ہر صاحب ہوا چون رافضیہ و خانیہ
 و معتزلہ و جبریتہ و قدریتہ ہمین دعاوارند کہ ما تابع علماء مذہب خود ہستیم پس
 ہر چہ جواب غیر مقلدین برائے آنها است همان جواب مقلدین است برائے
 غیر مقلدین۔ دلیل چہارم بر وجوب تقلید قولہ تعالیٰ فاسئلوا اہل الذکر
 ان کنتم لاتعلمون یعنی پرسید اہل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را درین
 آیۃ سہ امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اہل الذکر نہ از ہر
 و نا کس سوم این سوال وقت جہالت و نادانستن است پس ہر کہ از قرآن
 و حدیث مسئلہ واقعہ دستیاب نشود پس اول لازم است کہ از مجتہد مذہب خود
 سوال کند پس ہر کہ سوال کرد و بر قول ادعی کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال بخند
 یا بقول مجتہد عمل نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است کہ
 اہل ذکر کیست آیا امام مذہب است یا ہر نیم خواندہ درین باب حدیثی مروی است

اخرج ابن مردويه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 ان الرجل يصلي ويصوم ويحج ويفتر ووانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا دخل
 عليه النفاق قال لطعنه على امامه وامامه اهل الذکر پس معلوم شد که مراد
 از اهل الذکر همان اولوالامر است که در دلیل اول مذکور شده است و اولوالامر
 بقول صحیح علماء راجحین و امامان مذاهب اربعه اند که در شان آنها کرمه و مایذکر
 الا دلایل الباب دانیستند که اولوالباب و فاعل و ایا ادلی الایصار صادق
 آید نه آنکه چند سطور از فارسی و اردو خوانده باشند و از کوفه زهد و تقوی و علماء
 ربانین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه برائے خود کنند و
 حدیث من قال فی القرآن بغير علم فلیتبئ مقعده من النار رواه الترمذی
 و حدیث اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤسًا جهالًا فسئلوا فافتوا بغير
 علم فضللوا و اضلوا متفق علیه را مصداق باشند فی مشکوٰۃ عن جابر رضی
 الله عنه قال خرجنا فی سفر فاصاب منا حجر فشیخه فی راسه قال لا صحابه
 هل تجدون لی رخصة فی التیم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تعد علی الماء
 فاغتسل فمات فلما قد منا الی النبی صلی الله علیه وسلم اخبرناه بذلک
 قال قتلوه قتلهم الله الاسألو اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال الحدیث
 هرگاه صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین بسبب فتوی برائے خود بغير سوال از
 مجتهدین صحابه این قدر معاتب حضور النور شدند که مورد قتلهم الله گشتند پس و
 بر حال نیم خواندگان این زمان که اقوال علماء راجحین را گذاشته برائے خود تفسیر
 قرآن و حدیث میکنند و ایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را
 رهنران دین باید گفت بخانا الله سبحانه من سوء عقیداتهم عن ابن
 مسیرین قال ان هذا العلم دین فانظر و اعین تأخذون دینکم رواه مسلم

له ای فاصاب واحدنا بحجر

ف

والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت ابو موسیٰ اشعری در حضور حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما فتویٰ فرمودی داد و می فرمود لا تسالونی ما دام هذا الحد فیکم مشکوٰۃ۔
 زیرا کہ ابن مسعود افقہ واعلم بود از ابو موسیٰ رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی با وجود
 جلالت قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہما ترک فوت
 فجر و رخصتین در نماز میکرد کسی دریافت این معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع
 هذا الامام اکثر من ان نظهر خلافه بحضرة الخ مرقاة شرح مشکوٰۃ وغیرہ این
 غفلت و شوکت حضرت امام اعظم را چہ باید کرد شافعی داری مودی باید کہ آن
 عظمت را بداند کہ او را در قبر زنده دانستہ در حضورش خلاف نہ ہمیش علی نفرمودی
 تفقه فی الدین آن نیک مردان را بتمامہ حاصل بود و مصداق حدیث شریف
 من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین رواہ البخاری بودند پس احکام شرع
 شریف را از فقیہ کامل و مجتہد مذہب باید پرسید نہ از اہل حدیث و اہل تفسیر کہ
 بموجب کل میسر لما خلق لہ ہر کس را بہر کارے ساختند المحدث را بہر
 تصحیح احادیث و تنقید رواۃ ساختند و اہل تفسیر را برائے بیان معانی قرآن
 کریم ساختند و ہر دو قوم جزا بم اللہ عنا خیرا در وظیفہ مقررہ خود بکمال جد و جہد
 کوشیدند و بمقصد و مطلوب خود رسیدند و فقہا را برائے استخراج احکام از
 نصوص قرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایہ استخراج احکام شریعت را
 بنقطہ آخر رسانیدند و راہ را بر ما دور افتادگان آسان کردند بہ دفور علم و تقوا
 خدا داد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از مائل شناختند مؤخر را از مقدم و
 ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجہ کافہ امت مرحومہ شرقا و غربا جنوبا و شمالا
 تقلید این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیہ برداری این مقتدا یان را سعادت
 خود دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اوتاد و جملہ طالبان راہ

حق جلتانہ و عاشقان رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خود را باین شہسواران
میدان شریعت بجلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتہدین
بہم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان در افتادگان
اقتدایان امان دین واجب است و راه نجات ہمین است یا بموجب
ہوائے نضائی خود تفسیر قرآن شریف برائے خود و تقریر احادیث ^{مصطفوی}
بزعیم فاسد کاسہ خود کردن راه نجات است لا و اللہ راہ نجات پیروی مقتدایان
دین است اولئک الذین ہدی اللہ فہم اہم اقتدہ نص قرآن
است و بس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم کہ مراد از اولوالامر کہ اماموں با
طاعت آنان مے باشیم علماء مجتہدین اند و اہل الذکر ہمیں بزرگان اند و تقلید ہمیں
بر ما واجب اما تقلید کی از اینہا بشخصہ دون الآخر و الجمع از کجا معلوم شد
بلکہ اگر عمل ما خارج ازین چہار امام نباشد و تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو
یا سہ یا ہر چہار امام ممکن نیست باین وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در فروع
احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر ہمان فعل را حرام میگوید
مثلاً اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمہ اللہ و ناقض نیست نزد
امام اعظم و علی ہذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل
رحمۃ اللہ علیہما پس اگر عمل بقول امام اعظم کند مخالف دیگران شد و اگر
عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائل اختلافی
غیر ممکن و ہمین حال است در تقلید سہ امام و دو امام پس نماید در صورت تقلید
مگر تقلید یک امام از این ہر چہار و ہمین است تقلید شخصی و اگر گویند کہ در
بعض مسائل تقلید کی و بعض تقلید دیگرے و در بعض تقلید سوم و در بعض
تقلید چہارم می گوئیم بہر حال از دائرہ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این مطلب

امام شافعی و مسکوت عنہما است ناقض نیست نزد امام شافعی و ناقض نیست نزد

است دروین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل
 المناق کثل الشاة العائرة بین الغنم لغير الى هذه مرة و الى هذه مرة
 رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجهين الذي ياتي هؤلاء بوجه
 و هؤلاء بوجه رواه البخاري و صادق می آید بر او قوله تعالى اغا النسي زيادة
 في الكفر يضل به الذين كفروا يحلون ما حرم الله و يحرمون ما حلال الله في ذلك
 سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زمانت
 به علماء خلافتیه قبل ازین دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام
 می گفتند و کرسی نشینی و مبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا
 آن جمله را حلال میگویند و بعمل می آرند و هجرت بملک افغانیه فرض میدانستند
 و بان هزاره خلق الله را بے خان و مان کردند و عیش و شادمانی تقریباً آن اجماع
 شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحال چند
 عبارت علماء را بخن در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الهمام در تحریر الاصول
 و شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار و کتاب در مختار بالفاظ
 صاحب بحر رائق مینویسد فوجب علی مقلدانی حقیقة العمل به و لا يجوز له العمل
 بقول غيره كما نقل الشيخ قاسم فی تصحيحه عن جميع الاصوليين انه
 لا يصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق و مسلم الثبوت از عبد البر
 مالکی منقول است ان تتبّع رخص المذاهب غير جائز بالاجماع و
 مجمع البحار می نویسد لکن منع الاصوليون للمصلحة و حکى عن بعض
 الائمة ان من اختار من كل مذهب ما هواهون يفسق امام شعرائی و غیره
 می نویسد سمعت سیدی علیا الخواص رحمة الله علیه يقول امر علماء
 الشريعة بالتزام مذهب معين تقریباً للطریق شاه ولی الله محدث

تعاريف من التقليد بعد العمل ممنوع بالاتفاق

وہلوی در انصاف می نویسد بعد المائتین ظهر فیہم التمدد بذهب المجتہدین
 باعیانہم وقل من کان لا یعتمد علی مذهب مجتہد بعینہ وکان ہذا
 هو الواجب فی ذلک الزمان انتہی۔ راقم گوید چونکہ در ان زمان واجب بود
 در این زمان بطریق اولی واجب است ملا علی قاری در رسالہ تشیع الفقہاء
 نوشتہ است بل وجب علیہ ان یعین مذہبا من ہذہ المذہب و تفسیر حمی
 نوشتہ است اذا التزم مذہبا یجب علیہ ان یدوم علی ذلک ولا ینتقل
 عنہ الی مذہب آخر شیخ ابن الہمام در فتح القدر می نویسد فیہذا ظہر ان
 الصواب ما ذہب الیہ ابو حنیفۃ وان العمل علی المقلد واجب الا قضاء
 بغيرہ لا یجوز لہم در عالمگیری می نویسد حنفی ارتحل الی مذہب الشافعی
 یعز رکذا فی جواهر الاخلاقی حموی در شرح اشباہ می نویسد فی الفتح قالوا
 ان المنتقل من مذہب الی مذہب بالاجتہاد والبرہان آثم فینستوی
 التعزیر قبلہ اجتہاد وبرہان ادلی ہستانی در نقایہ شرح ہدایہ در کتاب
 القضاء می نویسد قال ابوبکر الرازی لو قضی بخلاف مذہبہ مع العلم لہ
 یجز فی قولہم جمیعاً و در شرح مسلم الثبوت ص ۶۲۲ می نویسد غیر المجتہد
 المطلق ولو کان عالماً یلزمہ التقليد المجتہد ما امام شعرانی در صفحہ ۲۴ میزان
 می نویسد فان قلت فهل یجب علی المجوب عن الاطلاع علی العین الادلی
 للشریعة التقليد بمذہب معین فالجواب یجب علیہ ذلک لمثلاً یصل نفسه
 ویصل غیرہ در رد المحتار جلد چہارم ص ۲۸۸ می نویسد لیس للعامی ان یتحول
 من مذہب ویستوی فیہ الحنفی والشافعی مولف گوید عامی دین عبد
 بمقابلہ مجتہد است چنانچہ از عبارتہائے فوق ظاہر است ملا علی قاری در شرح
 عین العلم می نویسد فلو التزم احد مذہب کابی حنیفۃ والشافعی فلا یقلد

غیرہ فی مسئلہ من المسائل شاہ ولی اللہ در عقد الجیدی نویسد اذالم یجتمع
الآلات الاجتهاد لا یجوز لہ العمل علی الحدیث بخلاف مذهبہ لانہ لا یدری
انہ منسوخ مادل اذ محکم علی ظاہرہ و مال الی ہذا القول ابن حاجب فی
مختصرہ وقابوہ۔ ایضاً شاہ ولی اللہ دہلوی در رسالہ فیوض الحرمین مینویسد
عرفنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المذہب الخنفی
طریقۃ انیقۃ وہی اوفی الطرق بالسنتۃ المعرفۃ الی جمعت ونفخت فی
زمان البخاری واصحابہ حضرت داتا گنج بخش لاہوری در کتاب کشف المحجوب
میں نویسد کہ حضرت یحییٰ معاذ راسی رحمۃ اللہ علیہ در خواب زیارت حضرت رسول
مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کرد عرض کرد کہ این اطلبک یا رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم قال عند علم الی حنیفۃ صاحب تحریرہ در کتاب خودی نویسد
لا یرجع عما قلد فیہ ای عمل بہ اتفاقاً مولانا عبد السلام در شرح جوہرہ
میں نویسد انعقد الاجماع علی ان من قلد فی الفروع ومسائل الاجتهاد واصل
من هؤلاء بری عن عہدۃ التکلیف بہ فیما قلد فیہ حضرت امام ربانی مجدد
الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ مبہد و معاد میفرماید آخر الامر اللہ تعالیٰ
ببرکت رعایت مذہب کہ نقل از مذہب الحاد است حقیقت مذہب حنفی در
ترک قرأت ماموم ظاہر ساخت الی آخرہ حضرت شاہ عبدالعزیز دہلوی در
تفسیر خود تحت آیتہ ولا تجعلوا اللہ انداد امی نویسد کہ اسانے کہ اطاعت اینہا
بحکم خدا فرض است شش گروہ اندازان جملہ مجتہدان شریعت و مشائخان طریقت
حضرت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب کیمیای سعادت در بحث آداب
الامر میں نویسد مخالفیت مذہب دگر دن نزدیکی پس روانباشہ حضرت شیخ
عبدالحق دہلوی در شرح سفر السعادت میں نویسد خانہ دین این چہار اندہر کہ

راہی ازین راہ و دری ازین در گرفت و اختیار نمود براہ دیگر رفتن و دری
 دیگر رفتن عبث و لہو باشد و کار خانہ عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن
 است و از راہ مصلحت بیرون افتادن است انتہی باز دیگر جامی نویسد
 قرار داد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذہب است ضبط
 در ربط کار دین و دنیا ہم در ای صورت بود از ادل مخیر است کہ ہر کدام راہ کہ اختیار
 کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار کی بجانب دیگر رفتن تو ہم سو ظن
 و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علماء برین است
 و ہو الخیار و فیہ الخیر امام قہستانی در شرح مختصر وقایع قبل کتاب الاشرار فی نویسد و
 اعلم ان من جعل الحق متعددا کالمعتزلة اثبت للعامی الاختیار فی
 الاخذ من کل مذہب ما یھواه و من جعل الحق واحد اکملنا ثناء
 التزم للعامی اما ما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحہ صدق
 فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیر سعید ابن مسعود سوال اگر کسی
 گوید سنا کہ تلفیق مذہب تملع فی الدین است و ہر کہ ہر مذہب ازین
 مذہب چہارگانہ المتفق علی وجوب العمل بہ اختیار کرد باز ادرا جائز
 نیست کہ نقل بہ دیگر مذہب کند اما حنفیان را مثلاً التزام مذہب امام ابو حنیفہ
 نمودن و آنرا احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلامرجح است و
 ہمچنین شافعیان را مذہب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح
 بلامرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب
 حنفیان این است کہ ما مذہب خود را احق بالاتباع میدانیم و برخود التزام
 ہمیں مذہب محین کردہ ایم و این ترجیح بلامرجح نیست بلکہ ترجیح را مرجح
 ہست الحال وجہ ترجیح بشنو اول اینکہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان

بن ثابت رحمته الله عليه اعلم واقدم واقفة وادبرع امامان مذاهبا است حضرت امام
شعراي رحمه الله تعالى اگر چه شافعي المذهب است از روی انصاف اوصاف
حضرت امام اعظم راجنين می نویسد فلا ينبغي لاحد الاعتراض عليه (ای علی
ابی حنیفة) لكونه من اجل الائمة واقدم مهم تدوینا المذهب اقربهم
سندا الى النبي صلى الله عليه وسلم ومشاهد الفعل اکابر التابعین وکان
متقيدا بآبائنا کتاب والسنة ومتبرئا من الراي مؤلف گوید چون امام شعراي
شخصی که از علماء ربانیتین شمرده می شود او را متبرئا من الراي می نویسد و بعض
اهل حدیث او را واصحاب او را اصحاب الراي لقب می دهند عفا الله عنهم
وسامعهم ما اجرهم علی تقیص اکابر الدین حضرت شیخ ابن حجر مکی شافعی رحمه الله
تعالی کتابی علیه در مناقب حضرت امام ابو حنیفة تصنیف کرده است سنی
خیرات الحسان فی مناقب النعمان مشهور و معروف است حضرت شیخ السید ابن
فابین حنفی در رد المحتار می نویسد وجبت من مناقبه اشتها مذهب
ما قال قولا الاخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحکام
اتباعه من زمانه الى هذه الايام وقد اتبعه علی مذهب کثیر من الاولیاء
الکرام الخ ای فی عامة بلاد الاسلام بل کثیر من الاقالیم والبلاد لا یعرف
الا مذهب کبلاد الروم والهند والسند وما وراء النهر وسمرقند و
قوله من زمانه الى هذه الايام فالدولة اعتباریة وان کان مذهبهم
مذهب جدهم فالترقیضاتھا و مشائخ اسلامھا حقیقة ینظر ذلک لمن
تصفح کتب التواریخ وکان مدة ملکهم خمسائة سنة تقريبا واما الملوك
السلجوقيون وبعدهم الخوارزميون فکلهم حنفیون وقضاة مالکهم
له والفضل ما شهدت به الاعداء قال الشعراي فی کتابه المسمى

بلاطيف المن يقول الفقير الى الله تعالى عبد الوهاب بن
احمد بن علي الشعراي - الشافعي عفا الله عنه

غالباً حقیقۃ الخ علامہ محمد طاہر حنفی در مجمع البحاری نوید و بدل علیہ ما
 یسر اللہ لہ من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولہ یکن اللہ تعالیٰ سرّ فیہ لمحکم
 شرط الاسلام علی تقلید ہ - ملا علی قاری ہروی در رسالہ ردّ قتال منوید
 و اتباع ابی حنیفہ قد یماد حدیثاً فی الانر دیار فی جمیع البلاد سیما فی بلاد
 الروم و ما وراء النہر و ولاية الهند و السند و اکثر اہل خراسان و
 عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفاق و اظن انہم یكون
 ثلثی المسلمین بل اکثر عند المہند سین بالاتفاق مع ان السلاطین فی
 کل زمان و مکان ثابتون علی مذہب النعمان فی کل عصر و دہر حضرت
 امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ در
 مکتوبات شریف خود میفرماید مثل روح اللہ مثل امام اعظم کوئی است کہ بکرت
 و رع و تقوی و دولت متابعت سنت درجہ علیاد و اجتہاد و استنباط یافتہ
 است کہ دیگران در فہم آن عاجز اند و مجتہدات او را بواسطہ رقت معانی
 مخالف کتاب و سنت دانند و او را اصحاب الرئی پندارند کل ذلك لعدم
 الوصول الى حقيقة علمه و درایتہ و عدم الاطلاع علی فہمہ و فراستہ ،
 مگر امام شافعی علیہ الرحمۃ از نقاہت او علیہ الرضوان شہدہ یافت کہ گفت الفقہاء
 کلہم عیال ابی حنیفہ فی الفقہ بواسطہ ہمین مناسبت کہ بروح اللہ دارو
 تو اند بود آنچه حضرت خواجہ محمد یارسا رحمہ اللہ در فصول شہ نوشتہ است
 کہ حضرت عیسی بعد از نزول بجدیب امام ابو حنیفہ حکم دہل خواہد کرد الغرض
 علما و صلحاء اکثر امت مقلدین مذہب حنفی اند غیر مقلدین نسبت چنین فرد
 کامل عالم و عامل آنچه یا وہ گوئی ہا میکنند و مقلدین مذاہب را حکم کفر میدہند
 بلکہ میگویند کہ از خواندن کتب فقہ موکافر میشود و کتب این قوم چون الحجرج

على بحنيقة: وبوئے غسيلين وغيره بتصریح نوشته است معلوم نيت که اين کم
نصيان راجه باعث است بر دشمني چنين امام معظم و مکرم و در حقيقت دشمني
او دشمني اکثر ائمه آنحضرت است صلي الله عليه وسلم را اسم مؤلف گويد عفا الله
عنه و اين اصل رابع اکثر روايات مرقومه منقول است از کتاب المجيد في
وجوب التقليد تصنيف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سري در
وقت نبذی از کتاب من کبير امام ابو حنيفه رضي الله عنه جمع کرده شيخ عالم محمد
بن محمود الخوارزمي رضي الله عنه ذکر می شود شيخ موصوف و در باب چهارم کتاب
مذکور در مناقب حضرت امام ابو حنيفه رحمه الله عليه چنين می نويسد الباب
الاول في ذكر شئ من فضائله التي تفرد بها اجماعنا فنقول وبالله
التوفيق مناقبه و فضائله كالحصى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى
لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولويشاركه اجماعا من بعد
فيها فحصرها في عشرة انواع الاول في الاخبار والآثار المروية في مدحه
دون من بعد الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد
رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعد الثالث في انه روي عن
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعد الرابع في
تبرئه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و
علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من
التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من اصحاب العظماء المجتهدين
ما لم يتفق لاحد من بعد الثامن في انه اقل من استنبط حكم الاحكام
وامس قواعدا لاجتهاد التامع في انه لم يقبل العطايا عن خلقاء البرايا
بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشر في وفاته و

شهادته بسبب توثره عن الدنيا وجاهاها أما الاول فقد اخبرني
 الصدوق الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن احمد الملكي بخوارزم
 قال اخبرني جدي الصدوق العلامة ابو الطور زيد الموفق بن احمد الملكي قال انا
 الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد
 الكرابيسي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصبي ثنا ابو محمد الحسن بن
 محمد ثنا ابو مهمل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابي ثنا ابو القاسم يونس بن
 طاهر البصري حد ثنا ابو يوسف احمد بن محمد الواعظي في رباط ابراهيم
 بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله
 المامون بن احمد بن خالد نا ابو علي بن احمد بن علي الحنفي ثنا فضل بن
 موسى الشيباني عن محمد بن عمر عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله
 تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي
 رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيمة وبه سند الخوارزمي
 عن محمد بن عمرو بن علقمة بن وقاص الليثي عن ابي سلمة عن ابي هريرة
 رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي
 رجل وفي حديث اخر في امتي رجل اسمه النعمان كنيته
 ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي وبتسند عن
 ابان بن ابي عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سيأتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى
 ابو حنيفة ليحيي دين الله وسنتي على يديه وبتسند عن نافع عن
 ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر
 من بعدي رجل يعرف بابي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه وبتسند

عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه
يقول الا انشكم برجل من كوفان من بلد تكلم هذه او من كوفكم هذه
يكفي بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في آخر
الزمان الغالب عليهم التنازع يقال لهم البناينة كما هلكتم ^{فرضه}
بابي بكر وعمر رضي الله عنهما انتهى مختصرا مؤلف كويد عفا الله عنه اگر
بعض اصحاب حديث اعتراض کند وگوید که رواة این احادیث مجهول
الحال هستند گوئیم جمل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد
و اگر گویند که این احادیث در صحاح شته نیامده اند گوئیم احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محدود در صحاح شته نیستند قطع نظر از این احادیث
حديث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است ان
این است عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم لما
يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لم يلحقوا
بنا فلم يكلمهم قال وسلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى
الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذي نفسي بيده لو كان
الايمان بالثريا لتنادى رجال من هؤلاء الحديث يعني من اهل الفار
و در روایت دیگر لو كان العلم بالثريا لتنادى رجال من اهل فارس
و معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چون امام
اعظم کسی در فارسیان صاحب علم و اجتهاد نگذاشته است از ان وجه
شیخ عبد الحق در لمعات مینویسد ولقد ظهر بسطة العلوم والاجتهاد
في التابعين ما لم يظهر في غيرهم و تابعیت حضرت امام در نوع ثالث

الذي عليه سلم بالخبرية ووصفهم بالعدالة فان اصحاب الحديث اختلفوا فمنهم من جعل بالحقيقة من القرن الثاني والى ذلك بعضهم لكن القوي انه من القرن الثالث الذين

بشوت خواهر سيد - واما النوع الثاني من المناقب انه روى في زمن الصحابة
وبسند الى ابى النعيم يقول ولد ابو حنيفة سنة ثمانين من الهجرة
وبسند الى حماد بن ابى حنيفة يقول ولد ابى سنة ثمانين وهكذا
اخرجه الحافظ ابو القاسم طلحة بن محمد بن جعفر في مسنده وقال توفي
في ايام عبد الله بن جعفر بن ابى طالب وابو امامة الباهلي واثلة
بن الاسقع وعمر بن حريث وعبد الله بن ابى اوفى وجماعة من الصحابة
يقول اضعف عباد الله محمد العربي الخوارزمي ثبت بهذا انه ولد في
زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذي شهد له رسول الله صلى
صلى الله عليه وسلم ايضا وقد اجمعوا ان ولادته كانت في القرن الاول و
نشأته في القرن الثاني واجتهد وافق في القرن الثاني وصدرا من القرن
الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا في
عدد هم فمنهم من قال انهم ستة وامرأة ومنهم من قال انهم خمسة
وامرأة ومنهم من قال سبعة وامرأة فبسند الخوارزمي روى الى ابى يوسف
القاضي انا ابو حنيفة روى عنه قال سمعت انس بن مالك يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم
وبذلك الاسناد الى ابى داود الطيالسي عن ابى حنيفة روى قال ولدت
سنة ثمانين وقدم عبد الله بن انيس صاحب رسول الله عليه وسلم الكوفة
سنة اربع وتسعين وراية وسمعت منه وانا ابن اربع عشرة سنة سمعت
يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حبك الشيء يعنى
ويقيم وبسند الى ابى يوسف القاضي ثنا ابو حنيفة قال ولدت

سنة ثمانين وحجت مع ابي سنة ست وتسعين وانا ابن سنة عشرة سنة فلما
دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال
حلقة عبد الله بن الحارث بن جبر الزهري صاحب النبي صلى الله عليه
وسلم فتقدمت فسمعت يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من تفقه في دين الله كفاه الله همه ورزقه من حيث لا يحتسب وبسند ه
هن يحيى بن قاسم عن ابي حنيفة قال سمعت عبد الله بن ابي ادنى يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو فخر قطاه بنى
الله تعالى له بيتا في الجنة وبسند ه الى ابي سعيد الجعدي عن ابي حنيفة
قال سمعت واثلة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لا تظهر شفاعة لاختيك فيعافيه الله ويبتليك وبسند ه عن يحيى
بن معين ان ابا حنيفة صاحب الراي سمع عائشة بنت عمر تقول قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله في الارض الجزار لا اكل ولا
احرمه فهو لاء الخمسة من الصحابة وامراءة من الصحابيات واما من قال
بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزني وفيه
كلام لان معقل مات في خلافة معاوية ومات معاوية في سنة ستين
وجابر بن عبد الله الانصاري وظن انه سمع منه ولم يكن سمع منه لانه
مغفر واما انس بن مالك وغيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد
اشتهرت الروايات في ذلك فان انس بن مالك رضى الله عنه
مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين
فيكون عمر ابي حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق واما التوخ
الترابع من مناقبه فانه قد ثبت بسند ه المتصل الى يحيى بن معين قال

سمعت علي بن مسهر يقول خرج الاعمش الى الحج فشيعة اهل الكوفة وانا
 فيهم فلما اتى القادسية سراهوه مغموعا فقالوا في ذلك فقال علي بن مسهر
 شيعةنا قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة ابي حنيفة
 فقال ارجع الى مصر و سل ابا حنيفة ان يكتب لي المناسك فرجعت ^{سأله}
 فاملا علي ثم اتيت بها الاعمش وبسنته قال ثنا ابو يوسف قال لقيني
 الاعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له
 فيما يخالفه قال قال عبد الله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس
 بيع الامة طلاقها فقلت له انت حدثنا عن النبي صلى الله عليه
 وسلم انه لم يحيل بيع الامة طلاقها فقال الاعمش واين حدثت ذلك
 قال قلت له انت حدثنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت
 الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم خير بريرة فقال ابو يوسف رحمه
 الله فلو كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخيير معنى لان عائشة ^{منه} ام المؤمنين
 رضي الله تعالى عنها اشترت فلو كان بيعها طلاقا لما خيرها النبي صلى الله
 عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم قال محمد
 وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه
 الدقيقة وغور خواص العلوم الخفية رآها ابو حنيفة في ظلمة
 اماكنها من فم ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو
 سراج امتي - انتهى مختصرا - واما النوع الخامس من فصائل رواية
 الكبار عنه فبسند الخوارزمي الى الاستاذ ابي محمد عبد الله بن محمد
 بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل علي
 فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمرو بن دينار فانه من شيوخ

ابي حنيفة وكبار العلماء وقد روي عنه ونظره واشباهه كعبد الله
 بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعني البخاري روى
 عنه عباد بن العوام وهشيم ووكيع وهمام بن خالد وابو معاوية
 الضرير وقد روى عنه عبد العزيز بن ابي رواد وعبد المجيد بن عبد العزيز
 ابن رواد وسفيان بن عيينة وفضيل بن عياض وداود الطائي و
 ابن جريج وعبد الله بن يزيد المقرئ روى عنه تسعة مائة حديث
 وسفيان الثوري وابن ابي ليلى وابن مبرمة روى عنه حديثا واحدا
 ومسعر بن كدام واسماعيل بن ابي خالد وشريك بن عبد الله وحمزة بن
 حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابي الجود امام القراء وشيخ
 ابي حنيفة كان يسأله ويأخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و
 كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا انتهى مختصرا - وأما النوع السادس
 من مناقبه انه تلمذ عند اربعة آلاف من شيوخ ائمة التابعين فبسط
 الخوازمي الى ابي حفص عمر بن الامام ابي بكر انه قال وقعت منازعة
 بين اصحاب الامام الاعظم ابي حنيفة واصحاب الامام المعظم الشافعي
 فنضتل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبد الله بن ابي حفص الكبير وهو
 امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدا وانشأ الشافعي كرههم فعداهم
 فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخا فقال لهم فعدوا وانشأ ابي حنيفة ردهم
 فعداهم فقالوا انهم بلغوا اربعة آلاف وبسطه الى الترمذي بن يونس
 يقول دخل ابو حنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابي جعفر المنصور
 وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا عالم الدنيا
 اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

بن الخطاب رضي الله عنهم عنه وعن اصحاب علي بن ابي طالب رضي الله
 عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن اصحاب
 عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس
 على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك - و
 اما التورع السابغ من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد
 من بعده فبسنده الى قاض القضاة البركعتي بن داود اليماني رحمه
 الله في ترجيح مذهب البيهقي - رحمه الله عليه على سائر المذاهب في
 كلام طويل فصيح الى ان قال هو امام الامة وسراج الامة منظم لدين
 السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع
 له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة ما لم يجتمع في عصر من
 الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذوو الفقه والدراية ابو يوسف
 يعقوب بن ابراهيم الانصاري ومنهم اعيان الرباني محمد بن الحسن الشيباني
 ومنهم ذوو الزكاء الباهرين هذيل النخعي الضبيري ومنهم الفاضل
 المنزيه الحسن بن زياد اللؤلؤي ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح
 ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داود
 بن نصير الطائي ومنهم حفص بن غياث النخعي ومنهم الامام بن زكريا بن
 ابي نراثة ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد الحنفي
 وعافيه بن يزيد الاودي وجبان ومنديل ابنا علي وعلي بن مسهر و
 القاسم بن معمر واسد بن عمر والبجلي وتوح ابن ابي مريم وغيرهم
 قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاورهم و
 ناظرهم وحاورهم وسالهم فيسمع ما عندهم من الاجابة الآثار

ويقول ما عنده دينا ظهروهم شهرا او اكثر حتى يستقر احد الاقوال
فيثبتته ابو يوسف رحمه الله تعالى حتى اثبتت الاصول على هذا المنهاج
شورى لانه تفرد بذلك كغيره من الائمة والدليل على ذلك
ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند وكيع ابن
الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال وكيع وكيف يقدر
ابو حنيفة ان يخطئ ومعه مثل ابى يوسف ورفيع ومحمد في قياسهم
اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا بن ابى زائدة وحفص بن غياث و
ومندل ابنا على في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن
يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود في معرفته باللغة والعق
وداود بن نصير البطائي وفضيل بن عياض في زهدهما وورعهما من
كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن يخطئ لانه ان اخطأ رده الى الحق
ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالا انعام بل هم اضل فسيقول
ان الحق فيمن خالف ابا حنيفة اقول له ما قال الفرزدق لجرير اولئك
ابائي فحسني بمثلهم ادا جمعنا باجرير المجامع - واما النوع الثامن من
فضائله التي لم يشارك فيها من بعده فانه اول من دون علم الشريعة و
رتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم
يسبق ابا حنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم
يا حسن لم يظهروا في علم الشريعة ابوابا مبرزة ولا كتباً مرتبة وانما كانوا
يعتدون على قوة حفظهم فلما راى ابو حنيفة العلم منتشراً خاف عليه
من الخلفاء السوء ان يضيقوه على ما قال عليه الصلاة والسلام ان الله
لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤس

جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويعضلون فلذلك دونه ابو حنيفة
فجعله ابوابا وكتبها ببدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم ساثر العبادات
ثم المعاملات وهو اقل من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل
ابي حنيفة خمسمائة ألف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع
تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشقة على دقائق النحو والحساب
ما يتعب في استخراجها العلماء بالعربية والمجاورة والمقابلة وفنون الحساب
وهو اقل من استنبط حكم الاحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل
الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس
عيال على ابي حنيفة في الفقه وبسند الى يحيى بن معين يقول سمعت
يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ما سمعنا به من
من رأى ابي حنيفة وقد اخذ نأيا كثيرا قوله - انتهى مختصرا - واما النسخ
التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى يتعش بكسب الحلال ويفضل
على جماعة المشائخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما
اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) الى مسعر بن كدام قال كان
ابو حنيفة كلما اشترى شيئا ليعاله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا
اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسند الى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت
مع ابي حنيفة في طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاخترأ
منه واخذ في طريق اخر فلما علموا ان ابا حنيفة بصرة فجل ودقف
فقال له ابو حنيفة لم عدت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف
درهم وقد طال الوقت وامتد ولم اقدر ان اودي فقال له
ابو حنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك كله

واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت
انه زاهد حقيق. واما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشارك فيها
احد من بعده انه مات مظلوماً ومجسماً ومسموماً والدليل على ذلك
ما انبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث
المنصور الى ابي حنيفة وسفيان الثوري وشريك بن عبد الله
فادخلوا عليه فقال لهم لم اذعكم الاخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود
فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البصرة فخذ والحق بها وقال الشريك
هذا عهدك على قضاء الكوفة فخذ والحق بها وقال ابي حنيفة هذا
عهدك على مدينتي هذه ثم قال لحاجبه دجه معهم او كما قال
فسن ابي فاضربه مائة سوط فاشريك فاحذ عهدك ومضني واما سفيان
فاخذ عهده وتركه في المنزل وهرب الى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل
العهد فضرب مائة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء
على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال
بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء
آخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت
الخطيب في تاريخ بغداد من المطاعين في ابي حنيفة ما يعارض ما
ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من دجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال
والخامس من حيث التفصيل. قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه. قد
اكتب المصنف اعني الخوارزمي واجاب فاحسن واجاد لكنت تركت نقل
لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فعليه بالسند
الكبير الا اني احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

الخامس قال فيها ما شنع هو وغيره على ابي حنيفة رضي الله عنه انه لا يعمل
 بالخبر وانما يعمل بالرأي وهذا قول من لا يعرف شيئا من الفقه ومن شتم
 راعيته وانصف اعترف ان ابا حنيفة رحمه اعمال الناس بالاخبار وابتاع
 الآثار والدليل على بطلان ما قال من وجوه ثلاثة احدها ان ابا حنيفة
 رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدر مما على القياس خلافا للشافعي
 رحمه الله والثاني ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو
 الذي يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس لمتنا
 وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه
 وهو ان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية
 والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد.
 والوحيدة واصحابهم الله قالوا ان قياس الشبه والاحالة باطل و
 اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زيد الكبير بان
 قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحمه الله بان الانواع
 الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيرا ومن ذلك قولهم
 الخل ما لم يالسي القنطرة على حبسها فلا يزال النجاسة كالدهن وان لم
 يكن ذلك مؤثرا فجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصفة
 والوحيدة رحمه جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في انزالة النجاسة من
 الترقيق بالمجاورة والشيوع بالدلك والتقاطر والذوال بالعصر ولذلك
 امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رحمه لا يستعمل الانواع اذ نوعين من
 القياس والشافعي رحمه يستعمل الانواع الاربعة ويراها حجة ويقول الخطيب
 وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا

نفاى المتأصلة

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ ابا حنيفة رحمه
واصحابه عرف بطلان ما قاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة
قال الفقه في الصلوة ناقصة لحديث الامي الذي وقع في البركة
فضحك بعض القوم فقهه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الامن فقهه منكم فليعد الرضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان
ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك قياس الفقه في الصلوة على غير
الصلوة خلافا للشافعي فانه اخذ بالقياس وقال ابو حنيفة يجوز الرضوء
بنبيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الحرق وان كان ضعيفا فقد اخذ
به ابو حنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعي
فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة يقدم الاجادith الضعيفة
على القياس ولكن رأي الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة العمل
بالاجادith التي اخذها الشافعي ووطن انه تركها بالقياس ولم يعلموا
انه انما تركها لاجادith اصح منها فتمها قوله عليه السلام اذ بلغ المساء
قلتين لم يحل خنثا ترك ابو حنيفة لانه ليس في الصحيحين ولا في القلة اسم
مشارك واساده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان
البخاري ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ثم
يتوضأ منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هاني انها
كسحت ان يتوضأ بالماء الذي يبل فيه شيء ترك ابو حنيفة لان
ام هاني روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا الحديث
الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت
وفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها

بعد راجع في الاخيرة كافرًا فلهم الحديث الصحيح قال ابو حنيفة
 بان اسم الماء المطلق اذا نزل باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور
 الاثنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي ومثلهما
 احاديث ووردت في عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المرأة ليس شئ منها
 في الصحاح تركوا العمل بهذا الحديث الصحيح الذي ذكره الترمذي في جبا
 وهو حديث ميمونة قالت اجتنبت لادرس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاغتسلت في جنة ففضلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ليغتسل منها قلت اني اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جنابة ولا
 يجبه شئ فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذي رحمه الله لهذا حديث
 حسن صحيح فلهم هذا قال ابو حنيفة رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض
 اصحاب الحديث - ومنها الاحاديث العامة التي ووردت في نجاسة الماء
 بموت الحيوان تركها ابو حنيفة في موت ما ليس لدم سائل كالبق والذباب
 والزنايم والعقارب للحديث الخاص الذي اخرج البغدي في صحيحه
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم
 فليغمسه كله ثم ليطرحه فان في احد جناحه شفاء وفي الاخر داء ومنها
 العمومات التي ووردت في الميتة تركها ابو حنيفة في جواز دباغ جلد
 خاصة للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه وهو حديث ابن
 عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا
 استنفعتم بها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال انما حرم اكلها
 فلهم هذا قال يطهر جلد دباغ خلافا للجماعة - ومنها هذه
 العمومات الواردة في الميتة ايضا تركها ابو حنيفة رحمه الله بهذا الحديث

الصحيح وهو قوله انها حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها
وقرنها وصفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في هذا
وجوب غسل المني وجواز القرص والفرك فظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث
قال بجحاسة المني ولم يتركها بل عمل بها فقال يجرى الفرك في اليابس
يجب غسل السطح للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على ارجاه
وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتني عائشة رضي الله عنها انها كانت
تغسل المني عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلي وانا انظر
الى البقع في ثوبه من اثر الغسل فلهذا اقال انه نجس خلافا للشافعي ومنها
حديث ابن عمر رقت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة
ترك الغسل به بل قال ابو حنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضي حاجة
فلما ابتدأ في قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي
اتفق الشيخان على ارجاه وهو حديث ابي ايوب ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا أو غربوا
فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة في قضاء الحاجة
في الصحارى والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث
ومنها الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم ترك قضاء ثلاثا
ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم يتركها المصحح مستحبا و ابو حنيفة
رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس ^{مستحب}
ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث علي
رضي الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه انه

سبح براسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي
 وردت في تعجيل المغرب وكراهة تأخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل
 بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات و ابو حنيفة يقول بكونه تأخير
 لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التأخير على انه ليس له وقت جواز الاداء
 كما تأخير العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداه قبل غيبوبة
 الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه عن النبي صلى الله
 عليه وسلم انه قال اذا قدم العشاء فابدأ به قبل ان تصلوا صلاة المغرب فلا
 تعجلوا عن عشا نكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها
 الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اول الوقت فظنوا ان
 ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابو حنيفة بينهما
 لاحتمالها وبين الحديث الصحيح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله
 وسلم انه قال اصبحوا بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذي هذا حديث
 حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعاً بينه وبين الحديث الآخر
 الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتهما فان آخر الوقت ايضا وقتها
 واما قول اول الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات
 اشار اليها ابن الجوزي في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعاً وقد صرح به
 غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلاة الوسطى صلاة الجهر فظنوا
 ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلاة العصر وانما قال ابو حنيفة
 بموجب الحديث الصحيح الذي اخبر به الشيخان عن علي رضي الله تعالى
 عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملاء الله قلوبهم
 وقبورهم ناراً كما شغلونا عن صلاة الوسطى صلاة العصر حتى غابت الشمس

فلهذا قال الوسطى صلاة العصر خلا قال الشافعي فانه قال الفجر ومنها الاحتاد
 التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا ان ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل
 بها لانها لم تقم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما عن
 بعض الصحابة فقد اصرح منه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي
 بن عمر الدارقطني حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وادرج فيه
 احاديث موضوعة فانكر عليه ذلك المحدثون ورووه عن قوس واحد فلما
 قدم مصر قال له بعض المالكية انا شكك الله الذي لا اله الا هو هل
 صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية قال
 لا فلهذا لم يعمل بها ابو حنيفة وانما عمل بالمحدث الصحيح الذي اخرج
 الشيخان عن ابن مارك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وخلف ابي بكر وعمر وعثمان وكا قوالا يجهرون ببسم الله الرحمن الرحيم
 وفي لفظ فكانوا لا يفتتحون القراءة ببسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال
 رحمه الله لا يجهر خلا قال الشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة
 غير قوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرأ فيها
 بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث
 قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرأ غيرها و
 لم يعملوا انه انما عمل بها ابو حنيفة وانما جمع بين الكل ابو حنيفة لانه قال
 الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا
 فهو عاص وصلوة ناقصة غير تامة وان كان تركها ناسيا مجبر بسجود
 اسمها وقال لا صلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطل ترك
 الفاتحة للمحدث الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول واتفق الشيخان على

اخرجه ان النبي صلى الله عليه وسلم علم السني للصلاة فلا يرضها كلها
فقال كبرتم اقر ما يتسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب
الله تعالى حيث قال فاقرؤا ما يتسر من القرآن فلهذا اقال لا تبطل
الصلاة بتركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس
رضي الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة
انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضي الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عبيد
الترمذي اصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد
حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه اكثر اهل العلم من الصواب
والتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلاة فليبين
على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به
فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتجرى الصواب
علا بالحديث الصحيح الذي اخرجه الشيخان في صحيحهما عن النبي صلى الله
عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاة فليتر الصواب خلافا للشافعي رحمه الله
ومنها الاحاديث التي وردت في القنوت في صلاة الفجر ظنوا ان ابا
حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل
عليه ما اخرجه الشيخان في الصحيحين عن انس بن مالك قال قلت رسول
الله صلى الله عليه وسلم في الفجر شبرا يدعوا على اجاء من العرب ثم
تركه ومنها العمومات الواردة في صلاة الجنازة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله
خالفها برأيه حيث كره صلاة الجنازة في الاوقات المذكورة الثلاثة وانما
خصتها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذي اخرجه مسلم في صحيحه عن
عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان بينهما نار رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان نضلى فيهن وان نقبر فيهن موتانا. ومنها قوله عليه السلام عفوت
 عن امتي عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل
 برأيه وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان البخاري
 ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل يطها
 تعفنا ثم لم يمنع حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فهي لذلك ستفقد
 قال في الخيل زكاة خلافا للشافعي ومنها قوله عليه السلام افطر المحاجم و
 المحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم
 معناه وتأويله فعمل بمعناه والحجامة لا تقطر للحديث الصحيح الذي اخرج
 الترمذي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احقهم وهو صائم
 قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذي ادرده مسلم ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه
 حيث قال القرآن افضل وانما رجع ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي
 اخرج الشيخان في الصحيحين عن النبي قال سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمرة ومنها قوله عليه السلام لا ينكح المحرم و
 لا ينكح ولا يخطب الفرح مسلم باخر اجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به
 بالقياس وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الذي اتفق على صحته واخرجه
 في صحيحيهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج
 ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفقة فيما لو يقسم ظنوا ان
 ابا حنيفة تركه بالقياس وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق
 الشيخان على اخرجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجارح بسببه
 ومنها العصمات الواردة في الحث على نوافل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث
الصحيح ولكن اصوم واقطر واتزجر النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني
ومنها العمومات الواردة في اشتراط الولى في النكاح نحو قوله عليه السلام
لانكاح الابولى ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال
بانه يصح النكاح بغير ولى في البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح
الحا ص الذى اخبره الترمذى في جامعه ان النبى صلى الله عليه وسلم
قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذا
صارتها وبالحديث الصحيح الذى رواه البخارى ان خديجة زوجتها
ابوها وهى كارهة وكانت ثيباً فزوج النبى صلى الله عليه وسلم نكاحها
فلهذا اقال ابو حنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن
خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشتراط التيمم
في النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابو حنيفة
بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى في جامعه ان امرأة اتت عبد الله
بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يفر من لها صداق ولم
يدخل بها فقال عبد الله ارى لها مثل صداق نسائها ولها الميراث
وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي ان النبى صلى الله
عليه وسلم قضى في تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به
عبد الله قال الترمذى هذا حديث صحيح فلهذا اقال ابو حنيفة
رحمه الله يصح النكاح خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الواردة
في اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالقياس حيث
قال بمحنة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح

اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عمر انه طلق امراته في
 حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال سره
 فليراجعها ثم يمسكها حتى تظهر ثم تحيض ثم تظهر ثم تحيض ثم تظهر ثم
 ان شاء امسكها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي
 امر الله تعالى ان يطلق لها النساء ومنها جريان القصاص في كسر
 السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ^{ابا حنيفة} رحمه الله قال بالقياس
 وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخبر به البخاري في صحيحه
 وهو حديث انس ان الربيع بنت النضر عمت له طمت جارية فكسرت
 سنهما فعرضوا عليهم الارش فابوا فاعرضوا عليهم العفو فابوا ^{والنبي} صلى الله عليه وسلم فامرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها العمومات
 الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة مدعى بها بل بالقياس حيث
 قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا
 للشافعي رحمه الله وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه
 الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض مقار ذي رول
 الله صلى الله عليه وسلم فانكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل
 النساء والمصبيان قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات
 الواردة في اباحتها صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بل
 بالقياس حيث قال بانه لا يؤكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا
 للشافعي رحمه الله في احد قوله وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث
 الصحيح الذي اخبر به الشيخان ان عدي بن حاتم سأل رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا

اکل فلا تأکل فاما اصلک علی نفسہ و منها الرد علی ذوی السهام
 الاعلی الزوج والزوجة وعند الشافعی رحمہ اللہ یوضع فی بیت المال
 ظنوا ان ابی حنیفہ رحمہ اللہ قال ذلك بالقیاس واما اعقل ابو حنیفہ
 بالحديث الصحيح الذي اخرجہ البخاری ومسلم وهو حديث ابی ہریرۃ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی فی جنین
 امرأة من بنی لحيان سقط ميتا بغرض عند امانة ثم توفيت المرأة التي
 قضی لها بالغرة فقضى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بان میراثها بینہما
 وزوجها وان العقل علی عصبتهما واحادیث آخر اخرجہ مسلم فی
 صحيحہ فعلم بهذا کلامه ان الذي قاله الخطيب وغيره ان ابا حنیفہ كان
 يعمل بالقیاس والرائی دون الاخبار بهت وافتراء وهو اصحابہ برآء واما
 يعملون بالقیاس عند عدم الحديث فكذلك جميع المجتهدين رضوان اللہ
 علیہم اجمعین - انتهى ما قاله الخوارزمی رحمہ اللہ - مؤلف گوید عفا اللہ عنہ
 اگرچہ در این اصل رابع سخن بطول کشید اما برائے برادران احاف از
 فوائد خالی نیست کہ اکثر کم علمان الحدیث غیر مقلدین ہیں وظیفہ ورود زبان
 دارند کہ امام ابو حنیفہ قیاس و رائے خود را بر حدیث مقدم میکند معاذ اللہ
 من ذلك کہ امام ابو حنیفہ قیاس خود را بر قول صحابی ہم مقدم نمیکند چنانچہ
 مشہور است کہ خلیفہ منصور بطرف امام اعظم رحمہ اللہ نوشت کہ من شنیدم
 کہ تو قیاس خود بر حدیث مقدم میکنی امام در جواب نوشت لیس الامر كما
 بلغك یا امیر المؤمنین اما اعمل اولاً بکتاب اللہ ثم بسنة رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ثم اقضیة ابی بکر وعمر وعثمان و علی ثم اقضیة بقية
 الصحابة رضی اللہ عنہم ثم اقیس بعد ذلك - و باین سخن محض از تعصب

و تحسب نسبت امام عظمی رضی الله عنه نزد جهل حجت میگیرند و بعضی موافق است که
نکر آنها بغور ماخذ حضرت امام میسر شد و بد قایل استنباطات خدا و او را و حجت الله تعالی
نمیخواهند رسید زیرا که انهدا عروج این جماعه تا صحاح سه است و زمانه صحاح
سه بعد از زمانه حضرت امام عظمی است رحمه الله تعالی بقدر صد سال زیاده کم پس
اگر کدام حدیثی در زمانه صحاح ضعیف باشد از آن لازم نمی آید که همان
حدیث در زمانه امام عظمی هم ضعیف باشد بجهت احتمال آنکه طریقی ضعیف آن
حدیث از سبب رواة مستأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت
شیخ عبدالحق محدث دہلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شیخ عبدالحق
اول کسی است بعد خیر القرون خلط و ملط در آرائی عالم بعموم پیدا شد و زمان
رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نیک گرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک
رسول امین مأمون برای چه بود.

خاتمه در اقل رساله تحریر یافته که و لا بیان دو فرقه اند و باقی حقیقی که خود را
بحدیث میگویند و مقلدین مذاهب مشرکین و کفار و مباح المال و الدم میدانند
چون بخدیایان و بعضی افراد و لا بیان دهند و بنام حضرت امام ابو حنیفه رحمه الله
علیه سخت توہین و لعن در کتب خودی نویسند چون ابو القاسم بناری
نویسند که کتابی مسمی به البحر علی ابی حنیفه تألیف کرده است در آن مینویسد که او
یعنی ابو حنیفه قرآن و حدیث نخوانده بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقاً نمیدانست
و او مانند شیخ چلی خیالات داشت و از او یک حجام بهتر است و فقہ او فقہ
بی علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم با و ترسید
و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیہ و جہمیہ زندیق
بود و مرجیہ از اسلام خارج اند و بندگان حقان هم از اسلام خارج اند و او بنیاً شرک

و اگر کسی از حدیثی در زمانه امام عظمی ضعیف باشد از آن لازم نمی آید که همان حدیث در زمانه امام عظمی هم ضعیف باشد بجهت احتمال آنکه طریقی ضعیف آن حدیث از سبب رواة مستأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شیخ عبدالحق اول کسی است بعد خیر القرون خلط و ملط در آرائی عالم بعموم پیدا شد و زمان رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نیک گرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک رسول امین مأمون برای چه بود.

قائم کرد لهذا او مشرک شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و ادونه مجتهد بود
 و نه در او شروط اجتهاد موجود بود و او قرن الشیطان است و ادبانی است و از
 او هیچکس در مسلمانان زیاده رذیل و نحوس نگذشته. اباطیل و با بیه نقل از البحر علی
 ابی حنیفه طبع سعید المطابع بنارس ۱۳۳۳ و چون عبد الجلیل سامری که کتابی بنام
 بونی غسلین در ۱۳۱۹ طبع کرده و در آن هم دادگستاری داده است و با فدیگر
 مقتدایان مقتدین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبد البر و مقتدایان
 متأخرین آنها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسماعیل دهلوی و صدیق حسن خان
 بهوپالی و غیر هم اینجمله به نسبت فقه امام ابو حنیفه چیزی نوشته که ذکر آنها نهایت
 تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند بکلامی که می افزاید
 من اتخذ الله هواه و اضله الله علی علمه و ختم علی سمعه و قلبه و جعل
 علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله کیست که گمراه او تعالی راه براه
 راست آورد اما سوال در اینجا از فرقه ثانیه و با بیه که خود را در لباس خفیت
 پوشانیده عوام و کم علمان را از راه می برند این است بشما ایمان راست بگویند که آیا
 شما این عقائد و اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر
 نیک و مستحسن دانند پس بحکم حدیث المؤمن مع من احب الیسان نیز جزو لا
 یتفک آنها می باشید و دعوی خفیت شما این بنفاق است پس آیات فقیر
 کفار که در ادل رساله تحریر یافته است بر شما بیان بگویم و صاف می آیند
 و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناجائز میدانید پس قسم به ذات پروردگار
 شما را داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شما این کدام کتابی
 کدام رساله کدام تحریری و در تردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است بکش
 چیست و مصنفش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت میسانی

شمایان چه مقدار است. از جماعۃ اولیٰ کہ مقلدین را خطابہائے شرک و کفر غیر
میدہند سوال است کہ شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون
قاصی شوکانی و مولوی اسماعیل دہلوی و صدیق حسن خان بھوپالی می کنند یا
اگر میکنند شمایان ہم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما اینست کہ شمایان مقلدین
امام ابوحنیفہ و شمایان مقلدین شوکانی و غیرہ نسبتی کہ از شرک کفر و بدعت بجماعۃ
مقلدین مذاہب میکنند بر شمایان ہم راست می آید و اگر پیروی آنها نمیکند پس
چنانچہ الجرح علی ابیحنیفہ و غیرہ منو سید کدام جرحی ہم بر آنها نوشته اید یا نہ اگر
نوشته اید کدام است و اگر نہ باعث شحیت و اگر گویند کہ مایان پیروی احادیث
رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم میکنند پس در اینجا سوال اینست کہ آیا شمایان را بہت
خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام حاصل شدہ است و بگوش خود از حضور اقدس او
صلی اللہ علیہ وسلم احادیث شنیدہ اید یا نہ اگر شق اول است ثابت کہ صحبت
خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکہ کہ رسانید اگر گویند
کہ احادیث مایا نرا مصنفین کتب احادیث چون صحاح ستہ و غیرہم رسانید
پس سوال اینست کہ اصحاب صحاح و غیرہم از راویانی کہ نقل احادیث میکنند
معتبرین و موثقین بودند یا نہ اگر موثقین بودند بر قول و روایت آنها عمل کرد
خطا است و اگر موثقین بودند بکدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکہ بزرگان دین
چون امام بخاری و امام مسلم و ابو عیسیٰ ترمذی و یحییٰ بن معین و حاکم و ابن جوزی
و امام سیوطی و غیرہ ہم آنها را معتبرین و موثقین نوشته اند گویم الحمد للہ چشم ما
روشن دل باشد کہ این عین تقلید شخصی است کہ معنای تقلید قبول شرک و
قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس کہ برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کردہ
و تراشیدہ خود شمایان پیش می آید کہ تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است

آنرا علاج چسبیت در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلاثہ میکنم گوش
 ہوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامۃ است در صحیح ترمذی بروایت
 عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیا تین علی
 امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منہم من
 اتی امۃ علانیۃ لکان فی امتی من یصنع ذلک وان بنی اسرائیل تفرقت
 علی ثنتین و سبعین ملة تفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلہم
 فی النار الامۃ واحدۃ قالوا من ہی یا رسول اللہ قال ما انا علیہ اصحابی
 و فی روایۃ احمد و ابی داؤد عن معاویۃ ثنتان و سبعون فی النار و احدۃ
 فی الجنۃ و ہی الجماعۃ و انہ سیمخرج فی امتی اقوام متجادی کلام تلک الہواء کما
 متجادی الکلب بصاحبہ لا یبقی منہ عرق و لا مفضل الا دخلتہ این حدیث
 شریف جنگ ہفتاد و دو دولت را صلح نہاد رسول مقبول آیہ کریمہ و ما ینتقل
 عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی زیت بخش کلام مبارک دست فرمودہ است کہ
 امت من چون بنی اسرائیل بر ہفتاد و دو ملة متفرق خواہند شد از ان جملہ
 ہفتاد و دو فرقہ بآتش دوزخ بروند مگر یکے اصحاب عرض کردند کہ اے
 پیغمبر خدا آن کدام فرقہ خواہد بود کہ ناجیہ باشد فرمود آنانکہ بروند بران آیت
 کہ من و اصحاب من بر آن را ہمسم سوال آیا این ہفتاد و دو فرقہ در امت
 دعوتند یا در امت اجابت گویم کہ در امت اجابت است کہ در حدیث
 لفظ امتی مکرر آمدہ است و ملل زالفہ کہ اہل قبلہ نیستند انہا را امتہ انحراف
 گفتہ نمی شود۔ و علماء علم کلام ہفتاد و دو فرقہ را در اہل قبلہ شمرده اند و ثابت
 کردہ اند کہ فرقہ ناجیہ ہمین فرقہ اہل النۃ و الجماعۃ است کہ مقلدین مذہب
 اربعہ اند در اینجا سوالے بس عظیم و سخت پیچیدہ در میان امت و آن

اینست کہ جملہ طوائف ہفتاد و دو فرقہ کلمہ گوہستند و ہر کدامی از اینہا ہمین حدیث
 شریف را قبول دارند سوال اینست کہ ہر یکی ازین ہفتاد و دو فرقہ دعوی این
 میکنند کہ فرقہ ناجیہ منم و ما انا علیہ و اصحابی در حق من راست است حالا
 کدام کس باشد کہ در میان این طوائف حکم و ائمن شدہ فیصلہ حق کند و اگر
 کسی فیصلہ ہم کند کدام فرقہ باشد کہ خلاف مقصود خود آن فیصلہ را قبول کند
 پس مایان اہل السنۃ و الجماعۃ علاجی دیگر ندانستہ بہمان رسول مقبول اصلے
 علیہ وسلم این قبول کردیم کہ اورا مامون از زلیغ و باطل یافیم بالتجاواری
 عرض کردیم کہ اے رسول خدا صلی اللہ علیک وسلم ہم تو فیصلہ این مہم
 بفرما دیدیم کہ بفضل خدا ہم در این حدیث فیصلہ پیدا شد و آن جملہ وہی
 الجماعۃ است بردایہ ابو داؤد و احمد و لفظ جماعۃ در نام اہل السنۃ و الجماعۃ موجود
 است و مراد از جماعۃ کثرت افراد امت است و کثرت افراد اہل السنۃ بہ نسبت و
 مقابلہ ہر فرقہ ازین فرق ہفتاد و دو بدیسی است اگر کسی را باور نشود آدم شمار
 عالم را کہ بحکم حکام وقت فیصلہ میشود پیش نظر ہند تاحق حق شود و باطل باطل
 گردد بلکہ افراد اہل السنۃ و الجماعۃ کہ پابند و متقلین نہ اسب اربعہ اند اگر مقابلہ
 جملہ ہفتاد و دو فرقہ گرفتہ شوند تا ہم بفضل الہی زیادہ ہستند اگر کسی گوید کہ مراد از
 جماعۃ در حدیث کسانی اند کہ بر راہ صواب باشند گو تعداد افراد کم باشد چنانچہ
 بعض محرومین را ہمین گمان است گوئیم کہ فیصلہ این قصہ باز ہم رسول مقبول
 صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث دیگر فرمودہ است کہ مراد از لفظ جماعۃ کثرت افراد
 است و آن این است عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجتمع امتی او قال امۃ محمد علی صلا
 وید اللہ علی الجماعۃ و من شذّ شذّ فی النار و اہ الترمذی و عن

ابی بصیر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربي ان لا يجمعه آتى
 على غللة فاعطانيها رواه الطبرانی وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخاري
 بازیم اگر کسی گوید در این احادیث تشریف اگرچه لفظ اجتماع ائمه و لفظ جماعة آمده
 است اما بازیم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم و عن ابن عمر رضی الله عنهما
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من
 شد شد في النار رواه ابن ماجه و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ
 الشاة القاصية والناحية وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعمامة رواه احمد
 و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة
 شبرا فمات خلع ربة الاسلام عن عقده رواه احمد و ابوداؤد و مشکوٰۃ و ترمذی
 لفظ سواد اعظم و عامه تصریح است بکثرت افراد و کثرت افراد در مقابل جمع
 فرق اهل قبله مر اهل السنة و الجماعة و مقلدین مذاہب اربعه را است پس
 ثابت شد که فرقه ناجیه هم فرقه اهل السنة و الجماعة است بحديث دوم
 مروی است از حضرت عبداللہ بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء
 ترمذی فی باب ما جاء ان الاسلام بدأ غريباً ص ۳ غریب در اصطلاح عرب
 مسافر و تنہا را گویند یعنی دین اسلام در ابتداء ضعیف بود و از ضعف ترقی
 بقوت کرد تا کہ رسید بحد کمال قوت بعد از آن رو بنزول کرد تا کہ رسید در این
 زمان بحد کمال ضعف و هنوز تنزل او یوماً فیوماً در زیادت است و این صفت
 نیست در تمامی اهل قبله مگر اهل السنة و الجماعة را زیرا کہ معلوم و مشاہد ہر ذی فہم

است کہ تمامی فرق زائغہ چون شیعہ و خارجیہ و ہابہ و یحیریہ و مرزائیہ و غیرہم در این
 زمان یو یا فیو ما و ترقی است اگر کسی را شک آید آدم شماری دہ سال سابق ابا
 آدم شماری حال مقابلہ کند و بیند کہ فرق زائغہ چہ مقدار سال بسال زیادہ میکنند
 و این زیادہ از کجائی آید از افراد اہل السنۃ و الجماعۃ کم میشوند و سبب اخراج عوام از
 تقلید و خولش و در فرق زائغہ معلوم است کہ در ان طرق پابندی اکثر محام
 شرعیہ نیست ہر کس مطلق العنان مجتہد وقت خود است ہر چہ خواہد آن کند و
 نفوس امارہ این زمانہ از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند از ان وجہ بقیہ
 تقلید از گردن ہائے خود انداختہ لاندہ بی اختیار میکنند و مطابق خواہشات نفوس
 خود بلا لومۃ لائم و اول نفس پروری دادہ عمر خود را در مقتضیات نفوس با خرمیہ رسانند
 پس ازین حدیث شریف معلوم شد کہ اسلام حقیقی ہمین جماعت اہل السنۃ و
 الجماعۃ مقلدین مذاہب اربعہ است بلکہ اسلام نام ہمین جماعت مقرر شد کہ
 غربت بترقی رسید و باز از ترقی رو بخرابت نہاد فالحمد للہ علی ذلک و انا للہ و
 انا الیہ راجعون اگر کسی گوید کہ در حدیث شریف لفظ اسلام است اسلام
 و مقابلہ کفر مشتمل میشود پس معنائی حدیث چنان باشد کہ اقتدار و حکومت اسلام از
 ضعف بقوت رسید و از قوت باز رجوع بضعف خواہ نمود گوئیم آن حاکمان
 ذوی الاقتدار اسلامیہ کہ بودند آیا دہابیہ غیر مقلدین بودند آیا شیعہ و یحیری بودند آیا
 مرزائی و نجدی بودند آنہا ہم آخر مسلمانان مقلدین یکے از مذاہب اربعہ بودند پس
 ضعف آنہا در مقابلہ کفار باز ہم ضعف جماعۃ مقلدین شد حدیث سوم عن النبی
 رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متى قیام الساعة فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 الی الصلوۃ فلما قضی صلوۃ قال این السائل عن قیام الساعة فقال الرجل

دو

مستعمل

انا یا رسول اللہ قال ما احدثت لها قال یا رسول اللہ ما احدثت لہا کثیر مصلو
 و لا صوم الا انی احب اللہ و رسولہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء
 مع من احب و انت مع من احببت فما رايت فرح السالمین بعد الاسلام فرحهم
 بہا هذا حدیث صحیح ترمذی ۳۳۳ مقتضوا از حدیث شریف آنکہ ہر کہ در
 دنیا کسی را محبوب دارد و عقبتی بہمراہ او در صف او و در درجہ او خواہد بود پس کسانی
 کہ دعوی حقیقت میکنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شنیعہ انہا را
 مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اہل حریم و ہتک مآت اللہ و تخریب عمارت
 یرا و لقب غازی و موصدا کل و عظمتہ السلطان می نہند و تولائی انہا
 میکنند پس حکم ہمیں حدیث شریف حکم کریمہ و من یتولہم منکم فانه منہم
 این کلمہ گویان خفی نما در روز قیامت در صف انہا و در درجہ انہا خواہند بود
 پس بے دعوی حقیقت انہا کسی فریفتہ نشود کہ اینہا عقیدہ عین انہا اند
 ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا و ہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت
 الوہاب اللہم ازہر قنا جنتک و حب من یحبک و حب عمل صالح یقریبنا الی
 جنتک و حب عبد صالح ید لنا الی جنتک و ارزقنا اطاعتک و اطاعتہ
 رسولک و اطاعتہ عبادک الصالحین فقد قلت و قولک حق و من یطع اللہ
 و الرسول فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم من النبیین و الصالحین و الشہداء
 و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً ذلک الفضل من اللہ و کفی باللہ علماً و لیکن ہذا
 آخر ما اردنا تحریرہ فی ہذا المقام و صلی اللہ علی سیدنا محمد و آل و صحابہ بارک سلو
 و کان الفراغ من تحریر الرسالہ صفحہ الاثنین الثامن عشر من شہر جمادی الاولی
 المسبکۃ فی شہور سنۃ ست و اربعین بعد الالف و ثلاثاۃ و انا الفقیر الی اللہ
 محمد حسن الحدادی الفاروقی اللہم اختتم لنا و لمن نظر فیہا بعین الاصابا الخیر و السعادۃ بالبرکات

تقریظ حضرت علامہ العصر رأس العلماء مولانا عبد الباقی صفاقا ضی
بلاد سندھ و بلوچستان سجادہ نشین درگاہ عالی حضرت مفتی دیار سندھ
استاذ الآفاق علامہ مولانا محمد عبد الغفور الہامیونی علیہ الرحمۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى آله واصحابه
الذين هم المرضيون عنده. اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة
بالاصول الاربعة في ترميد الوهابية التي ضمنها البحر المقام والبحر الطهام
حافظ آيات القرآن يناشر احاديث رسول الرحمن - المقتدى في مذهب
الامام النعمان - حضرة سيدي ومولائي الحاج محمد حسن جان لازالت
شمس افاضة ساطعة - وبدر افادة لامعة - فوجدتها بحمد الله
حاوية على تحقيقات انيقة - وشاملة على تدقيقات رشيقة ماسمعتها
الاذان ولا رأتها الاعين ولا خطرت على قلب بشر - مشيدة بالدلائل
الساطعة ومؤيدة بالبحر القاطعة نافعة نفعا جوا - وفاحة قلوبا غلفا و
اعينا عميا واذا ناظمتا ولا ريب في انها ماء زمزم يشربونه بنيل
الشفاء من كان قلوبهم غلفا. وتنكشف افئدتهم بها الكشافا
يقربهم الى الله زلفا - وماء الحيات يحيي به صدور الموتى - وكل الجواهر
يبرر به عيون اهل العنى - فلهذا درس مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و
تحقيقات كافية - فيا ليت شعري هذا كتاب ينطق عليك بالحق والصواب -
ولعمري ان هذا هو القول الفيصل في الباب وفصل الخطاب - فمن عرض
بعد هذا الصق وكان من مرض القلب عيلا - فاقرأ في شأنه قوله تعالى
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا - واخر عوثنان الحمد
لله رب العالمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصا على سيدي تاج
وشفيعنا خاتم النبيين وعلى آله واصحابه اجمعين -
انا الفقير عبد الباقي الهمباروني
عفا الله عنه

تقریظ حضرت علامۃ الدین شمس العلام مولانا محمد حسن صاحب
تجارت نشین درگاہ کپار شریف و مفتی بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم و نصلی علی رسولہ الکریم و علی جمیع من سلك
صراط المستقیم۔ اما بعد بر صفا تر ارباب بصائر و تحقیق نماںد کہ در این زمان فساد و طغیان
که شیطان و قرن شیطان در اغواء بنی نوع انسان از سر تا پا مشغول و منہمک اند
از اسبج گوشہ نداء ارحمن یا بلال مسوع منی گردد و هیچ کس از اصحاب فضل و کمال در
احیاء معتقدات اہل السنۃ و امامت بدعات غفائہ و خبیثہ مستحذہ مشغول نمی نماید۔ حالانکہ
ارباب مذاہب باطلہ همچون روافض و مرزائیہ و وہابیہ در اغواء خلق اللہ بکمال جوش
و خروش معین ابلیس فریبیس اند و در این تنگایومی روزانہ بہ تیز رفتاری تمام روز
افزون ترقی میدارند خصوصاً فرقہ شاذہ وہابیہ کہ خود را در لباس متقیانہ و طہوس
نمودہ با جتہ و دستار بھرہ دار و ریش مشرعی و عصائے دراز در پرده اشاعت توحید
و اتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانہ زہر نیہامی کنند و
ہر کس می داند کہ توحید ایشان مصنوعی توحید نجدی است نہ اصلی توحید اسلامی و
سنت ایشان سنت ابن عبد الوہاب و ابن تیمیہ است نہ سنت نبویہ علی صاحبہا
الصلوٰۃ و التحیۃ و کسانیکہ در علم تاریخ یہ طولی می دارند بوجہ آسن میدانند کہ اکثر اہل
مذاہب باطلہ عقائد فاسدہ خود را بہ بہانہ تأیید و حمایت توحید الہی فروغ درواج دادہ
چنانکہ طائفہ معتزلہ کہ قرآن پاک کلام الہی را حادث می دانند و از قدیم و مستشرق
انکار میکنند و میگویند کہ در صورت اعتقاد قدم کلام الہی تعدد قدماء لازم می
آید و آن منافی توحید است کما یتفاد من کتاب الماسمون العباسی خلیفہ بعد
الی ناسبہ اسحاق بن ابراہیم الخراسانی المذکور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمۃ الماسمون و
نمی دانند کہ مہنوع و منافی توحید تعدد ذات قدیمہ است نہ تعدد صفات قدیمہ کہ حقیقہ
فی شرح العقائد النصفیہ بہالای تصور المذید علیہ و همچون حکماء فلاسفہ مثل افلاطون و ارسطو
و ارسطاطالیس و غیر ہم کہ توحید ذات پاک باری تعالی را بحدی کہ رسانیدہ بودند
کہ می گفتند الواحد الحقیقی لا یصدر منہ الا الواحد لهذا از باعث تضییق و تقریظ و توجیہ
از افعال لایسب بودن ادعای و از فالت کل شئی بودن انکار نمودہ در ادبی غفلت

سنگون افتادند و خالقیت او تعالیٰ شانه را فقط و خلق عقل اول محدود و محصور
کردند همچنین و با بیان نیز در توحید اسلامی تصنیق و تفریط و تحریف نموده تعظیم غیر
الله را اگر چه و به حد اجازت شرعی محدود کرده بهشت بنا فی توحید و مرادف آن
شُرک و کفر دانستند کما صرحوا به فی کتبهم المؤلفة فی ذکر التوحید النجی - سه هزار
شکر بار تعالیٰ بجا آورده می شود که در این زمان سعادت اقرآن ذات ملکی صفات
حجة الخلف بقیة السلف رأس المشایخ الکرام ورثت العلماء العظام مولانا و مقتدا
حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فاردی مجددی سجاده نشین درگاه شہ سائیند
زیدت برکاتہ و فیوضاتہ در تردید احوال و با بیان کتابی مسمی بہ الاصول الاربعہ
فی تردید الوجود بیہ تا لیس نموده مسلمانان عالم را از شر ان طائفہ مفید نجات
بخشیده است فیما درواہیہا الطلاب الی مطالعۃ ہذا الکتاب فانہ عظیم النظم فی
ہذا الباب مشتمل علی الحق والصواب - وانا الفقیر محمد حسن الکتاباری عفا عنہ الباری

حیث من علی کافۃ المسلمین بما یفید حفظ عقائدہم و انعامہم جلیں ماسرع المنہبون
من ارباب المذاهب الباطلۃ بذهب متاع ایمانہم و شفی من غایل العقائد السيئة
من کان علی شفا - و اوضح من مراسم الدین ما قد تغیر و عفا - و لیس ہذا اسنہ
مستحدۃ استاثرا المراف المحبر الخیر بر بل احقاق الحق و ابطال الباطل سنۃ قدیمہ
فی بیت ہذا الشیخ الکبیر مستمرۃ فیہم عن الاکابر الی الاصاغر یرویہا الاختلاف
عن اسلاف العشائر کیف لا ہو من نسل من ہو الفاروق بین الحق و الباطل صبا
الدرة و الاحتساب - الذی وضع اللہ الحق علی لسانہ و جعل رأیہ موافقا للوحی و
الکتاب و من ادلا من هو الامام الرقابی و المجدد للالف الثانی رحمۃ اللہ علیہ
الذی صنف کتابہ المسمی بتحقیق النبوة حین رآی بعض متغلبۃ زمانہ عذاب
کثیرا من علماء الاسلام بتشدیدات و تعذیبات لا یناسب ذکرہا لرسولہم
فی متابعة الشرائع و اذعان الرسل و بلغة الاموال ان یجبر المقصر بحیث باسم خاتم
الانبیاء علیہ الصلوٰۃ و السلام فی مجلسہ و منع ذبح البقرہ و هو من اجل شعائر
الاسلام فی الہند و خرب المساجد مقابر اهل الاسلام و عظم معابد الکفار
و رسوماتہم و عباداتہم و صنف کتابہ فی التردید علی الرافض حین رآی
فتنہم قد فشت فی الہند و کنا فہا ف الخلف الصالح من اتم بسمات آیاتہ
انصف بصفات کبرانیہ لیکون انصافہ بتلك الصفات علی صحت امتنا
برہانا کبیرا - و من لم یصف فکانہ لریات بما لیکون علی ما ادعاه سلطانا

نصیرا۔ فیافاض الجود ویاغایہ کل مقصود آفص علینا من برکات هذا
 الشیخ المؤلف واجرہ عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی غناءه و یجازق غناءه
 من جمیل الثناء والصالح الدعاء والاخر دعائنا ان الحمد لله رب العالمین والصلوٰۃ
 والسلام علی سید المرسلین وعلی آل وصحبہ اجمعین۔ کتبہ الفقیر محمد قاسم
 المتوطن فی بلدہ کرطھی یاسین صناعہ مسکھر سندھ

تقریظ جناب قیودہ السالکین علامہ مخدوم بصر الدین صنایوسبتانی

بسم الله الرحمن الرحيم في الله تعالى درس مولانا المؤلف المشيخ الكامل - والعالم العا
 المشتهر في المشارق والمغارب - حبا المقامات العلية والمناقب - حيث يفارحة

بسم الله الرحمن الرحيم

فحمدك وفضل على رسول الكريم وعلى آل واصحابه اجمعين۔ اما بعد پس چونکہ دستور مقرر شد کہ قبل
 شروع کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازویاد بصیرت ناظرین ذکر کردہ می شود۔ بنا برآن
 نیزہ از حالات با برکات حضرت مؤلف ایس کتاب بیج کردہ می آید والله الموفق والمعين
 مخفی نمازکہ حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جان صاحب قند
 سجاده نشین مدگاہ سندھ سایننداد مظلہ العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت
 غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صنفادرقی مجددی معصومی میباشند۔ درخاندان عالی
 سلسلہ فیوض و برکات و علوم ظاہری و باطنی ابان جہ مسلسل دستوارت جاری است بتایخ
 ۱۲۴۸ شوال ۱۲۴۸ حضرت مولانا المؤلف در دارالرشاد قندہار رونق افروز عالم وجود گشتند و
 ایام طفلی تحصیل یہ کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشتمل شدہ علوم درسیہ و کتب ابتدائیہ
 از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کیمیائے اشر حضرت ایشان باعلی مایج کمال رسید تا کہ در ایام
 انقلاب دلت افغانیہ و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بوجہ تہمتی الی دیار
 در ۱۲۹۴ ہجری بہ ارادہ وطن و سکونت بطرف عربستان ہجرت فرمودند و ہمہ در آن زمان حضرت
 مؤلف قبلہ با وجود صغر سن در غزوات اسلامیہ در صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شدہ
 شامل زمرہ و المجاہدین فی سبیل اللہ باموالہم و انفسہم می شدند و چوں گذر حضرت
 ایشان بر ملک سندھ افتاد حسب استدعاء غلصین صادقین آن دیار چندی در قرۃ مجمر از
 توالج حیدر آباد سندھ توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیہ و نقلیہ از حضرت علامہ الحاج
 الحافظ مولوی لعل محمد صاحب السعوی اخذ فرمودند و چون بعد جمیع قبایل و عشائر در

ببلاد صومین شریفین رسیدند سال بلاد متبرکه که بیج سال آقا سکوین شدند و از مشایخ علمای
گرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد و علان و حضرت شیخ رحمة اللہ صاحب رندی تخیل
علوم خصوصاً استقاده و دستغاضه علم حدیث و اجازت روایت صحاح ستہ حاصل نمودند
و با وجودیکه خدمت ذوی الحق و سرپرستی جلیه عالمه و قافلہ در فقاء سفر که مشتمل بر عجایز
و اطفال و زائده از شخصت نفوذ مند مفوض بذات سامی صفات حضرت مولف قبلہ
تا هم مع بجا آوری حق الخدمت در ادائے سعی و طواف و حج و عمرہ و زیارت مشاہد و مآثر
متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادت شب و روز گذران می بودند و بعد
آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق بخص بلطف الهی و حسن سعی و عالی ہمتی خویش
دولت حفظ کلام اللہ شریف شرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت

والد سراج الاولیاء قدس سرہ باز بملک سندھ معاودت فرمودند و در قریہ محقر تقریباً دو
سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در ۱۳۱۵ھ بمطابق ۱۸۹۸ء بمکه و در رحمت الہی پیوستند
حضرت مولف قبلہ با اتفاق اعزہ و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرا فی طریقہ آباد اہل
شدند و در قریہ منڈہ ساکننداد خالقہ و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند
و در ۱۳۲۰ھ باز داعیہ سفر حرمین شریفین را کہ ہمیشہ مرکز خاطر عاطری باشد باز شد
و باجماعت مخلصین و مجبین سفر سینت انجیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز
در ۱۳۲۲ھ معاودت حج و زیارت نمودند و بوقت چهارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء
براه عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آل دیار جمیع مشاہد و مزارات
متبرکہ را زیارت نموده بعد از حج و زیارت روضہ مطہرہ براہ شام و بیت المقدس
معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیہم السلام شرف و فیضیاب شدند و حالاً
مجیبہ و غریبہ کہ دین اسفار مشاہدہ شد جلد در سفرنا ہما کے خود مفصلاً مرقوم فرمودہ
و الحال برخالفہ شریف کہ مادی الغر با و مرجع الفقراء و الصلحاء است در شہ
ساکننداد و اکثراً منڈہ محمد خان ضلع حیدرآباد شدہ بہ ارشاد و ہدایت بندگان
مشغول اند و اوقات شریفہ بوظائف عبادات و خیرات و مہرات مہم و مصروف خصوصاً
در خدمت خلق اللہ و ہمدی بنی نوع انسان و حمایت مذہب اہل سنت و جماعت
و قلع مذہب باطلہ و ضلالت شائعہ کہ بہ ہر طرف عالم گستر شدہ اند و جوہ شریف
حضرت ایشان در اینچنین زمانہ قحط الرجال از مغتنمات عزیزہ و نعماء عظمی است
مع اللہ المسلمین بطول بقاء و افاض علیہا من فیوضہ و برکاتہ آمین۔ و حضرت
ایشان با وجود کثرت مطالعہ و وسعت معلومات و ہجر در علوم دینیہ و قدرت بر تالیف

و تصنیف بحال سلاست و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چنان
 رساله ها ئی مختصر و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسما بعضی از آنها مرقوم
 می شوند. امیر المومنین کتابی است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و
 خوارق عادات حضرت قبله بنده گوار خود که نافع و مفید خاص و عام است. انساب النجاشی
 در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه در آن بیج فرموده
 رساله تحلیلیه در معنی کلمه طیبیه و بیان عقائد مذہب اہل سنت و الجماعت و آئین
 تالیفات خود را بسی خولیش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اندیسا
 اند منها شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال و التوذیات مجربہ منها رساله

بروقادیا فی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عربی منها رساله تحقیق الجموعه
 فی القرمی عربی منها اشاره الی البشاره در تردید اقوال معترضین بر بحوثات
 شریف منها سفرنامه و شرح جیل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از
 شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء اللہ الاسکندرانی منها
 ترجمہ عمود و مواعیق شیخ عبد الوہاب شعرائی فارسی و منها الاصول الاربعہ فی
 تردید الوہابیه منها رساله فی احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون فی اللطائف
 عربی منها رساله فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشریف المؤلف بملقاتہم منها
 رساله فی عجائب مصنوعات اللہ تعالی فارسی و غیره. و آخر دعوانا
 ان الحمد لله رب العلمین والصلوٰۃ علی سید المرسلین و الہ و صبحہ
 اجمعین

الكتب المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أورد

١٩٧٣	١٢٣	صفحة	١- علماء المسلمين ووقايون
١٩٧٣	١٦	صفحة	٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية
١٩٧٣	٢٤	صفحة	٣- المنتخبات
١٩٧٣	٨	صفحة	٤- المتنبي القادياني
١٩٧٣	٨٨	صفحة	٥- مفتاح الفلاح
١٩٧٤	١١٢	صفحة	٦- خلاصة التحقيق
١٩٧٤	١١٢	صفحة	٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني)
١٩٧٤	٤٦ و ٤٥	صفحة	٨- اثبات النبوة مع هدية المهديين
١٩٧٤	١١٢	صفحة	٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني)
١٩٧٤	٤٠٠	صفحة	١٠- الانوار المحمدية (المجلد الاول)
١٩٧٥	٣٢	صفحة	١١- كتاب الصلوة
١٩٧٥	١٦	صفحة	١٢- المستند المعتمد
١٩٧٥	٢٤	صفحة	١٣- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين
١٩٧٥	١٣ و ٦٤	صفحة	١٤- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية
١٩٧٥	٣٦٤	صفحة	١٥- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر
١٩٧٥	١٩٢	صفحة	١٦- محبة الآلى شرح قصيدة الامالى
١٩٧٥	٢٠٧	صفحة	١٧- القول الفصل شرح الفقه الاكبر
١٩٧٥	٢١	صفحة	١٨- جزء عم من القرآن الكريم
١٩٧٥	٨	صفحة	١٩- صرف عربي وعوامل
١٩٧٥	٤٨	صفحة	٢٠- سيف الجبار
١٩٧٤	١٦	صفحة	٢١- در المعارف (بلسان الفارسي)
١٩٧٥	١٣٨	صفحة	٢٢- الاصول الاربعة في ترديد الوهابية

(El-Üsûl-ül-erbe'a fi-terdîd-il-vehhâbliyye) kitabı farsçadır. İçinde arabca parçalar da vardır. Türkçe, Osmanlıca yazı hiç yoktur. Bu kitâb, vehhâbî denilen kimselerin inanışlarından misâller vererek, bunların yalnış olduğunu vesîkalarla isbât etmektedir.

İŞIK KİTABEVİ

Price 10 TL